



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

حسن صدر

# حقوق زن

در اسلام و اروپا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# کتاب حقوق زن در اسلام و اروپا

نویسنده:

حسن صدر

ناشر چاپی:

بانک ملی ایران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۷	کتاب حقوق زن در اسلام و اروپا
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۹	فهرست مندرجات
۱۱	اهداء
۱۲	مقدمه
۱۸	حفنگزاری و راهنمایی
۲۰	بخش اول: حقوق تاریخی زن و تطور آن
۲۱	فصل اول تاریخ تطور حقوق در رم
۲۶	فصل دوم مذهب و خانواده در رم قدیم
۳۰	فصل سوم «زن در خانواده رومی - ازدواج»
۳۳	فصل چهارم مذهب - خانواده - ازدواج در یونان قدیم
۳۹	فصل پنجم سازمان اجتماعی در ایران قبل از اسلام
۴۳	فصل ششم موقعیت و حقوق زن در ایران قبل از اسلام
۵۰	فصل هفتم زن در درستان قبل از اسلام
۵۹	فصل هشتم موقعیت زن در اسلام
۶۸	فصل نهم وضعیت زن در قبائل غیر متمدن
۷۵	فصل دهم کیفیت تطور موقعیت زن در دنیا
۸۶	بخش دوم: حقوق امروزی زن و تطبیق آن
۸۶	فصل یازدهم حقوق زن از نظر ازدواج - انواع گوناگون ازدواج در دنیا
۱۱۲	فصل دوازدهم ازدواج در اسلام و قوانین اروپائی
۱۴۹	فصل سیزدهم تعدد زوجات
۱۵۴	فصل چهاردهم زناشوئی از نظر اجتماعی

۱۶۰	فصل پانزدهم طلاق در قانون اسلام و قوانین اروپائی
۱۷۸	فصل شانزدهم زن از نظر موارث در قانون اسلام و قوانین اروپائی
۱۹۲	فصل هفدهم سنجش ارزش و کیفیات روحی زن و مرد
۲۰۲	درباره مرکز

## کتاب حقوق زن در اسلام و اروپا

### مشخصات کتاب

سرشناسه : صدر، حسن، 1288-1364

عنوان و نام پدیدآور : حقوق زن در اسلام و اروپا/ تالیف حسن صدر.

مشخصات نشر : تهران: بانک ملی ایران، 1319.

مشخصات ظاهری : و، 174ص.

شابک : 35ریال

موضوع : زنان در اسلام.

زنان -- وضع حقوقی و قوانین (فقه).

زنان -- اروپا.

زنان -- اروپا -- وضع حقوقی و قوانین.

رده بندی کنگره : BP230/172/ص44ح7 1319

رده بندی دیویی : 297/4831

شماره کتابشناسی ملی : 24563

دسترسی و محل الکترونیکی : آدرس الکترونیکی منبع

اطلاعات رکورد کتابشناسی : رکورد کامل

خیراندیش دیجیتال : انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب : خانم شهناز محققیان

ص: 1

اشاره





بخش اول - حقوق تاریخی زن و تطور آن

فصل اول - تاریخ تطور حقوق در رم...1

" دوم - مذهب و خانواده در رم قدیم...5

" سوم - زن در خانواده رومی - ازدواج...9

" چهارم - مذهب - خانواده - ازدواج در یونان قدیم...12

" پنجم - وضعیت زن در شرق قدیم - سازمان اجتماع در ایران قبل از اسلام...17

" ششم - موقعیت و حقوق زن در ایران قبل از اسلام...21

" هفتم - وضعیت زن در عربستان قبل از اسلام...28

" هشتم - موقعیت زن در اسلام...37

" نهم - وضعیت زن در قبائل غیر متمدن...46

" دهم - کیفیت تطور موقعیت زن در دنیا...52

بخش دوم - حقوق امروزی زن و تطبیق آن

فصل یازدهم - حقوق زن از نظر ازدواج - انواع گوناگون ازدواج در دنیا...63

" دوازدهم - ازدواج در اسلام و قوانین اروپائی...89

" سیزدهم - تعدد زوجات...125

" چهاردهم - زناشویی از نظر اجتماعی...130

" پانزدهم - طلاق در قانون اسلام و قوانین اروپائی...136

" شانزدهم - زن از نظر موارثت در قانون اسلام و قوانین اروپائی... 154

" هفدهم - سنجش ارزش و توانائی زن و مرد... 168

ص: 3

بروان پاك نقيد سعيد دانشمند بزرگوار برادر ناکامم صدر المحدثين اصفهانی تقديم میکنم

حسن صدر

ص: 4

بنام خداوند بخشنده مهربان

موضوع خطیر و قابل توجهی که قرن‌ها است خاطر علمای حقوق و اجتماع را در تمام اقطار جهان بخود مشغول ساخته و رکن مهم علم الاجتماع را تشکیل داده وضعیت و موقعیت اجتماعی و حقوقی زن در جامعه است

اهمیت این موضوع از این نظر است که اولاً زن گرچه از لحاظ اطلاق عنوان انسانیت با مرد شریک و هم‌نوع می‌باشد لکن بطور قطع واجد مختصات و امتیازاتی است که در تمام شئون حیوتی از نظر قوای عقلی و جسمی، طرز تفکر، تمایلات و توقعات، احساسات و عواطف و بالاخره از جهت ارزش و قابلیت افاده و استفاده باید بین او و مرد تفاوت قائل شد

و ثانیاً چون زن در همه مظاهر حیوة شریک و عامل مؤثر در زندگی مرد است و باشخصیت بخصوصش خواه و نا خواه در کیفیت زندگانی عقلی و مادی مرد اعمال نفوذ و مداخله میکند بناچار مرد باید در چگونگی روحیه و نحوه تفکر و خاصیت‌های ممیزه او مطالعه کافی کند، از نظر صلاح حال خود و فرزندانش بمیزان تأثیر خلیات و افکار زن در عائله و بالنتیجه در مجتمع پی برد و حیثیت و موقعیت اجتماعی او را در خانواده و در جامعه روی پایه قرار دهد که واقعاً در خور او است.

نسبت بموضوع اول بطوریکه در آخرین فصل کتاب بحث شده جای تردید نیست که زن و مرد از بدو آفرینش دو خلقت متمایز و دو موجود ممتاز از یکدیگر دارای افکار و عواطف و تمایلات متباین آفریده شده اند. ژاک لوریت در کتاب «زن در مقابل معلم» میگوید بطور قطع زن و مرد از لحاظ قوای جسمی و دماغی و احساسات طبیعی با هم تفاوت دارند لکن این اختلاف دلیل تنزل زن نیست دانشمند ایتالیائی مانجیازا استاد علم وظائف الاعضاء (فیزیولوژی) در کتاب «فیزیولوژی زن» میگوید: «زن و مرد در مقابل فیزیولوژی با هم اختلاف کامل دارند ولی هیچیک قوی تر از دیگری

نیست اختلاف نتیجه اختلاف وظیفه است. این مرد دانشمند نکته بسیار صحیح و دقیقی را متوجه شده زیرا مثلاً حب ذات در زن کمتر از مرد است علاقه شدید ما در بفرزند و از خود گذشتگی هائی که در مواقع غیر عادی از زن دیده شده نشانه این موضوع است باضافه تربیت خاصی که زن طی قرنهای متمادی دیده اختلافات بیشتری را در احساسات و قوای او سبب شده است رقت عواطف - تحمل و بردباری گویا کاری و تظاهرات او معلول قرنها غلبه مرد و ضعف زن و لزوم اتخاذ تدابیر خاص برای دفاع از خود بوده است .

علت اینکه سنت فطرت بین طبیعت زن و مرد تفاوت گذاشته اینست که اصولاً - اختلاف خصوصیات و طبایع بین نروماده طبق قاعده طبیعی موجب تنوع نوع و بروز خواص و فضائل جدید و عدیده در مولود است. در نبات و حیوان و انسان بتجربه رسیده که مولود بارور و هنرمند بیشتر از پیوند نر و ماده پدید میآید که از حیث نژاد و تخمه و خون از یکدیگر متمایز باشند

برتری و فضیلت انسان بحیوان و نبات از اینجا است که اختلاف خاصیت نر و ماده آنها با اختلاف بین خواص نروماده انسان قابل قیاس نیست. زن و مرد برخلاف نروماده حیوان و نبات دارای خواصی کاملاً جدا گانه هستند تا مولود هنرمند بوجود آرند . بهمین مناسبت میبینیم تفاوت دماغی و فکری و امتیاز در لیاقت و قابلیت در افراد انسان با اینکه همه از نوع واحد هستند بحدی زیاد است که باسانی تعقل پذیر نیست مثلاً رجال آسمانی یا نوابغ عالی مرتبت یا محققین و دانشمندان و مخترعین بی مانند از قبیل ارسطو افلاطون - بوعلی سینا - فردوسی - پاستور - داروین - نیوتن - ادیسن و غیر اینها از افراد نوع انسانند در صورتیکه فلان مرد سیاه پوست افریقائی یا استرالیائی که فاقد تمام مزایای آدمیت و فکر و هوش بشری است نیز از افراد همین نوع بشمار میرود . تفاوت بین هر یک از این دو دسته افراد از زمین تا آسمان و بلکه بیشتر است بعکس در حیوانات هر قدر فیل یا اسب نجیب عربی از عموم فیلها یا اسبها ممتاز باشد باز تفاوت خیلی مختصر و غیر قابل توجه است. این اختلاف و امتیاز فاحش در افراد انسان نتیجه تنوع نوع و از اختلافات طبیعی زن و مرد ناشی شده است .

راجع بموضوع دوم یعنی اعمال نفوذ و تأثیر قهری افکار و اخلاق زن در کلیه شون حیوتی مرد و در تربیت اولیه فرزندان و رویهم رفته در چگونگی تشکیلات عائله و بالتیجه در بلندی و پستی سطح مدنیت مجتمع تصور میکنم جای سخن نیست که نیکی و بدی اخلاق و رفتار - لیاقت و ناتوانی - و بالجمله کیفیت تربیت زن در یکایک آنچه گفته شد بنحو معجزه آسائی تأثیر مینماید. شیلر شاعر و فیلسوف آلمانی میگوید: «هر مردی را دیدی به قله مجد و عظمت رسید بدان زنی دارد لایق و مخلص و معتقد باش که چنین زن و شوهری یکدیگر را دوست میدارند»، شریدان انگلیسی میگوید: «زنان بر ما حاکمند پس بکوشیم آنها را لایق و صالح بار آوریم.»

قطع نظر از این نحو تأثیر ظاهری آثار خون و شیر و پرورش اولیه مادر در جسم و روح کودکانی که مردان آینده کشور محسوبند فوق تصور است

با در نظر گرفتن دو نکته که ذکر شد جای شگفتی نیست اگر بگوئیم شناختن هویت زن و تحدید حدود اختیار و آزادی او در جامعه امر خطیری است شایسته هر گونه دقت و توجه بطوریکه کوچکترین اشتباه یا غفلت و کمترین انحرافی بطرف افراط یا تقریط ممکن است زیانهای اخلاقی و اجتماعی بار آورد که بهیچ روی جبران آن امکان پذیر نباشد.

متأسفانه تاریخ نشان میدهد که انسان خیلی دیر به این حقیقت روشن متوجه گردیده قرنهای متوالی از عمر بشریت گذشت و چون قوت طبیعی زمام مقدرات و اختیار تعیین سرنوشت زن را از بدایت حال بدست مرد سپرده بود و چون در این ایام از تاریخ جز قانون غلبه قوی برضعیف اصل اخلاقی یا اجتماعی دیگری مسلم نبود مطلقاً برای زن شخصیت قابل ملاحظه و استقلال وجودی قائل نبودند مردان بنام حق مالکیت او را مانند شیئی مملوک مورد معامله قرار میدادند، بدیهی است فرزندان که در دامان تربیت چنین مادری پرورش مییافتند بهیچ روی نمیتوانستند با مشکلات زندگی مقابله کنند این دوره از تاریخ با سیاه روزی زن شروع و به بدبختی او ختم میشود در دوره دوم که در نتیجه پیدایش افکار و تعالیم دینی اوضاع و احوال زن تا حدی رو بهبودی گذاشته و ستمگری مردان بحدود مذهبی و قیود دینی محدود و مقید شده بود فقط از لحاظ مروت و انصاف و رضای خداوند بزن که در نظر مردان موجود ضعیف و قابل ترحمی بوده بدیده شفقت و رحمت نگریسته باو رحم میکرده اند(1). چون این رعایت تنها جنبه تبرع داشته و بدون آنکه در زن استحقاق آنرا سراغ داشته باشند تنها از روی مروت و فتوت از او نگهداری میکرده اند یا مواردی اتفاق میافتاد که زن مانند دوره قبل دچار ذلت و استعباد مادی و معنوی میگردد.

در این دوره مردان بحفظ عفت و تقوای زنان کمال علاقه را ابراز کرده اند لکن متأسفانه در این خصوص اشتباه بزرگی مرتکب شده اند باین تعبیر که نگاهبانی عفت زن را بدیوارهای ضخیم خانه سپرده و برای حفظ زنان از لغزش و خطا بدامان حجاب و نقاب توسل جستته اند. این رویه نه فقط موجب عقب افتادن و محروم ماندن زنان از تعلیم و تربیت شده بود بلکه در عین حال از تامین هدف اصلی مردان هم عاجز بود و گاه گاهی نتیجه معکوس میداد زیرا حفظ عفت درزن موقوف باینست که قوای عقلی و دماغی و دستگاه عزم و اراده او سالم و توازن آنها محفوظ باشد. سلامت عقل

ص: 7

---

1- طبقه بندی دوره های تاریخی از نظر موقعیت زن در فصل دهم کتاب به تفصیل ذکر شده است

وقوت اراده هم با صحت مزاج - قوت عصب و آزادی جریان خون ملازمه کامل دارد همانطور که مزاج قوی در مقابل مشقات و مشکلات میتواند مقاومت کند مقابل هوی و هوس هم ایستادگی خواهد کرد ضعف عصب و اختلال صحت موجب اختلال در توازن و هم آهنگی قوای ادبی میشود تعب شدید و مرض مضعف موجب ضعف و ناتوانی و بی نظمی جهازات بدن میگردد و این ضعف در اراده و عزم مؤثر است. جسم میخواهد برخیزد ولی نمیتواند و راحت را بر جهد و عمل ترجیح میدهد، همچنین نفس هم عاجز است از اینکه خود را در مقابل هواهای رنگارنگ و هوسهای گوناگون ضبط نماید زیرا مقابله و مقاومت با آنها رنج و مشقت لازم دارد دکتر فلوری معلم تربیت در کتاب «جسم و روح کودک»، میگوید آلت عقل مخ است هرگونه انحرافی در صحت بدن در مخ تأثیر میکند. سلامت اراده و تهذیب اخلاق که از مظاهر قوت عقل است کمتر در مردم ناتندرست پیدا میشود.

استاد ایتالیائی مانتهجازا میگوید مؤثرترین عامل در طهارت اخلاق دختران آزادی است که باید در کودکی بآنها داده شود. بنا بر آنچه گفتیم معامله که در دوره دوم از هر حیث با دختران و زنان میشد آنها را از جهت تندرستی و قوای عقلی و اخلاقی ناتوان میکرد و بهیچ روی با صلاح جامعه وفق نمیداد.

در دوره سوم که بنا بر روائی های سابق پی بردند یکدسته از رجال اجتماع بجزبان خطاهای گذشته همت گماشتند لکن بدبختانه در بیشتر نقاط متمدن دنیا در نتیجه عکس العمل شدید سخت گیریها و بی اعتدالیهای گذشته این دسته هم دچار افراط و تند روی شدند راست است موقعیت و حیثیت زن شایسته احترام و آزادی کامل او است لکن آزادی مطلق متضمن مخاطرات اجتماعی و شقا و بدبختی همه حتی خود زنان میباشد. اگوست کنت در کتاب «نظام سیاسی» میگوید: «اگر زنان برسند بمساواتی که یکدسته بدون رضای آنها برای ایشان میخواهند تحصیل کنند ضایع و فاسد میشوند زیرا هرگز نخواهند توانست در امور خاص مردان آنقدر نبوغ بخرج دهند و مشاق و مصاعب تحمل کنند که بقدر مردان رشد کنند بالنتیجه از وظیفه اختصاصی خود باز مانده و شخصیت مستقل خود را کم خواهند کرد.»

خانم جینا لمبرزو در معرفی هویت و شخصیت بخصوص زن میگوید فطرت اصلی و اولیه زن برای انجام وظیفه مادری، شوهر داری صفادادن بزندگانی مرد و خانواده و بالاخره از خودگذشتگی و وابستگی بدیگران در اندوه و شادی ساخته شده است

غالباً دیده شده که زن در دوره حیوة بتصور جلب منافع شخصی و تهیه آسایش و استقلال در زندگی برای سالی چند یا نسلی چند فطرت اصلی خود را فراموش کرده خود را در معرض امور سیاسی

اجتماعی، علمی یا ادبی قرار می‌دهد تا بدینوسیله سرمایه مادی یا معنوی بیندوزد و شخصیتی را که بهتر بتواند منافع او را تأمین نماید بدست آورد. این قبیل زنان نسل گذشته را با نظر رحمت و تاثیر نگرینسته بحال زنان دیروز رقت میکنند که آن بیچاره ها قربانی مهر و محبت شده تمام هم و همت خود را صرف دیگران میکرده و بجای زندگی استقلال بیحیات تبعی قناعت کرده در لذت و اندوه خود را وابسته شوهر و فرزندان قرار میداده اند بر ما است که بنیاد سوابق میراثی و اوهام و تقالید خرافی را برکنیم، اغلب زنان نسل معاصر اینطور فکر میکنند.

افسوس که این فکر و تصمیم تازگی ندارد این نخستین بار نیست که بانجام چنین مهمی دست زده اند این امر بارها واقع شده و بسا زنان در قرون گذشته پس از آنکه مدتی از طبیعت اولی خود منحرف شده بجلب منفعت همت گماشته بکسب استقلال و جمع مال و تحصیل حیثیت کوشیده و تا حدی هم موفق شده اند آنوقت بخطای خود پی برده اند زیرا در حال وصول باین مقاصد و مطامع دریافته اند که خوشبختی حقیقی آنها تأمین نمیشود مگر در بزرگترین فدا کاریهائی که مقتضای وظیفه مادری و ملازم با دل بستگی بکسان و نزدیکان خود است .

بدین ترتیب زن همیشه بین منافع شخصی و کشش فطری خود چون لنگر ساعت در نوسان بوده و هر چند وقت یکمرتبه چون از ناروائیهای مردان بستوه میآید میل و عشق فطری را در خود پنهان ساخته از عاطفه و احساس چشم پوشیده به عقل و استدلال پناه میجوید ولی دیری نمیگذرد که از اینراه غیر از خذلان و خسران و دل مردگی بهره نبرده و بالاخره ناگزیر با یکدنیا پشیمانی باصل خود یعنی بهمان امیال و اهواء فطری خود باز میگردد و این خود یکی از بدبختی هائی است که مرد از آن معاف مییاشد زیرا در مرد بخلاف زن منافع شخصی که تابع اراده و فکر او است با میل و کشش فطری موافقت دارد.

در هر حال مسئله تربیت زنان و تعیین مرز آزادی و اختیار ایشان امر بسیار مشکل و دقیقی است زیرا تربیت زن را باید از سه نظر مورد توجه قرار داد تربیت زن برای سلامت جسم و روح او - تربیت زن برای نظم و سلامت عائله - تربیت زن برای صلاح و سعادت جامعه . از هر سه نظر این موضوع شایسته بذل دقت و توجه کافیست در این عصر فرخنده که در سایه توجهات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی پادشاه عظیم الشان ایران همه گونه وسیله برای تحقیقات و کاوشهای علمی فراهم است و هر کس میتواند نتیجه افکار و تتبعات خود را در دسترس عامه بگذارد نویسنده تاحدی که اطلاعات ناچیز و توانائی او مقتضی بوده در کتابی که از نظر خوانندگان میگذرد سعی کرده است در اطراف این موضوع از لحاظ تاریخی و حقوقی بحث کرده حقوق و تکالیفی را که در دوره های متوالی تاریخ و در نقاط مختلفه جهان برای زنان وضع شده تشریح نماید .



کتاب مشتمل بر دو قسمت است در قسمت اول بیشتر حقوق زنان از نظر تاریخی و تطورات و تحولاتی که در آن بوجود آمده است بحث شده قسمت دوم بوضعیت حقوقی زن در دنیای امروز اختصاص دارد مخصوصاً حقوق و وظائف زنان در دیانت اسلام که از چهارده قرن قبل تاکنون صدها میلیون مسلمان حکومت میکنند و هنوز کشورهای اسلامی اساس قوانین خود را بر آن استوار داشته اند با حقوق و تکالیف زنان در قوانین فعلی کشورهای مغرب زمین تطبیق و مقایسه شده است. از ارباب فضل و دانش خواهشمندم نقائص و لغزشهایی را که در مطالب کتاب ملاحظه خواهند فرمود بدیده اغماض نگریسته و چون منظوری جز تقدیم خدمت بفرهنگ عمومی کشور خاصه از لحاظ روشن کردن افکار بانوان نداشته ام با تذکر خطاهای مزبور در اکمال این خدمت یاریم فرمایند .

حسن صدر

ص: 10

پس از فراغ از مقدمه لازم میدانم چند سطری در خصوص تجربه تلخی که در طی چند ماه اخیر اندوخته ام برای راهنمایی خوانندگان محترم اضافه کنم در آبان ماه سال گذشته در ایامی مشغول تحریر این اوراق بودم در نتیجه سرما خوردگی بومر ملتحمه چشم راست دچار شدم، با اینکه معمولاً بایستی چند روزه علاج میشد در نتیجه سوء تشخیص و معالجه، چشم درد ساده به قرحه شدید قرنیه تبدیل و پس از چند ماه معالجه غلط مردمک چشم سوراخ شد. در اوائل فروردین ماه سال جاری که تقریباً دیگر جراحی چشم علاج ناپذیر مینمود و برای عزیمت بخارج کشور گذرنامه تهیه کرده بودم از روی کمال نومییدی به آقای پرفسور شمس مراجعه کردم ایشان شروع بمعالجه کردند بعداً هم در نتیجه تقاضای من با آقای دکتر مرزبان (امین الملک) مشورت نمودند آقای دکتر مرزبان با تشخیص و معالجه آقای پرفسور شمس موافقت کامل ابراز داشتند در نتیجه دو ماه معالجه بخواست خداوند چشمی که بر اثر عمق گرفتن قرحه نزدیک بود بدر آوردن حدقه منجر گردد خدای را شکر شفا یافت. اینست بدینوسیله از این دو طیب بزرگوار آقایان دکتر امین الملک پرفسور شمس که وسیله خوشبختی عائله شده اند شکرگزاری کرده در عین حال خوانندگان گرامی را از آزمایش دلخراش خود اندرز داده و از مراجعه به پزشک کم اطلاع یابی تجربه تحذیر مینمایم.



## بخش اول: حقوق تاریخی زن و تطور آن

## فصل اول تاریخ تطور حقوق در رم

تاریخ حقوقی رم بر سه دوره برجسته تقسیم میشود سلطنت - جمهوریت - و امپراطوری .

دوره سلطنت از هفت قرن قبل از میلاد مسیح شروع شده و چهار قرن طول کشیده جمهوریت از سال 364 قبل از میلاد مسیح شروع و سال 27 قبل از میلاد مسیح ختم میشود در سال مزبور دوره امپراطوری با تاجگذاری «اوگوست» شروع و تا مرگ «ژوستینین» دوام داشته است. دوره مهم و برجسته از لحاظ حقوقی از اواخر جمهوریت تا آخر دومین قرن امپراطوری را شامل است

### سلطنت

در دوره سلطنت تشکیلات حکومت عبارت بوده از پادشاه که ممکن بود موروثی یا انتخابی باشد؛ و یک شورا بنام شورای قدیمیان یا سنا مرکب از پدران خانواده ها که با پادشاه در وضع قوانین و اداره امور کشور تشریک سعی میکردند و گاه گاهی هم بر حسب تشخیص و اراده پادشاه شورای دیگری از وجوه ملت بنام «کومیس» (1) تشکیل میشد. حق عضویت این شورا بدواً منحصر «بمالکین» (2) و بعد از یک قرن و نیم «بعموم افراد کشور» (3) تعلق یافت

### جمهوریت

کلمه رپوبلیک (جمهوری) از ریشه لاتین گرفته شده: «رس پوبلیک» (4) یعنی «شی متعلق به همه». در این دوره قوه مجریه در دست یک عده قضات و صاحبان مناصب بوده که مهمتر از همه «کنسول»ها (5) و «کستورها» (6) و اعضای محاکم پلب «ادیل کورولها» (7) و «پرتورها» (8) بوده اند. مشاغل عالیه کشوری و لشکری بیشتر به کونسولها و اگذار میشده کستورها مأمورین مالی و خزانه داری و محاکم پلب مأمور حفظ منافع اشراف و اغنیاء، ادیل کوریلها

ص: 1

Comis -1

Comis par curies -2

Comis par centuries -3

Res Publica -4

Consuls -5

Questeures -6

dile Curule -7

Pré teur -8

مراقب بازار و امور بازرگانی بوده اند «پرتورها» واجد اهمیت بیشتر و تصدی مشاغل عالی تری را داشته اند: قطع و فصل دعاوی و اتخاذ تصمیمات قاطع و واجب الاجراء بعهدہ این طبقہ بوده «پرتورهای شهری» (1) یا داخلی بدعاوی افراد تابع رم «پرتورهای خارجی» (2) بمرافعات خارجیان یا دعاوی بین رومی و خارجی رسیدگی میکردند

قانون مهمی که در این دوره تدوین و تصویب شده موسوم به قانون «الواح دوازده گانه» (3) است که روی پیشنهاد محاکم پلب و بدست کمیسیون مخصوصی بنام «دسم ویر» نوشته شده. این قانون متعلق به 400 سال قبل از میلاد مسیح و بیشتر اهمیتش برای اینست که اولین قانونی است که مدون شده و بصورت کتاب قانون (کود) در آمده است.

#### امپراطوری عصر پرنسیپا (4)

این قسمت از تاریخ حقوقی رم مهمترین ادوار برجسته حقوقی و ثلث اول «دوره امپراطوری» است. در این دوره حقوق که تاکنون دو منبع بیشتر نداشت منبع سومی پیدا کرده که توانسته همیشه قانون را تازه و زنده و مطابق احتیاجات عصر نگاهدارد. ریشه و مبنای حقوق تاکنون دو چیز بود: «آداب» و «رسوم» از طرفی و «قوانین مدونه کتبی» از طرف دیگر در این دوره منبع دیگری پیدا کرد بنام «ادی» (5)

مدت قضاوت هر قاضی معمولاً یکسال بود. اولین روزی که قاضی باین سمت منصوب میشد بایستی در طی یک اعلامیه کتبی اصول و قواعدی را که میخواهد در مدت قضاوت خود اعمال و اجرا کند صریحاً ذکر و بعامه ابلاغ نماید اعلامیه مزبور را «ادی» مینامند. این اصول در زمان اشتغال این قاضی مانند قانون لازم الاجرا بوده است. مجموعه این اعلامیه ها اصول قضائی (6) را تشکیل میداده. ریشه این قبیل اعلامیه ها عادات و رسوم اهالی است زیرا هر قاضی تازه اصول و مبنای سلف خود را مطالعه کرده آنچه را که با آداب جاریه وفق نمیداد از آن حذف میکرد یعنی برای نسخ آن کافی بود که در اعلامیه خود اسمی از آن نبرد در بدو امر قاضی حق نداشت بر خلاف قانون تصمیمی بگیرد. فقط وظیفه او این بود که مواد قانون را عیناً اعمال کند. چندی بعد حق پیدا کرد نواقصی که در قانون میدید رفع و برای مواد خاصی که در قانون پیش بینی نشده تعیین تکلیف نماید؛ بالاخره پس از مدتی بخود حق داد که در قانون تجدید نظر و هر اصلاحی که بنظرش لازم میرسید معمول دارد در ایام اخیر بین اعلامیه های قضات و قوانین رسمی کشور از لحاظ لازم الاجرا بودن تفاوتی جز در مدت آن وجود نداشت امروز مطالعاتی که در حقوق رم بعمل میآید بیشتر روی

ص: 2

Pré teurs Urbains -1

Pré teurs pé ré grins -2

La Loi des Douze Table -3

Principat -4

L'Edit -5

Jurisprudence -6

همین اصول قضائی است زیرا مشتمل بر قوانین و مقرراتی است که کاملاً با عادات و رسوم عامه تطبیق میکرده است .

بطوریکه فوقاً گفته شد، دو قرن و نیم ابتدای امپراطوری بر جسته ترین ادوار حقوقی و قضائی روم قدیم است مؤسسات قضائی در این دوره منتهای فعالیت و لیاقت را از خود بروز داده بطوریکه افکار حقوقی علمای این عصر در حقوق مدنی (اغلب شعب حقوق خصوصی خاصه حقوق مدنی) فرانسه و بیشتر کشورهای اروپائی منعکس شده و تأثیری بسزا بخشیده است. نامی ترین حقوقی دانهای رم در این عصر عبارتند از «گایوس» (1) که کتابی نوشته با اسم «اصول گایوس» پل (2) اولین (3) صاحب کتاب «نظامات قضائی» مدسنن (4)، و پاپنین (5)

قضات در مقابل مشکلات به آراء این پنج نفر رجوع میکردند. در صورت اتفاق یا اکثریت آراء تکلیفشان در اخذ تصمیم معلوم بود و در صورتیکه اکثریت آراء محقق نمیشد عقیده پاپنین حجت بود پاپنین بلقب «شاهزاده حقوق دانها» ملقب است .

دوره ای که ذکر شد و از امپراطوری اوگوست (6) تا حکومت دیو کلیسین (7) امتداد داشته بدوره امپراطوری دو حکومتی (8) موسوم است. در این مدت حکومت و قدرت دارای دو مظهر بوده : «امپراطور» و «مجلس سنا» ایالات بدو طبقه منقسم میشده : ایالات امپراطوری و ایالات متعلق به سنا ؛ برای اینکه رژیم «دو حکومتی» محفوظ مانده باشد قدرت هر يك منحصر بایالت مربوط بخود بوده است .

از بعد از «دیوکلسین» تا آخر امپراطوری حکومت دارای مصدر و منبع واحدی (9) شده و کلیه اختیارات بشخص امپراطور تفویض گردیده بتدریج اعلامیه های قضات فاقد اهمیت و محدود بموارد خاصی میشود زیرا شخص امپراطور در عین حال بزرگترین قاضی کشور بوده و فوق جمیع قضات میتواندسته اعلامیه صادر کند امپراطور ممکن بود چهارگونه فرمان صادر نماید: «ادی ماندا» (10) «دکره» (11) «رسکری» (12) «ادی» امپراطور عین اعلامیه ای است که فوقاً برای قضات گفته شد با این تفاوت که اعلامیه او همیشگی و تا خود نسخ نکرده واجب الاجرا و حتی از لحاظ موروثی بودن حکومت بعد از خودش نیز قابل اجرا بوده است. و بعلاوه چون امپراطور واجد صلاحیت قوه مقننه نیز بوده اعلامیه او قانونی تر تلقی میشده تا اعلامیه قضاتی که حتی بر خلاف قانون هم رأی میدادند. ماندا عبارت است از دستورالعمل هائیکه امپراطور بمأمورین کشوری خاصه حکام ایالات

ص: 3

Gaius -1

Paul -2

Ulpian -3

Modestin -4

Papinian -5

Augustus -6

Dioclessian -7

Dyarchie -8

Monarchi -9

Mandat -10

Decret -11

Rescrit -12



وولایات میفرستاده و بدینوسیله طرز عمل آنها را با ملل مغلوب و ممالک مفتوح تعیین میکرده است. «ذکره» مخصوص موردی است که امپراطور از لحاظ دارا بودن صلاحیت قضائی در دعوی بین دو نفر مداخله و روی اصل جدیدی که تا آنروز سابقه نداشته حکمی صادر میگرد. این اصل تازه حکم قانون پیدا کرده و «ذکره» خوانده میشد. «رسکری» در موقعی است که متداعیین بجای محاکمه کردن به حکمیت امپراطور تراضی کرده و برای حل مشکل خود با و رجوع مینمودند. اظهار نظری که امپراطور از لحاظ صلاحیت مقتنه میگرد قانون محسوب و «رسکری» نامیده میشد.

از اواخر قرن چهارم حکومت رم شروع کرد قوانین مصوبه و موجوده را تدوین و یکجا جمع کند. در اوایل قرن پنجم «تئودوز دوم» (1) امپراطور کتاب قانونی بنام «کود تئودوز» ترتیب داد. کلیه آراء و نظریه هایی را که قضات و مشاورین حقوقی او در موارد مختلفه اظهار کرده بودند بضمیمه اصول قضائی زمان امپراطوری های قبل از خود از سال 312 تا 438 میلادی، یکجا جمع و بآنها صورت و قدرت قانونی داد. نقص این کود این بود که قوانین سابق را نسخ نمیکرد.

آخرین دوره حقوقی رم در زمان «ژوستینین» امپراطور معروف رم بود امپراطور مزبور يك سلسله تألیفات حقوقی مهمی از خود باقی گذاشته که مهمترین آنها «کود ژوستینین» مجموعه حقوقی بنام «نول»، (2) و کتاب دیگر با اسم «انستیتوت» (3) و اثر دیگری بنام «دیژست» (4) دیژست میباشد. در کتاب اول متضمن آثار حقوقی قرون اول تا چهارم است کتاب سوم وضعیت حقوقی زمان خود «ژوستینین» را نشان میدهد و مخصوصاً برای دانشجویان علوم قضائی نوشته شده است. کتاب چهارمین مهمتر از همه و کتاب قانونی و قضائی است این کتاب دارای پنجاه قسمت مختلف و هر قسمت به چندین فصل منقسم و هر فصل بر چندین ماده مشتمل است «ژوستینین» در این کتاب افکار و آراء حقوق دانهای معروف قرون سابق و مخصوصاً پنج نفری را که ذکرشان گذشت، شرح داده و در عین حال چون در زمان او بر اثر تکامل و تطور، تغییرات اساسی در حقوق رخ داده بود در آراء سابقین تجدید نظر و اصلاحات لازم را معمول داشته است. بنا بر این کتاب مزبور هر دو جنبه قضائی و تاریخی را واجد است.

ص: 4

The odose II -1

Novelle -2

Institutes -3

Digest -4

اساس و سازمان خانواده در رم قدیم تابع اصول مذهبی بوده اهمیت خانواده و پدر فامیلی (1) و قدرت فوق العاده او نتیجه اهمیت و نفوذ مذهب بوده است مذهب در رم قدیم مذهب داخلی (2) و خصوصی بوده؛ باین توضیح که هر خانواده ای خدایان بخصوصی داشته که افراد خانواده دیگر نسبت بآنها بی اطلاع و در نتیجه بی عقیده بودند. بنابر این مذهب رومیان دارای دو خصوصیت است: یکی تعداد خدایان (3) یکی محدود بودن آن بحدود خانواده. هر خانواده نیاکان خود را میپرستید، هر پدر خانواده تازنده بود، انسان و بمحض اینکه میمرد در ردیف خدایان و مورد پرستش بازماندگان قرار میگرفت. هر خانواده خدایان بخصوص خود را پرستش میکرد (اجاق خانوادگی) (4) و اگر اتفاقاً برحسب اشتباه یا منظور خاصی خدایان خانواده دیگری را عبادت میکرد مشرک و کافر میشد.

پدر رئیس و فرمانفرمای مطلق خانواده و در عین حال پیشوا و رئیس مذهبی بوده نفوذ فوق العاده و قدرت بلا مانع پدر از لحاظ ریاست مذهبی بوده است. از اینجا نتیجه میگیریم که خانواده رومی بر اساس مذهب تشکیل یافته افراد خانواده اعم از پسر و دختر و مادر طوری تحت اطاعت پدر قرار گرفته بودند که تعیین کلیه مقدرات حتی مرگ و زندگی آنها بدست پدر بوده. پدر میتواند تصمیم بگیرد که فرزند جدید الولاده باید بمیرد البته وقتی این تصمیم را میگرفته که ورود طفل را در ردیف اعضای خانواده صلاح نبیند؛ مثلاً طفل را نتیجه هم بستری نامشروعی بداند، یا احتمال بدهد که از پدر اجنبی (غیر رومی) بوجود آمده؛ در این صورت بقای کودک در کانون خانواده اهانت و بی حرمتی بخدایان تلقی میشده همچنین پدر حق داشته به حیات هر يك از اعضای خانواده مخصوصاً زن خود خاتمه دهد. در هر صورت ناچار نبوده بهیچیک از مقامات رسمی عمومی در خصوص تصمیمی که گرفته توضیحی داده یا دلیلی ذکر کند

اعضای خانواده

خانواده تشکیل میشده از زن، پسران و دختران بهر سنی که باشند مگر پسریکه بدست پدر آزاد و دارای شخصیت حقوقی شده و دختر یکه بشوهر رفته و عضو خانواده دیگری شده باشد. دو عضو دیگر هم در تشکیلات خانواده داخل بوده است:

ص: 5

Pater Familias -1

Domestique -2

Polytheisme -3

Foyer -4

یکی غلامان و دیگر بندگانی که تحت شرایط مخصوصی بدست رئیس خانواده آزاد شده و تا حدی برفع مولای سابق خود در خارج کار میکنند. رئیس خانواده حق داشته هر گونه تعهداتی که بخواهد برفع خود بر بندگان آزاد شده در ازای آزادی تحمیل نماید .

آزاد(1) کسی است که تمام مدت عمر آزاد بوده و آزاد خواهد ماند . بعکس آزاد شده کسی است که مدتی بنده بوده و بعد آزاد شده است (2) پسر آزاد شده آزاد است.

#### قرابت حقوقی و خویشاوندی طبیعی

نکته قابل توجه در خانواده های رومی اینست که قرابت و خویشاوندی رسمی و حقوقی(3) جز بین مرد با مرد معنی ندارد. بین زن با مردوزن بازن و خویشاوندی حقوقی وجود ندارد، بلکه فقط یک نوع خویشی طبیعی؛(4) از لحاظ همخونی یافت میشود دو نفر ممکن است با یکدیگر خویشاوندی حقوقی و درعین حال طبیعی داشته باشند مثل دو برادری که هر دو تحت تسلط پدر یک خانواده هستند. همچنین ممکن است فقط خویشاوندی حقوقی داشته باشند مثل فرزند خوانده کسی با پسر او ممکن است فقط قرابت طبیعی داشته باشند بدون اینکه از لحاظ حقوقی نسبتی بین آنها وجود داشته باشد مثل دو برادری که یکی هنوز تحت حکومت و نفوذ پدر بوده و دیگری که آزاد و واجد شخصیت حقوقی شده است ، پایین برادر و خواهر و خواهر و مادر و دختر.

قرابت حقوقی رشته ای است که بین افراد ذکوری را که تحت اطاعت یک پدر خانواده(5) بسر میبرند وصل میکند بنابر این بین دختر و پدر دختر و مادر، خواهر و برادر، خواهر و خواهر پسر و مادر ، زن و شوهر مطلقاً قرابت حقوقی وجود ندارد همچنین بین دو برادری که یکی از آنها از خانواده اخراج یا آزاد شده است نیز قرابت حقوقی نیست. بعکس بین افرادی که فعلاً تحت حکومت پدر واحدی نیستند لیکن اگر پدرشان زنده بود تحت تسلط او بسر میبردند خویشاوندی حقوقی موجود است. از اینجا میتوان پی برد که مبنای تشکیل خانواده و انتساب افراد بآن بر اساس مذهب متکی بوده است. تأثیر مهم خویشاوندی حقوقی در موضوع ارث دیده میشود . ورثه متوفی فقط خویشان قانونی او هستند. ترکه پدر فقط به پسرانی میرسد که فرزند حقوقی او هستند. عموم دختران و پسرانیکه اخراج یا آزاد شده اند وزن متوفی ، حقی بمیراث ندارند بعکس فرزند خوانده مانند فرزند ارث میرسد. تکامل و تطور تاریخی حقوق در رم موجب این شد که تدریجاً از اهمیت قرابت حقوقی کاسته و بهمان نسبت بتأثیر خویشی واقعی و طبیعی افزوده شود تا اینکه در اواخر دوره امپراطوری خویشاوندی طبیعی جایگیر قرابت تصنعی گردید.

ص: 6

Ingé nu -1

Affranchis -2

Agnatio -3

Cognatio -4

Patria potestas -5

چنانکه ذکر شد دختران و زنان در حقوق روم قدیم مطلقاً دارای شخصیت حقوقی نیستند. پسر هم تا روزیکه پدر خانواده حیات دارد شخص حقوقی نیست و بنابراین حق مالکیت و معاملات حقوقی ندارد. روزیکه پدر مرد پسر بزرگتر پدر خانواده و دارای کلیه اختیارات سلف خود میشود. پسران دیگر میتوانند جداگانه خانواده تشکیل دهند و میتوانند تحت تسلط پدر جدید در همان خانواده بمانند. اختیار رفتن یا ماندن مشروط باینست که صغیر نباشد سن بلوغ بدو برای دختر دوازده و پسر چهارده سال که منقسم به دو دوره هفت ساله بوده تعیین شده بعداً بتدریج تا بیست و پنج سال بالا رفت.

در عین حال ممکن است پدر در زمان حیات خود بفرزندان ذکورش آزادی و شخصیت حقوقی اعطا کند. آزادی بر دو قسم است: مطلق و نسبی آزادی مطلق موجب این میشود که پسر از تحت الکفاله بودن پدر خارج و برای خود جداگانه خانواده تشکیل داده و با داشتن کلیه اختیارات مدنی و حقوقی زندگی و کار کند. البته در این صورت عیال او هم دیگر تابع پدر شوهر نخواهد بود. آزادی نسبی در بدو امر صورت قانونی نداشت و در نتیجه تمایل آداب و رسوم من غیر رسم بوجود آمد و تدریجاً بر وسعت دایره خود افزود تا صورت قانونی پیدا کرد.

بر خلاف اصل کلی که پسران يك خانواده حق تملك هیچ مالی را ندارند پدر در صورت اطمینان بلیاقت فرزندش مبلغ مختصری (1) باو سرمایه میداد که با آن کار کرده اندوخته ای تهیه کند. بعداً قرار شد غنائمی (2) که پسران جنگجو از میدانهای جنگ بدست میآورند متعلق بپدر نباشد و مالک واقعی اختیار تام نسبت بآن داشته باشد. چندی بعد مقرر شد پسرانیکه مستخدم دولت یا کلیسا (مسیحی ها) هستند نیز نسبت به حقوقی (3) که دریافت میکنند مالک و مختار باشند. باضافه در صورتیکه خویشان مادری پسری در نتیجه نداشتن اولاد ذکور ارثی از خود بگذارند وارث و مالک واقعی آن مال (4) پسر مزبور خواهد بود. لکن حق اداره و استفاده از منابع آن مخصوص پدر میباشد.

آنچه راجع به آزادی مطلق یا نسبی پسران گفته شد عیناً راجع به پسر خوانده هم صدق میکند پسریکه در خانواده خود بهیچ گونه آزادی قبل از فوت پدر نائل نمیشد ممکن بود در نتیجه تشبثات و اقداماتی پسر خوانده خانواده دیگری شده و از تحت نفوذ پدر خود و پرستش خدایان خانواده خود خارج و در ردیف اعضای خانواده دیگری محسوب و بعد با موافقت پدر جدید به آزادی مطلق یا نسبی موفق گردد

نکته قابل ذکر اینکه دخول در حلقه نفوذ خانواده دیگر اختصاص به پسران نداشته بلکه ممکن بود پدر يك خانواده ای روی مصالح اجتماعی بوسیله عقد قرار داد مخصوصی (1) سلب شخصیت حقوقی از خود کرده تحت اطاعت و نفوذ پدر خانواده دیگری قرار گیرد. البته در این صورت کلیه افراد خانواده آنشخص هم تحت تبعیت پدر جدید واقع میشوند لکن از لحاظ اهمیت این موضوع و نتایجی که از حیث حذف شخصیت يك خانواده و سقوط يك عده از خدایان داشته انجام این امر محتاج به تشریفات خاص اجتماعی و مذهبی بوده و انجمن مخصوصی (کومیس کوری ها) کمتر اجازه انعقاد آن را میداده است .

ص: 8

در حقوق روم قدیم زن در مقابل پدر خانواده (شوهر یا پدر شوهر خود) حکم دختر او را دارد، و بالنتیجه خواهر فرزندان خود محسوب میشود باصطلاح فقهای رومی عروسی برای دختر تولد دیگر بود و از این جهت دختر شوی خود (1) میشد و در صورتیکه پدر شوهر حیات داشت دختر او و خواهر شوهر خود شمرده میشد بطوری که در فصل گذشته گفته شد کلیه افراد خانواده خاصه زن و دختر دارای هیچگونه شخصیت و اختیاری نبودند پسران چون بعداً بر اثر آزادی خود یا فوت پدر مستقل و رئیس خانواده میشدند در مدت تبعیت و تحت الکفاله بودن هم زیاد فشار نمیدیدند ولی بعکس دختران و زنان برای همیشه مانند شیئی مملوک و مورد معامله واقع میشدند. زن و دختر در مقابل شوهر و پدر حق مالکیت، معاشرت، رفت و آمد و حتی حق حیات نداشتند. پدر هر وقت صلاح میدانست میتوانست آنها را بفروشد قرض و کرایه دهد یا بکشد. بدیهی است وقتی عنوان انسان اجتماعی بر زن اطلاق نشود طبعاً از کلیه حقوق و امتیازاتی که مخصوص انسان است محروم خواهد ماند ارث نمیتواند ببرد، در امور خانواده کوچکترین مداخله ای نمیتواند داشته باشد حتی بسی از اوقات مادر نسبت بفرزند خود که رئیس جدید خانواده شده همین موقعیت را دارد جای تعجب نیست زیرا از لحاظ حقوقی و اجتماعی اصولاً رابطه خویشاوندی بین پسر و مادر موجود نیست پسریکه رئیس خانواده شده مادر و خواهر را خویشاوندان رسمی خود نمیداند؛ فقط خویشاوندی طبیعی از لحاظ همخون بودن با یکدیگر دارند

زنانشوئی در روم

ازدواج در حقوق رم بر دو قسم است: «ازدواج رسمی» و «ازدواج غیر رسمی» زنانشوئی غیر رسمی صورت قانونی و بالنتیجه صورت مذهبی نداشته، و علقه، زوجیت بین زن و شوهر بر سمیت شناخته نمیشده و پدر خانواده حتی الامکان از چنین ازدواجی که بدون انجام تشریفات مذهبی و روی میل طرفین صورت میگرفته جلوگیری میکرد و بهیچوجه بچنین زنی اجازه نمیداده بر رموز مذهبی خانواده خود واقف شده و خدایان اختصاصی شوهر را بپرستد و اگر فرزندی از این قبیل مزاجتها بعمل میآمد صالح برای بقاء و ورود در کانون خانواده

ص: 9

نمیدانسته و او را محکوم بمرگ میکرده است.

زناشوئی رسمی بیکی از سه طریق ذیل انجام میگرفته است :

انتقال زوجه از خانواده پدری بخانواده شوهر این طریقه را «منوس»<sup>(1)</sup> مینامند. در این طریقه زن از تحت نفوذ رئیس خانواده خود خارج و در حلقه تبعیت خانواده شوهر تحت ریاست شوهر یا پدر شوهر داخل میشود این طرز ازدواج مستلزم انجام تشریفات و آداب خاصی است که برای عملی شدن این انتقال باید معمول گردد. پدر دختر و پدر شوهر (و در صورت وفات او شخص شوهر) در محضر قاضی یا قضات مخصوصی حاضر شده ادعیه و اوراد معینی خوانده میشود و بلافاصله دختر تغییر مذهب و بالنتیجه تغییر خانواده میدهد از این ببعد مطیع رئیس خانواده جدید بوده و خدایان آن خانواده را پرستش میکند

2- انتقال حقوق و اختیارات پدری این طریقه «گوئم سیو»<sup>(2)</sup> نامیده میشود. در این ازدواج معامله خاصی صورت میگیرد پدر دختر و شوهر با پدر شوهر طرفین معامله و دختر مورد معامله واقع میشوند. پدر دختر کلیه حقوق و اختیاراتی را که تاکنون نسبت بدختر خود داشته بشوهر یا پدر شوهر انتقال میدهد. این انتقال ممکن است مجانی (بصورت هبه) یا در مقابل دریافت مبلغی (بصورت فروش) انجام یابد. تفاوت مهم بین این دو طریقه اینست که در ازدواج دومی دختر از خانواده خود بخانواده شوهر منتقل نشده تغییر مذهب نمیدهد و بالنتیجه تحت تبعیت رئیس خانواده جدید در نیاید. این وضعیت که مخالف اصل کلی ازدواج مشروع بنظر میرسد از موقعی در عادات و رسوم رومیان وارد و قبول عامه یافت که تطور اجتماعی و حقوقی بتدریج از نفوذ مذهبی رئیس و اهمیت عنوان خانواده کاسته بود.

3- تصرف و مرور زمان: این طریقه را «اوزوس»<sup>(3)</sup> گویند. اگر مرد بتواند زنی را بهر عنوان بخانه خود برده با او همبستر شده او را لا اقل تا یکسال در خانه خود نگاهدارد زن او محسوب میشود. انقطاع این مرور زمان بدین نحو حاصل میشود که زن بتواند اقلاسه شب متوالی از هم بستری سر بیچد. در این صورت مرور زمان منقطع و مرد را دیگر بآن زن حقی نمیماند.

محتاج ذکر نیست که با این وضعیت و با موقعیت و حیثیتی که برای زن قائل بودند در انتخاب شوهر بهیچوجه نظر زن دخیل نبوده و بهرچه پدر یا ولی او اراده میکرده بدون چون و چرا باید تسلیم شود این ضعف و زبونی نه فقط برای دختران و زنان جوانی بوده که بتوان این وضعیت را معلول کم سنی و بی تجربگی آنها دانست و بالنتیجه یک روزی برشد عقلی و اجتماعی آنها امیدوار بود بلکه چون اصلا از اطلاق عنوان انسان برایشان دریغ میداشتند در تمام ادوار عمر تاسن کهولت

ص: 10

Manus -1

Coemptio -2

Usus -3

و پیری در جمیع مظاهر و شئون حیاتی از ازدواج گرفته تا هر گونه معامله حقوقی و حتی امور اختصاصی خانه داری زنان را فاقد صلاحیت و قابلیت تلقی می‌کردند.

این وضعیت عجیب و غیر عادلانه در تمام شئون حقوق رومیها مشهود است مثلاً بدهکاری که از عهده ادای دین خود بر نمی‌آمد و طلبکار سند لازم الاجرا در دست داشت (حکم قطعی محکمه<sup>(1)</sup>) که پس از تشریفات خاصی شبیه بتشریفات دیوان کشور امروزه (تمیز) صادر میشود یا سند ثبت اسنادی که در محضر رئیس دفتر رسمی تنظیم شده باشد) میتواند بطریقه اجرائی خاصی که منوس انژکسیو<sup>(2)</sup> یا تقابل ایادی نامیده میشد متوسل گردد. در این طریقه اجرائی فرض میشود که رابطه حقوقی بده و بستان بین شخص و جسد دائن و مدیون وجود دارد؛ اینست که طلبکار حق داشته بدهکاری را که نمیخواهد یا نمیتواند دین خود را بپردازد در زندان خصوصی خود در منزل حبس کرده او را با زنجیرهائی که چندان سنگین نباشد ببندد. این حبس تا شصت روز ممکن بود طول بکشد. طلبکار باید غذای مختصر و قوت لایموتی بزندانی خود بدهد. اگر در ظرف این شصت روز کسان و دوستان زندانی بدهی او را نمیدادند طلبکار حق داشت بدهکار را بازار آورده بعنوان غلامی بفروشد (مشروط باینکه خریدار او را از رم خارج کند) و از قیمت فروش او حق خود را استیفا کند. اگر مدیون از لحاظ پیری و از کار افتادگی قابل فروش نبود و مشتری پیدا نمیکرد طلبکار میتواند او را بکشد و اگر طلبکاران متعدد بودند جسد او را قطعه قطعه کرده هر یک بنسبت طلب خود حصه ای بر میداشتند.

امروز در بیشتر قوانین اروپائی مخصوصاً قانون فرانسه حبس در امور حقوقی جز در مورد طلب دولت وجود ندارد و فقط مختص بامور جزائی است.

ص: 11

1- در این رسیدگی دو نفر قاضی در دو مرحله مداخله میکنند: اول یک نفر قاضی فنی بنحوه دعوی و صحت اسناد رسیدگی کرده اگر دعوی صحیح و قابل رسیدگی بود خلاصه گزارشی تهیه میکند. قاضی دومی که لازم نیست از فنون خاصه قضائی آگاه باشد و مانند حکم از بین افراد معتبر و خوش سابقه با موافقت طرفین انتخاب میشود باهیت دعوی رسیدگی کرده حکم میدهد قاضی اول را «ماژیسترا» و قاضی دوم را «ژوزه میخوانند

Manus Injunctio -2



تمدن معروف یونان، این خمیر مایه هوش بشری، بر روی خرابه های بربریت و وحشی گری اقوام جاهل یونان قدیم بنا گردیده است. مذهب در یونان، مانند روم قدیم، داخلی و خصوصی بوده و عیناً مانند روم، هر خانواده ای روح نیاکان خود را نیایش میکردند. هر صبح و شام افراد خانواده گرد آتشگاه مقدس خانوادگی جمع شده با ذکر ادعیه مخصوصی طعام و شراب نثار آتش کرده تصاویر و نقوش پدران خود را که گرداگرد کانون خانوادگی چیده بودند پرستش میکردند. هر خانواده مجاور خانه خود مزرعه ای و در میان مزرعه قبرستان خصوصی برای افراد خانواده داشتند.

بقیه خصوصیات مذهبی عیناً مانند آنچه راجع بروم قدیم گفته شد وجود داشته است.

### خانواده

خانواده، ایجاد و بقای آن تابع مذهب و سلطه پدر خانواده نیز ناشی از عنوان ریاست مذهبی بوده است. مبنای پیدایش خانواده بهیچ وجه به نسبت علقه و عاطفه متکی نبوده، بلکه پرستش اجداد و نیاکان واحد هر خانواده ای را ایجاد و از خانواده های دیگر ممتاز میکرد ازدواج امر مذهبی و مقدسی بود زیرا شوهر اجازه میداد که زن بیگانه ای بر اسرار مذهبی اختصاصی او واقف شده خدایان مخصوص او را پرستد. تشریفات ازدواج فقط با حضور خدایان خانگی انجام میگرفت و به خدایان عمومی مثل «ژوپیترا» و غیره مربوط نبود.

لزوم بقای خانواده، و بالملازمه و خوب ازدواج و منع تجرد، برای این بوده که اخلاف برای اسلاف خود به آتشگاه خانوادگی طعام و شراب بفرستند تا اجدادشان خدای بمانند؛ وگرنه از آن مقام تنزل کرده در ردیف اشقیای قرار میگرفتند. از همین نظر ازدواج و تولید نسل برای جوانان واجب بوده. قوانین لیکورک (1) تجرد را منع و برای آن مجازات وضع کرده است. چون منظور از ازدواج بقاء نسل خانواده بوسیله فرزندان ذکور بوده طلاق دادن زنان عقیم، یا زنانیکه پسر نیاورند، مانعی نداشته «هرودوت» مورخ دو نفر از سلاطین اسپارت را نقل کرده که زنان سترون خود را طلاق داده اند. در یونان و همچنین در هندوستان، اگر مرد موجب سترونی بود برادر یا نزدیک ترین خویش او میتوانستند زیرا آستن کنند در اینصورت، اولاد، اولاد شوهر اصلی بشمار

ص: 12

میرفت تولد دختر چون آتشگاه پدر را ترك و مطیع مذهب خانواده شوی میشد نتیجه نداشت زیرا اقوام خانواده بوسیله اولاد ذکور بوده است. تبنی برای جبران این نقیصه طبیعی است، و بالتیجه مخصوص کسانی بوده که پسر نداشتند و در تمام اقوامیکه بقای خانواده را فقط در وجود اولاد ذکور میدانسته اند تبنی بمعنای کامل خود وجود داشته است (از قبیل دوم، یونان، هند، ایران و عربستان) قرابت حقوقی عیناً مانند روم بین افراد ذکور وجود داشته. افلاطون و پلو تارک میگویند قرابت رسمی حقوقی بین افراد ذکوری وجود دارد که اشتراک در پرستش يك مذهب و خدا داشته باشند هرگاه دو نفر در پرستش بجد مشترکی برسند قرابت حقوقی باهم دارند(1)

## ازدواج

بر حسب روایات موجود قبل از زمان سکوپ(2) هفده قرن قبل از مسیح در یونان عقد ازدواج وجود نداشته و یونانیان در حال اختلاط مطلق زیست میکرده اند.

اطفال جز مادر خود نمیشناختند و چون تشخیص پدر برای آنها مشکل بوده فقط بنام خانوادگی مادر نامیده میشدند گرچه این موضوع افسانه بنظر میرسد لکن وجود اختلاط مطلق بجای ازدواج در سایر نقاط دنیا و حتی هنوز در بعضی قبایل وحشی افریقا و اقیانوسیه از طرفی و آثار بعدی نویسندگان یونانی و غیر یونانی از طرف دیگر، صحت آنرا تأیید مینماید. بعداً بتدریج در نتیجه تحولات اجتماعی بجای اختلاط، ازدواج مشروع و رسمی وجود یافته خورد خورد عمومیت یافت. ازدواج از سه قسمت تشریفاتی مرکب بود:

اول: تشریفاتی که بایستی جلو آتشگاه خانواده پدری انجام میگرفت که در طی آن پدر حقوقی را که بر دختر خود داشت در مقابل پول نقد یا هدیه ای که از داماد خود گرفته بود بمشارالیه انتقال میداد (ممکن بود بجای پول یا هدیه داماد تعهد کند خدمات مخصوصی را برای پدرزن خود انجام دهد).

دوم تشریفاتی که در فاصله بین خانه عروس و داماد در معبر عام انجام مییافت: عروس لباس سفیدی داشت، بر عرابه ای مینشست، تاجی از گل بر سر میزد (لباس سفید حکایت میکرد که این امر مذهبی است). کاهنان خاصی جلو عروس مشعلی میکشیدند و سرودی میخواندند با اسم هیمنه (3) این کلمه بعداً بر کلیه تشریفات عروسی اطلاق میشد در مدخل خانه داماد، عروس چنین تظاهر میکرد که بدخول در خانه داماد رغبت ندارد، بایستی داماد بر بودن و وارد ساختن او بخانه بعنف تظاهر کند دختر بایستی فریاد کرده از همراهانش استمداد نماید. همراهان عروس ظاهراً از او دفاع میکردند، بالاخره داماد موفق میشد.

با مطالعه در آثار کلیه تمدنهای قدیم عمومیت این رسم معلوم میشود. ظاهراً مأخذ و مبنای

ص: 13

1- طوریکه میدانیم در تمدنهای قدیم پرستش مردگان رایج و آئین عمده این پرستش عبارت بوده است از گذاشتن مقداری طعام روی مقابر آنها اخلاف میتوانستند تا شش پشت از نیاکان خود را بدین ترتیب ستایش نمایند. بنا بر این قرابت حقوقی بین اشخاصی بود که حداکثر تا شش پشت ششم جد مشترکی میداشتند

Cé cops -2

Hymené e -3

ظهور اینگونه آداب و رسوم اثبات لیاقت داماد بوده. بعبارةٔ آخری جوانی را برای داماد شدن لایق میدانستند که قادر باشد با قبیله یا خانواده عروس جنگیده علی رغم آنها دخترشان را برآید. در بعضی قبائل وحشی این مبارزه و ربودن بمعنای واقعی خود وجود داشته و هنوز هم وجود دارد.

قسمت سوم از تشریفات در خانه داماد با حضور زوجین و سایر افراد خانواده در جلو آتشگاه مقدس خانوادگی انجام میگرفت در این موقع قربانی میکردند و ادعیه مخصوصی می خواندند

آثار ازدواج قهری و تصرفی تا مدتها در اسپارت وجود داشت و معمولاً دختران را قبل از اینکه رسیده و مستعد برای حامله شدن باشند بشوهر نمیدادند،

ظاهراً در یونان و همچنین در رم تعدد زوجات معمول نبوده و مردان بیش از يك زن رسمی نداشتند، لکن هر مردی بنسبت تمکن و ثروت خود معشوقه های چندی در خانه میداشته ، اولادیکه از زن رسمی و معشوقه بوجود میآمدند با یکدیگر از لحاظ حقوق اجتماعی و فردی هیچگونه تفاوتی نداشتند. مادر «اولیس» پادشاه معشوقه بوده است

در یونان زن شخصیت حقوقی و اجتماعی نداشته و شوهر میتواند زن خود را بهر که بخواهد قرض دهد یا بدوستانش هبه کند . پدر «دموستن» خطیب مادر دموستن را یکی از دوستان خود هبه کرد «لیکورک» مقنن قرض دادن زن را تجویز کرده لکن فقط باشخاص صالح ولایق که بتوانند اولاد صالح بعمل آورند. شوهر مسن میبایستی برای زن جوان خود مرد جوانی پیدا کند ولی بشرطی که آن جوان متقی باشد. افلاطون و سقراط نیز این فلسفه را تعلیم میکردند . سقراط زن خود «گزان تیپ» (1) را به آلیسیاد خطیب (2) قرض داد (3)

زن خیانتکار ( که بدون اجازه شوهر با مرد اجنبی رابطه نامشروع داشته باشد) اگر در جرم مشهود گرفتار میشد ممکن بود بدست شوهر کشته شود.

## طلاق

ازدواج و طلاق بدوایی اطلاع دختر و بدست ولی او انجام میگرفته ولی متدرجا این قدرت فوق العاده اولیاء دختران تخفیف پیدا کرد طلاق در یونان و رم اصولاً مجاز لکن موارد وقوع آنها تا مدتها نادر و انجام آن مشکل بود. این امر مستلزم تشریفات مذهبی نظیر تشریفات ازدواج بوده باین ترتیب که زن و شوهر با حضور افراد خانواده های طرفین کنار آتشگاه مذهبی خانواده شوهر حاضر شده کلمات خشم آگین با یکدیگر رد و بدل کرده پس از مدتی که پدران طرفین سکوت میکردند تفریق صورت میگرفت .

## میراث زن

اصل کلی در ارث ، محرومیت دختر بوده است؛ لکن بعداً روی عاطفه طرق مخصوصی برای ارث دادن بدختران و زنان جسته اند مثلاً دختر بوارث ذکور پدر خود

Xantippe -2

-3 کتاب La Sociologie تألیف شارل لتورتر ص 369 چاپ سوم . Charles . Daprès l'Ethnographie par le Dr.

Letourneau

شوهر میکرد - مثل خواهر و برادر، بشرطیکه از يك مادر نباشند طریق دیگر آنکه کسی را پسر خواندگی قبول میکردند و بعداً دختر خود را باو شوهر میدادند ممکن بود متوفی در وصیت نامه وارث خود را بمزاوجت با دخترش ملزم سازد. چون عمالزن و شوهر در ثروت خانوادگی شريك بودند در نتیجه دختر از میراث پدر بهره میبرد

گاهی از اوقات مردیکه دختر یگانه ای داشت او را شوهر میداد و با داماد قرار میگذاشت و باو میفهماند که منظور تولید پسر است که تابع مذهب جد مادری باشد. در اینصورت فرزند جد مادری خود محسوب میشد بعداً که زن موقعیت بهتری پیدا کرد در صورت نبودن وارث ذکور به بدختران ارث میدادند؛ لکن در اینصورت بایستی به خویشی شوهر کند که در صورت نبودن آن دختر حق ارث میداشت. در چنین موردی اگر این دختر دارای شوهر بود ازدواج او باطل و حکم دختر بی شوهری را پیدا میکرد تا بتواند به خویش پدری خود شوهر کند

در اینجا تذکر این نکته بی مناسب نیست که معمولاً میراث در یونان و همچنین در هندوستان تقسیم ناپذیر بوده چون ارشد اولاد ذکور رئیس و نگاهدارنده مذهب خانواده شمرده میشد؛ املاک و اموال غیر منقول و گاهی هم تمام ترکه متعلق به پسر ارشد بود. در زمان «دموستن»، گرچه این رسم منسوخ شده بود، باز خانه متوفی منحصراً بار شد ذکور داده میشد (1) يك ضرب المثل یونانی میگوید «پسر ارشد پسر مذهبی است و دیگران زادگان عشقند»، گرچه وارث و مالک قانونی ارشد ذکور بوده لکن بوسائل مختلفه به پسران دیگر هم که از ارث محروم شده بودند کمک میکردند.

نتیجه ای که از مطالعه وضعیت و موقعیت زن در تمدنهای قدیم یونان و روم گرفته میشود بطور اجمال اینست که بدو زن شیئی قابل تملك و بعداً عنصر توالد و ارضاء شهوت بوده و بهیچوجه او را شريك زندگی مرد و واجد قوای کامل بشری نمیدانسته اند. اغلب از متفکرین معتقد بوده اند که زن دارای روح خالد انسانی نیست و بهمین مناسبت حق ندارد بعد از وفات شوهر زندگی کند. سوختن زن زنده با جسد شوهر متوفی در هندوستان و بعضی نقاط دیگر عالم ناشی از همین عقیده است

در هر صورت وضع رقت آوریکه برای زن ذکر شد تا چندین قرن دوام داشت تا اینکه ظهور مسیح و افکار مذهبی پیروان او و پیدایش مقننین و علمای اصلاح طلب و بعداً ظهور پیغمبر اسلام در شرق و نفوذ افکاریکه بزنی آزادی و حق حیات بخشید در مغرب زمین بتدریج وضعیت زنانرا از صورت شی قابل تملك بانسان دارای حق مالکیت تبدیل و آنها را کم و بیش دارای حقوق اجتماعی کرد.

ص: 15

---

1- مانند حیوة در اسلام در قانون مدنی فرانسه نیز نظیر این امتیاز برای ارشد اولاد متوفی منظور شده است

پس از اینکه عنوان انسان اجتماعی برزن اطلاق شد علمای شرق و غرب متوجه این فکر شدند که آیا زن از لحاظ خلقت و قوای دماغی چنانچه مشهود است از مرد ضعیف تر و ناتوان تر است و بالنتیجه باید دارای حقوق کمتری باشد یا این عقب افتادگی نتیجه نقصی است که در تربیت چند هزار ساله آنها وجود داشته و عدم اعتنا بتعلیم و تربیت کامل ایشان باعث نقص و ضعف آنها گشته ، و بنابراین میتوان با توجه بیشتری به حسن تربیت زنان آنها را دوش بدوش و همسر رجال اجتماعی و سیاسی و اقتصادی محسوب کرد و باید آنها را از جمیع حقوق بهره مندداشت. در فصول آینده شرح نظریات دو طرف و آثاریکه این آراء در امور حقوقی زنها در کشورهای مختلف ظاهر ساخته خواهیم دید .

مجملاً از چند قرن قبل باین طرف طرفداران تساوی کامل زن و مرد زحمات زیادی کشیده و تا حدی بتأمین این نظر موفق شده اند. قرن بقرن میبینیم دائره حقوق زنان در کشورهای مختلف دنیا خاصه مغرب زمین وسیعتر شده و بهمین نسبت هم قهراً بر لیاقت زنان افزوده شده است . مثلاً: در کشورهای اسکاندیناوی (سوئد و نروژ و دانمارك) تا سال 1262 مسیحی بدختر مطلقاً ارث نمیدادند. فقط موقع عروسی جهیزیه مختصری از کسی که اجازه ازدواج منوط برای او بود میگرفت و بدون اجازه او پدر - مادر - برادر - نزدیکترین خویشان ذکور و در نبودن هیچیک : قیم ) عروسی انجام نمیپذیرفت. در سال 1262 دختر ثلث پسر ارث میبرد در سال 1871 پسر و دختر در سهم الارث مساوی شدند

در کشور فرانسه مجامعی برای طرفداری از حقوق زن از علمای اجتماع و حقوق بنام «هیئت طرفدار زن»<sup>(1)</sup> تشکیل شده و هر سال برای اعمال منویات خود در تصمیمات پارلمانی فرانسه اقدامات جدی کرده و تاحدی بانجام منظور خود نائل آمده اند.

ص: 16

### حکومت طبقاتی

در ایران پیش از ظهور اسلام، حکومت مانند روم قدیم طبقاتی بوده و مردم بچند طبقه متمایز از هم تقسیم میشدند و مثل تمام حکومت‌های اشرافی افراد هر طبقه دارای امتیازات مخصوص بآن طبقه بودند و بر خلاف حکومت‌های «دموکراسی» حیثیت اشخاص فقط به تخمه و نژاد و تعلق داشتن بطبقات ممتازه مربوط بوده و بهیچوجه تابع لیاقت و صلاحیت شخصی نبوده است

در شرق ظهور اسلام در چهارده قرن پیش، و در غرب انقلاب فرانسه در سال 1789 با تأسیس و لااقل با احیاء اصول دموکراسی از اهمیت اصل و نسب و حیثیت طبقات ممتازه کاست و بهمان نسبت لیاقت و فضیلت اخلاقی و علمی اشخاص را مایه رشد و مزیت قرار داد دین اسلام با اصل *إِنِ الْاَكْرَمُكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اتَّقِيكُمْ* سلمان پارسی بی چیز را بر عبد الرحمن عوف توانگر برتری و رجحان داد و انقلاب کبیر فرانسه با اعلامیه حقوق بشر (1) نیل بمقامات عالیه دولتی و کشوری را در دسترس هر فرد لایق و بافهم فرانسوی قرارداد.

### تشکیلات اجتماعی

امتیاز طبقاتی در تمام دوره های مختلف سلطنتی تا قبل از اسلام محفوظ بوده، منتهی طرز طبقه بندی اجتماعی در دوره هخامنشی و اشکانی و ساسانی با یکدیگر کم و بیش اختلاف داشته است مثلاً در زمان هخامنشیان جامعه ایرانی را برسه طبقه منقسم میکردند: یکی روحانیان، دیگر جنگیان و دیگر کشاورزان. بعداً طبقه دیگری بنام صنعتگران بر آن افزوده شد نژاد آریائی، یعنی ایرانیان اصلی، جز بسه شغل اولی اشتغال نمی یافتند و صنعت و تجارت را جزء حرفه های پست و در خور مردم غیر ایرانی میدانستند

### تشکیلات ساسانیان

تشکیلات جدید زمان ساسانیان نیز مبتنی بر چهار طبقه بود با این تفاوت که صنعتگران و کشاورزان را یکجا جزء طبقه چهارم شمرده و بجای طبقه کشاورزان، دبیران را طبقه سوم قرار دادند باین ترتیب روحانیان - جنگیان - دبیران یا مستخدمین ادارات (دبیران)

ص: 17

و توده ملت، یعنی فلاحان و صنعتگران و سوداگران و صاحبان حرفه های مختلف

پایه و متکای جامعه ایرانی را پس از مالکیت میتوان اصل و نسب دانست، نجبا و اشرف از توده ملت بوسیله امتیازات مخصوصی جدا میشدند. هر طبقه از لحاظ مزایای اجتماعی دارای درجه ثابت و مقام محکمی بود که هیچگاه تغییر نمیکرد. از جمله مقررات اجتماعی این بود که هیچکس نباید خواهان درجه ای باشد فوق آنچه که از لحاظ نسب استحقاق دارد. حفظ املاک و اموال غیر منقول و پاکی خون و اصل و نسب خانواده ها مخصوصاً خانواده های اشراف و جبهه همت دولت و نصب العین قوای کشوری بوده نام خانواده های بزرگ که عنصر مهم تشکیلات کشور بشمار میرفت در دفاتر و کتابهای دولتی ثبت و ضبط میشد عامه از خریدن املاک اشراف ممنوع بودند.

#### ممنوعیت اختلاط طبقات

افراد طبقات چهارگانه به هیچ روی نمیتوانستند بطبقه بالاتر ارتقا یابند، حتی لیاقت و صلاحیت یا تمول و ثروت زیاد هم اجازه نمیداد موقعیت اجتماعی اشخاص تغییر کند همچنین در میان طبقه عامه کسی نمیتوانست به حرفهای مشغول شود که پدران او مشغول نبوده اند و بالنتیجه او برای آن حرفه آفریده نشده است، زیرا اگر کسی بکاری مشغول شود که بر موز آن واقف نیست آنکار را ضایع کرده و در نتیجه حسن جریان امور اجتماعی را دچار وقفه میسازد پادشاهان هیچوقت کار دیوانی را بمردم فرو مایه و پست نمیسپردند. حکیم فردوسی در شاهنامه داستانی آورده راجع به لشکر کشی نوشیروان بروم و حاجت داشتن بیست هزار دینار پادشاه مأموری میفرستد که این مبلغ را از یکی از بازرگانان یا دهقانان متمول وام گیرد. مأمور کفشگری را پیدا کرد که حاضر شد چهار صد هزار درهم وام دهد لکن در مقابل خواهش کرد که پسری خیلی لایق و با استعداد و میل دارد پادشاه اجازه فرماید استثنائاً این پسر را فرهنگیان تربیت و تعلیم کنند مگر در طبقه دبیران داخل شود. مأمور درمها را گرفت و استدعای کفشگر را بوسیله بوذرجمهر بر پادشاه عرض کرد:

بدو گفت شاه ای خردمند مرد \*\*\* چرا دیو چشم تو را خیره کرد؟

برو همچنان باز گردان شتر \*\*\* مبادا کزو سیم خواهیم و در

چوبازارگان بچه گردد دبیر \*\*\* هنرمند و با دانش و یاد گیر

چو فرزند ما بر نشیند بتخت \*\*\* دبیری بیایدش پیروز بخت

هنر یابد از مرد موزه فروش \*\*\* سپارد برو چشم بینا و گوش

بدست خردمند، مرد نژاد \*\*\* نماند بجز حسرت و سرد باد

بما بر پس مرگ نفرین بود \*\*\* چو آئین این روزگار این بود .....



از این داستان نهایت مراقبت پادشاه در حفظ حدود طبقات معلوم میشود، که بهیچوجه صلاح نمیدانسته افراد طبقه چهارم معلومات و فنون طبقه بالاتر از خود را آموخته در ردیف آن طبقه محسوب شوند زیرا اولاً شغل موروثی خردمندان و دبیران را از آنها میگرفته و ثانیاً بی اصل و نسبی او مانع از این میشده که معلومات خود را با حسن نیت و بصلاح جامعه صرف کند. گاه گاهی برسبیل استثناء با انجام تشریفات خاصی این ارتقاء رتبه ممکن میشد از قبیل اینکه کسی هنر و لیاقت فوق العاده ای نشان دهد و بعداً مدتی تحت تجربه و مراقبت مؤبدان و بزرگان قرار گیرد تا اهلیت او را تصدیق و موضوع را بر پادشاه عرض کنند آنوقت با اجازه پادشاه بطبقه بالاتر ملحق گردد. در هر حال قبل از ارتقاء بایستی تعلیمات کافی دیده و صلاحیت او محرز شده باشد.

### مزیت و نقص حکومت طبقاتی

مزیت این طرز حکومت اینست که هر کسی در فن و وظیفه خود چکیده حکومت طبقاتی و ماهر شده اصالت و نجابت خون متصدیان امور اجتماعی را بخیر و صلاح هدایت میکنند ولی دو نقص مهم دارد یکی آنکه لیاقت و هنرمندی فطری و نبوغ ذاتی در اشخاصی که متعلق بطبقات پائین هستند بحال رکود مانده و میمیرد و دیگر آنکه اگر یکی از اخلاف طبقات بالا فطرتاً پست و شریر آفریده شده باشد فساد او امور اجتماعی را فاسد خواهد کرد.

برای تدارك نقيصه ثانی دولت ساسانی بقدری در حسن تربیت و تعلیم افراد طبقات راقیه اهتمام میورزید که عادتاً ممتنع بود افراد آن خانواده ها فاسد الاخلاق بار آیند. قوای جسمی و عقلی و اخلاقی آنها را بهترین وجه پرورش میدادند، ولی معذک امتیازات فوق العاده طبقات و دوری توده از تعلیم و تربیت صحیح و بی نوائی روستائیان بقدری بنیه اخلاقی، اجتماعی و ملی را ضعیف کرد که با داشتن قوای مادی کافی در مقابل حمله عرب مقاومت نتوانستند و بالاخره حکومت ساقط شد.

بعکس، حکومتهای دموکراسی میزان و ملاک رشد را فضیلت اخلاقی، تقوی و هنرمندی قرار دادند. تعلیمات اسلام با محترم شمردن اصل مالکیت مبنای طبقه بندی اجتماعی را این اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقَاکُمْ تعیین کرد. فرستاده سپاه اسلام برای مذاکره نزد «مقوقس» پادشاه مصر مرد سیاهی بوده وقتی وارد شد مقوقس گفت این سیاه را از من دور کنید به عمر و عاص فرمانده سپاه مسلمین گفتند دیگریرا بفرستد گفت ممکن نیست زیرا این مرد سیاه رنگ از همه افراد ما متقی تر، شجاع تر، و بزرگوارتر است و برای نمایندگی ما کسی از او صالحتر نیست یکی از مواد «اعلامیه حقوق بشر» در انقلاب فرانسه اینست که هر کس بتواند بهر شغل و مقامی که لایق آن باشد برسد.

در هر حال، امتیاز طبقات از یکدیگر در ایران قدیم اصل مسلمی بوده است. برای حفظ وضعیت و جلوگیری از اختلاط خون وضع و شریف، مردان هیچ طبقه نمیتوانستند زنان طبقه بالاتر را تزویج کنند زیرا ازدواج با غیر هم کفو موجب این میشد که از آن توالد و تناسل فرومایگان بوجود آیند و انحطاط خانواده را سبب گردند.

ص: 20

برای تشریح وضعیت حقوقی و موقعیت اجتماعی زن در ایران قدیم باید دو نکته مهم را از نظر دور نداشت:

1 - بطور اجمال میدانیم که وضعیت زن از بدو پیدایش قبائل و اجتماعات بشری روز بروز رو به بهبودی رفته و هر چه اوراق تاریخ را رو به عقب ورق بزنیم تیرگی و سیاه بختی روزگار زن بیشتر و بهتر دیده میشود در تاریخ حقوقی زن در کلیه نقاط عالم سه دوره متمایز میتوان تشخیص داد:

اول - دوره وحشی گری و بربریت و بت پرستی. در این دوره بهیچ وجه عنوان انسان بر زن اطلاق نمیشود و با منتهای خشونت و سختی با او رفتار میکنند. زن شی قابل تملک و در ردیف غلامان و چارپایان بارکش و سودمند شمرده شده و بالنتیجه فاقد هرگونه حیثیت و اختیاری است. مرد میتواند زن خود را بفروشد، قرض دهد، کرایه دهد، هدیه دهد یا بکشد؛ در مقابل کوچکترین بهانه ای شدیدترین مجازات نسبت با و رواست. اغلب زن را بدرخت یا دیرکی بسته شلاق میزنند زن حق ندارد با شوهر خود یکجا سکونت کرده و غذا بخورد. مشکل ترین مشاغل زندگی و سنگین ترین تکالیف بعهدده او است. تنها راه نجاتی که برای خود میانداشید خود کشی است هنوز هم آثار بقایای این دوره در افریقا و سرخ پوستان امریکا و اغلب جزایر اقیانوسیه باقی است.

دوم: دوره تمدنهای یونان و مصر و روم و ایران که ادیان توحید و افکار عالیه مصلحین موجب ظهور تمدن شده و عواطف و احساسات بشری ترقیق و در عین حال با منطق و علم تلفیق گردیده است. در این عصر زن از لحاظ مادی و فردی واجد عنوان انسانیت و فقط از همین نظر و تا همین اندازه شریک زندگی مرد محسوب میشود. لکن هنوز از نظر معنوی و اجتماعی او را انسان نمیخوانند، شخصیت حقوقی پیدا نکرده، از هر حیث تابع و مطیع افکار و اراده مرد است.

دوره سوم: از ظهور اسلام باین طرف شروع میشود. بطوریکه بعداً خواهیم دید اسلام با تعلیمات عالیه خود نه فقط زن را از وضعیت فجیع و رقت آور نجات بخشید، بلکه برای او

شخصیت حقوقی قائل گردید دنباله این تحول اجتماعی در غرب کشیده شد تا با امروز که صحبت همدوشی و برابری او با مرد میان آمده و کم و بیش از کلیه مزایای اجتماعی برخوردار شده است.

2- چنانچه در فصل گذشته گفته شد وجود طبقات ممتاز در ایران قبل از اسلام موجب این شده که زنان از حیث حقوقی و مزایای اجتماعی نیز با هم متفاوت و بطور کلی بر دو قسم باشند زنان اشراف و بزرگان و زنان طبقه نازله

بنا بر آنچه ذکر شد چون زنان ایران قدیم در دوره دوم از تحول تاریخی واقع شده اند، بطور کلی میتوان گفت شخصیت اجتماعی و صلاحیت واقع ساختن معاملات حقوقی نداشته اند. رأی مرد درباره آنها نافذ بوده است. اگر چه ظاهراً از موضوع امتیازات طبقاتی چنین بر میآید که اسارت یا آزادی زن کلیت نداشته و وضعیت زنان طبقات عالی از زنان طبقه سوم و چهارم ممتاز و متفاوت بوده است لکن واقع مطلب غیر از این است زیرا زنان اشراف در مقابل مردان طبقه خود همان مقام و موقعیت را داشتند که زنان طبقه پست تر نسبت بمردان طبقه خود. در هر صورت زنان حق رأی و اختیار و تشخیص خیر و شر در زندگی خود نداشته و در هر دو طبقه نفوذ و مطلق العنانی مرد طاقت فرسا بوده است. بلی، تنها تفاوتی که بین وضعیت زنان طبقات عالی و نازله هست در طرز معیشت مادی و آسایش و رفاه و کیفیت التذاذ آنهاست که آنهاست که آنهم در حقیقت چون با توقعات و انس و عادت انسان بمشاق و حظوظ متناسب است میتوان گفت هر دو طبقه از آسایش و تعب سهم متساوی داشته اند

#### ازدواج

طوریکه از مدارك موجود معلوم میشود تعدد زوجات در ایران قدیم مجاز و عملاً دائر مدار تمکن و توانائی مرد بوده، فقرا و بی بضاعتان بیش از يك زن نداشتند. اشخاص متمکن میتوانند چند زن بگیرند که یکی از آنها زن اصلی و شریک زندگی مرد محسوب و بنام «شاه زن» خوانده میشد. بقیه که اغلب از کنیزان زر خرید با اسرای جنگی بودند عنوان خدمتکار داشتند. ظاهراً مرد میتواند بیش از يك شاه زن داشته باشد. در اینصورت هر يك دارای خانه جداگانه و زندگی مستقلی بودند مرد باید شاهزن را مادام العمر نفقه دهد. دختر و پسری هم که از شاهزن باشند تا قبل از ازدواج واجب النفقه پدرند. لکن از اولاد خدمتکاران فقط پسران در خانه پدری پذیرفته میشدند. معلوم نیست تکلیف دخترانی که از خدمتکار بوجود میآمده اند چه بوده.

دختر در انتخاب شوهر نفیاً یا اثباتاً حق اظهار نظر نداشته بلکه باید از رأی پدر که قانوناً این اختیار با او بوده متابعت کند فقط میتواند از قبول شوهریکه پدر برای او در نظر گرفته

امتناع ورزد و تقاضا کند دیگری را که باز پدر تعیین خواهد کرد در نظر گیرند ،

تربیت اخلاقی و تعلیم مذهبی دختر بعهدہ مادر بوده و نیز حق اختیار شوهر هم در صورت فوت پدر بمادر و بعد از او بنزدیکترین خویشان تعلق میگرفته است . دختران را باید بمحض رسیدن بسن بلوغ شوهر دهند که از تولید مثل جلوگیری نشده باشد. پدر با شوهر دادن دختر خود کلیه حقوقی را که بر دختر و وظائفی را که در مقابل او داشت بشوهر انتقال میداد و در قبال این انتقال مبلغی پول یا مال غیر نقدی بصورت هدیه (مهریه) میگرفت . لکن اگر بعداً عیب مسلمی از قبیل نازا بودن در دختر دیده میشد شوهر میتواند مبلغی را که داده استرداد کند وزن را هم طلاق گوید

### ازدواج با محارم

چنانچه گفته شد حفظ کردن نسب خانواده های ایرانی از پلیدی و آلائش با محارم بزرگترین و محکمترین اصلی است که جامعه ایرانی قدیم بر آن تکیه داشته و بهمین مناسبت ازدواج با بیگانگان ممنوع بوده است. بقدری در نگاهداری این اصل افراط کرده اند که حتی در بعضی اوقات غیر از افراد خانواده خود را بیگانه پنداشته اند. بنا براین نه فقط ایرانی نباید باغیر ایرانی وصلت کند و نه فقط افراد يك طبقه با افراد طبقه مادون نمیتوانند ازدواج کنند بلکه دو طبقه واحد هم بتوهم اینکه مبدا جریان خونی غیر از خون موروثی در عروق افراد خانواده موجب آلائش خون و بالتیجه تدنی و انحطاط اخلاق آن خانواده بشود ، خانواده ها در داخله خود افراد ذکور و اناث را با یکدیگر تزویج میکردند بطوریکه ازدواج با محارم نزدیک هم مجاز بوده و حتی وصلت بین خواهر و برادر بوسیله فرہ ایزدی (1) روشن میشده و دیوان را بدور میرانده است نه فقط در کتب منسوب بزمان ساسانیان و کتب بعد از آن ذکر این موضوع شده بلکه شواهد تاریخی مسلم نیز در دست است از قبیل ازدواج بهرام چوبینه با خواهرش «گردیه» و وقوع عقد ازدواج بین مهران گشنسب و خواهرش پیش از مسیحی شدن در هر حال ملائک جواز ازدواج با محارم همان اصل حفظ خون و نسب بوده که مسلماً در سازمان اجتماعی آن عصر توجه کامل بآن مبذول میشده است(2)

ص: 23

1- کتاب «ایران در زمان ساسانیان» تألیف پروفیسور آرتور کریستنسن ترجمه رشید یاسمی - ص 228

2- بطوریکه از تحقیقات پرونسور کریستن من در تاریخ ساسانیان و نوشتجات محققین دیگر از شرق شناسان و ایرانیان معلوم میشود ازدواج با محارم در ایران قدیم، اگر چه شایع و رایج نبوده ، لکن اصولاً مجاز و معمول بوده است و دلیلی بر اختصاص آن بر مزدکیان یا فرقه خاصی از زردشتیان در دست نیست . و بخلاف آنچه تصور شده شمول این قبیل رسوم و آداب در اجتماعات قدیم محال نمینماید زیرا این رسم نزد ایرانیان معمول بر پاکی نسب بوده و البته چون حسن و قبح عادت اعتباری و نسبی است این رسم در آنزمان قبحی نداشته است .

از اقسام ازدواج در ایران قدیم بر طبق مندرجات نامه «تسر» ازدواج خاصی بوده بنام «ابدال» باین ترتیب که اگر کسی بدون باقی گذاشتن پسری میمرد بایستی زن او را بنزدیک ترین خویشان متوفی شوهر میدادند و اگر زن نداشت دختر یا نزدیکترین بستگان انثا او را با نزدیکترین خویشان ذکور او تزویج میکردند و در صورتیکه هیچ خویشی از زنان نداشت از مال شخص متوفی جهیز زنی را فراهم ساخته او را بیکی از خویشان ذکور متوفی شوهر میدادند پسریکه از این ازدواج حاصل میشد فرزند مرد متوفی محسوب میگردد. کسیکه در انجام این تکلیف تکاهل میورزید مثل این بود که نفوس عدیده را بقتل رسانده زیرا نسل متوفی را قطع و اجاق خانوادگی او را الی الابد خاموش کرده است .

این سنخ عقاید در جمیع مللی که دارای تمدنهای قدیم بوده اند ( یونان - روم - هند - ایران و مصر ) وجود داشته ملاک و مأخذ آن بطور کلی لزوم وجود طبقات و بقاء خانواده ها که عنصر مهم سازمان کشور بشمار میرفته اند بوده است. بهمین مناسبت ازدواج و تولید نسل از واجبات مذهبی و ملی بوده اولادیکه قیمت داشته فرزندان ذکور بوده اند. برای دختران چون خانواده پدری خود را ترک میگفتند اهمیتی قائل نبوده اند. ارث هم معمولاً بآنها نمیداده اند تا ثروت خانواده ها پراکنده نشود.

در یونان و روم و هند بطوریکه قبلاً گفته شد چون برای اجداد خود مقام خدائی قائل بودند و بقاء الوهیت آنها مشروط باین بوده که اولاد ذکوری از آنها باقی ماند تا برای آنها به آتشگاه دینی خانوادگی طعام بفرستند و گرنه در صورت قطع شدن طعام از مقام خدائی تنزل و در ردیف اشقیاء محسوب میشدند از این رو خانواده ها بایستی بوجود اولاد ذکور دائم و برقرار میماندند و وجود و عدم دختران یکسان بوده است، از همین جهت طلاق دادن زن سترون یازنی که پس از مدتی اولاد ذکور نیابرد مانعی نداشته است. جعل تینی برای جبران این نقیصه طبیعی بوده که در تمام تمدنهای قدیم و جدید وجود دارد در تمدنهای قدیم ایران و روم و یونان پسر خوانده جانشین پسر حقیقی شده از تمام حقوق و حظوظ فرزند واقعی بهره میبرد زیرا میتوانست آتش مقدس خانوادگی را روشن نگاهداشته نام متوفی را زنده نگاهدارد.

در ایران قدیم شاهزن میتوانسته مقام پسر خواندگی را احراز و ماترك شوهر متوفای خود را اداره کند ، لکن زنان خدمتکار نمیتوانستند باین مقام نائل شوند. شاه زنی که پسر خوانده متوفی میشد باید شوهر نکند و در مقام شوهر کردن هم نباشد، اخلاقاً هم متقی بوده در خانواده دیگر هم سمت فرزند خواندگی نداشته باشد بخلاف مرد که میتوانست در چند خانواده دارای چنین سمتی باشد.

همین طور که زن ممتاز (شاهزن) در مقام پسر خواندگی میتواند سهم الارث هم با پسر برابر بوده لکن دختران شوهر نکرده را نصف سهم پسر و زن ارث میداده اند. دختر شوهر دار حقی به ارث نمیداشت؛ زیرا عضو خانواده دیگری بوده و ثروت هر خانواده بایستی در همانجا باقی میماند زنان خدمتکار و فرزندان آنها از ذکور و اناث حقی بر ترکه متوفی نداشتند ولی معمولاً پدر بنام هبه یا وصیت در حیات یا بعد از خود چیزی به آنها میداد در وصیت، مثل قوانین امروزی اغلب کشورهای متمدن، متوفی حق نداشت جمیع و حتی قسمتی از اموال خود را به بیگانگان داده ورثه قانونی خود را محروم کند مگر در موارد خاص و تحت شرایط مخصوصی، و در هر حال بایستی بدختران بی شوهر یک سهم و به زن ممتازش دو سهم واگذارند. مأخذ و مبنای این ممنوعیت در همه جا نفوذ اصل همخوانی در تقسیم میراث است که بعداً بتفصیل خواهیم دید.

### طلاق

در اغلب تمدنهای بشری که اختلاط زن و مرد از صورت بربری بدوی خارج و بقالب ازدواج مشروع و قانونی در آمده از اول ازدواج را عقد و پیوستگی دائم و انحلال ناپذیر تلقی کرده اند. بعداً چون بتدریج پی برده اند که اغلب مواصلتها غیر قابل دوام و ادامه آن برای طرفین عذاب روح فرسائی است از آنجائیکه احتیاج ایجاد قانون میکنند، کم و بیش مواردی برای طلاق پیش بینی شده است. در ایران قدیم معمولاً طلاق روی اراده مرد و بدون دخالت زن امکان پذیر بوده، لکن گاهی هم زن میتواند طلاق را بر شوهر تحمیل کند. در مورد طلاق که ناشی از میل شوهر و علی رغم زن بوده مرد بایستی کلیه عوایدیکه از لحاظ ریاست خانواده و مطلق العنان بودن در مدت زناشویی از دارائی یا دسترنج زن برده بود باو تسلیم نماید. باضافه زن میتواند تمام یا لاقط قسمتی از اموالی را که شوهر موقع عروسی باو داده و اشیائی را که بنام او تهیه کرده است برای خود نگاهدارد. بعکس در طلاق که با رضای زن واقع میشد زن حق نداشت از عوائد سابق یا اموال عروسی چیزی با خود ببرد. باید دانست که در ایران قدیم، مثل روم و یونان، پدر بنام ریاست خانواده در استفاده از عوائد ملکی یا دستمزد زنان و پسران و غلامان و کلیه افراد خانواده مختار بوده است، دارائی خانواده اولاً و با لذات متعلق به پدر بوده بعد بعنوان ثانوی و با اجازه پدر ممکن بود زن و فرزندان مالک چیزی باشند

### شرکت زن و مرد

اصولاً زن در دوره دوم تحول تاریخی شخصیت حقوقی نداشته طرف هیچ گونه شرکت زن معامله نمیتوانسته واقع شود چه قبل از شوهر کردن، چه در ایام شوهر داشتن. فقط شاهزن ایرانی پس از مرگ شوهر در صورت نداشتن پسر بالغ در اداره امور

خانواده اختیار پیدا میکرده است. در زمان شوهر داشتن تنها در صورتی میتوانسته شخصیت مستقلی داشته باشد که شوهر با انجام تشریفات قانونی زن را در امور مالی با خود شریک نماید. در اینصورت زن دارای شخصیت حقوقی مستقلی شده در حدود اختیار یک نفر شریک میتوانست در مال شرکت مداخله کرده طرف ایجاب و قبول عقود و ایقاعات قرار گیرد. مردیکه دوزن ممتاز (شاهزن) داشته نیز میتوانسته دو شرکت تشکیل و با هر یک از آنها جداگانه شریک شود، در این صورت هر یک از آنها در سود و زیان با شوهر خود شریک بودند لکن درآمد و اموال آنها از هم جدا بود. این شرکت فقط با اراده مرد ممکن بود فسخ و منحل گردد.

## حجاب

با مطالعه آثار تمدنهای مختلف ظاهراً چنین بنظر میرسد که حجاب زنان از عادات قدیمه تمدنهای بشری بوده است. البته در قبائل وحشی و غیر متمدن حجاب و حتی پوشش بدن زنان وجود نداشته، لکن در اقوام متمدن روی حس خود خواهی و تجمل دوستی زنان محترم صورت خود را میپوشاندند. مسلماً پیدایش حجاب در بدو امر از لحاظ حفظ حرمت زنان محترم بوده بعداً بتدریج صورت عفاف بخود گرفته و با آداب مذهبی اختلاط یافته است. زنان یونانی حجابی داشتند که در جزیره کوس (1) تا مدتها رواج داشته است.

اغلب مؤلفین یونانی از حجاب صحبت کرده اند از جمله «بین لوب» دختر اولیس پادشاه یونانی را نوشته اند حجاب داشته است. زنهای شهر تب حجاب خاصی داشته اند که مقابل دو چشم دو سوراخی داشته برای اینکه چشمها بتوانند ببینند نظیر روبند (سابق). دختران اسپارتی پس از شوهر کردن حجاب میگرفتند. نقوشی که مانده حکایت میکند که زنان اسپارتی سر را میپوشاندند ولی صورتشان باز بوده است. موقعیکه بازار میرفتند زنان و دختران همه حجاب داشته اند. (2) در کیش آریائی زنان محترم محجوب بوده اند. زنان محترم ایرانی برای حفظ حیثیت طبقه ممتاز و ایجاد حدودیکه آنها را از زنان عادی و طبقه چهارم امتیاز دهد صورت خود را میپوشانده و گیسوان خود را دراز نگاه میداشتند زنان عادی ظاهراً گیسوان بلند نداشتند و شاید علت این بوده که چون اغلب زنان طبقه نازله بایستی کار میکردند درازی گیسوان مانع آزادی ایشان میشده اینست که بلند نگاهداشتن گیسو مخصوص زنان بزرگان بوده همچنین محجوب بودن اختصاص بزنان اشراف داشته. بعداً با شیوع اسلام در ایران این رسم ملی در ردیف عادات دینی شمرده شده و متدرجاً بین کلیه

ص: 26

1- جزیره ایتالیایی است در دریای اژه و 22000 جمعیت دارد بزبان ایتالیایی کو «Coo» تلفظ میشود.

2- دائرة المعارف فرید وجدی حرف (ح) «حجب»



باید دانست که دین اسلام مطلقاً امر به حجاب نکرده و بهیچوجه این موضوع با هدف عالیه این دین آسمانی راجع بنجات بخشیدن زنان از بینوایی و تیره روزی و احیاء آنان موافقت نمیتواند کرد. آیات و اخبار مسلمة اسلامی از حجاب نداشتن زنان مسلمان حکایت میکنند (1) تنها چیزی که در تعالیم اسلام دیده میشود منع زنان از توغل در هوسرانی و زینت کردن ایشان برای بیگانگان است: لا تبرجن تبرج الجاهلیه . محجوب ساختن زنان و محبوس کردن ایشان با تعالیم عالیه اسلامی بمنظور خلاص کردن زن از قید رقیت جاهلیت و اعطاء کلیه اختیارات حقوقی و اجتماعی بزن بطوریکه همدوش و شریک زندگی مرد محسوب شود منافات کلی دارد.

ص: 27

---

1- سلمان فارسی میگوید در خدمت پیغمبر اسلام بدیدن دخترش فاطمه علیها السلام رفتیم رنگ پریدگی او بقدری نظر ما را جلب کرد که از علتش سؤال شد معلوم گردید روز و شب گذشته غذای خود را بفقرا داده و خود گرسنه بسر برده است .

معروفترین نقاط عالم از حیث بد رفتاری با زنان عربستان جاهلیت است. وقتی در کشورهای متمدن گیتی آن عصر: مثل روم - یونان - ایران و هند از اطلاق عنوان انسان بر زن دریغ و با او آن معامله کنند که با شیء مملوک یا بنده زر خرید میتوان کرد جای تعجب نیست که در عربستان جاهل، سر زمینی که در آن عصر در مراحل اولیه بربریت و نادانی سر میکرده. مردم آنسامان جگر گوشه های زیبا و میوه های ظریف عمر یعنی دختران بیگناه خود را زنده زیر خاک کنند گرچه تذکار این داستان فجیع عواطف خوانندگان کتاب را مجروح و غرابت و شناخت آن فکر ایشانرا دچار شگفتی خواهد ساخت که چگونه ممکن است انسان در حال عادی و معمولی، بدون اضطراب و ناچاری و بدون اینکه بقاء فرزندش حیات او را تهدید کند قادر باشد نور چشم و پاره دل خود را بدست خود زنده زیر خاک مدفون نماید! چقدر باید انسان از لحاظ اخلاق و احساسات پست تر و شریر تر از چارپایان و تا چه پایه باید دچار تدنی و انحطاط باشد تا بتواند جنایتی را که هیچ حیوانی جز از روی اضطراب و نجات جان خود از خطر بدان مبادرت نمیورزد، بآسانی و بدون دغدغه خاطر مرتکب شده و عقاید و احساسات عمومی جامعه هم مشروع بودن آن جنایت را تأیید و تنفیذ کند! لکن با مطالعه خصوصیات و جزئیات امر و وقوف بر نحوه تفکر و طرز تربیت آن قوم تعقل موضوع آسان میشود. عوامل مؤثر در وقوع و شیوع این جرم را در عربستان و نقاط دیگر عالم که این جرم وجود داشته یا هنوز وجود دارد ذیلاً مطالعه میکنیم:

1 - ضیق دائره معیشت و قلت مواد غذایی - در محیط زندگی اقوام جاهل و غیر متمدن از نظر فقدان علم و هنر تهیه مواد غذایی کافی برای جمعیت زیاد مشکل و طاقت فرساست؛ زیرا منبع ثروت و ماده حیات یکی از سه چیز صنعت کشاورزی و بازرگانی است. اقوام جاهل از استفاده از هر يك از این سه طریقه امرار حیات محرومند از صنعت جز بافتن پارچه های خشن، آنهم بقدر رفع احتیاج خود و ساختن مصنوعات اولیه زندگی به زشت ترین صورت چیزی نمیدانند. از کشاورزی هم با فقدان وسایل کار و بی اطلاعی از اصول فنی بهره ای نمیتوانند برد. در بازرگانی هم علاوه

بر اینکه کالا- ندارند و از نکات ظریفه تجارت که رموز کامیابی است، بی‌خبرند؛ فقر و فاقه اهالی و نا امنی جاده‌ها که معلول دزدی و راهزنی طوائف وحشی است، مانع اینست که بتوانند مئونه زندگی را از این راه فراهم سازند. اینست که تکفل يك خانواده پر جمعیت و نگاهداری عائله سنگین بر دوش مردان بارگرانی است بطوری که اشخاص عادی از تحمل و قبول مشقت آن سرباز میزنند. از طرف دیگر بمناسبت جهل و بربریت آداب و رسوم محیط اجازه نمیدهد دختران و زنان را طوری تربیت کنند که بتوانند هم‌دوش پسران و مردان کار کرده بوسیله کار کرد و دسترنج خود از سنگینی بار پدر خانواده بکاهند از این رو است که پدران برای تأمین آسایش خاطر و تخفیف رنج خود ب فکر میافتنند افراد «زاند و بی مصرف» را معدوم سازند طبعاً دخترانیکه جز عواطف خشک و بی رحم پدران خود خواه و تن پرور پناه و ملاذی ندارند قربانی جهل و نادانی محیط میشوند. عواطف رحمت خیز مادران از مجرای طبیعی خود منحرف شده بصورت دیگری خود نمائی میکند در جزیره تاسمانی - (ملائزی - اقیانوسیه) احساسات مادر که بالفطره باید کودکان بیگناه خود را پناه و از این مرگ فجع نجات دهد بواسطه سختی معیشت و از ترس ابوالهول گرسنگی و بیچ ارگی تسلیم رأی پدر شده باعدام جگر گوشگان (دختران) خود تن میدهد و بعداً برای ارضاء عاطفه مادری خود را بتربیت بچه گربه و بچه سگ مشغول میسازد در استرالیا فقر و قلت مواد غذائی از طرفی، و سوء تربیت از طرف دیگر، تفاوتی بین فرزندان ذکور و اناث برای پدران از لحاظ معدوم کردن آنها نمیگذاشت «استورت» جهانگرد حکایت میکند مرد استرالیائی را دیده که سر فرزند بیمارش را با سنگ شکست و جسد او را کباب کرد و خورد(1) در جزیره ساندویچ هر خانواده بیش از دو الی سه بچه نگاه نمیداشتند بقیه خفه یازند بگوره میشدند. در جزیره تائیتی جمعیت مذهبی بنام «آثروئیس»(2) وجود داشته که اعضای آن حق نداشتند بچه های خود را زنده نگاه دارند، فقط اولین طفل رؤسای جمعیت زنده میماند محترمین و برجستگان این طایفه بایستی اولین پسر و کلیه دختران خود را خفه میکردند(3) در این قبائل دخترانی که زنده میمانند حکم مال التجاره ای را داشتند که در برابر اشیاء بی بها و بی ثمر فروخته میشدند بعکس همین مردم برای فروختن گوسفندانشان باشکال حاضر میشدند زیرا میگفتند از پشم گوسفند میتوان لباس تهیه کرد اما دختر به چه کار میآید. کشتن دختر پیش آنها گناه کوچکی بوده که از کتک زدن بماده گاو شیرده بمراتب کوچکتر و بی اهمیت تر تلقی میشده است

ص: 29

khillo -1

La sociologie par le Dr Charles Letourneau -2

-3

در جزیره فورموز (ژاپون) با همه مدنیت و رشد اجتماعی اهالی تا پنجاه سال پیش زنان قبل از رسیدن بسن سی و شش سالگی حق داشتن فرزند نداشتند زنهای مقدسه ای وظیفه اجتماعی و ملی خود را باین طریق انجام میدادند که شکم هر زنی را که قبل از رسیدن بسن قانونی آبستن شده فشار میدادند تا جنین سقط شود. اینجا البته موضوع شهوت و هوسرانی نبوده بلکه مداخله رسمی دولت از لحاظ وفور توالد و تناسل و عدم تکافوی ارزاق و مواد غذایی جزیره برای ساکنین جزیره بوده است .

2- سازمان اجتماعی و مقتضیات طبیعی: در عربستان جاهلیت در نتیجه فقدان حکومت مرکزی و وجود قبائل متعددی که بر اثر تعصبهای جاهلانه و انواع منقصت های اخلاقی دشمن خونین یکدیگر بشمار میرفتند : «دو قبیله اوس و خزرج» نام داشت - يك ز دیگر جان خون آشام داشت» امنیت مالی و جانی و ناموسی مطلقاً وجود نداشت. هر قبیله یا هر خانواده که قویتر بود یا بهتر میتوانست از فرصت استفاده کند بر چادر و خیمه قبیله یا خانواده دیگر میتاخت و بجان و مال افراد آن ابقاء نمیکرد. هر مردی بایستی با یکدست دست زن و بچه خود را گرفته و در دست دیگر برای حفظ خود و بستگانش شمشیر برهنه ای نگاهدارد با چنین زندگی پر آشوبی هر قدر عده افراد خانواده کمتر و دائره حفاظت آن تنگ تر باشد خطر غافلگیر شدن کمتر خواهد بود پسران چون از لحاظ فطرت و تربیت قوی و مسلح بودند میتوانستند خود را حفظ کنند؛ لکن محافظت دختران که هم طبیعت آنها را ظریفتر و شکننده تر ساخته و هم سوء تربیت آنها را ضعیف تر و بیچاره تر بار آورده برای پدر خانواده امری مشکل و رنج آور بود. این بود که پدران با مدفون ساختن آنها زیر خاک خود را از زحمت حفظ و حمایت و تغذیه و تربیت آنها آسوده میساختند. در امریکای شمالی قبائل وحشی اسکیمو و همچنین اسکیموهای کامچاتکا بمحض اینکه در فرزندانشان (پسر یا دختر) احساس ضعف و نقص قوای طبیعی بکنند آنها را معدوم میسازند زیرا نبرد و مبارزه موجودات آن سرزمین یخ بسته ولم یزرع برای ادامه حیات سخت خونین است و اشخاص ضعیف و ناقص الخلقه نمیتوانند باسانی امرار حیات کنند. دو نفر زن اسکیمو بچه های خود را به کاپیتن «پری»<sup>(1)</sup> در مقابل چند تکه جنس بی قیمت فروخته و بمحض اینکه قرار داد فروش بسته شد شروع کردند

ص: 30

---

1- وسایل کار و بی اطلاعی از اصول فنی بهره ای نمی توانن برد در بازرگانی هم علاوه

لباسهای ژنده کودکان را از تشنان بیرون بیاورند زیرا در نظر آنها قیمت لباسها خیلی بیشتر از نفس کودکان بود در گرونلاندهم موقع دفن مادر بچه اش را نیز با او دفن میکردند و معتقد بودند که مادر از محل مردگان «خیلو» (1) بچه خود را میطلبد میتوان گفت مذهب این تمایل طبیعی اهالی به کم کردن تعداد نانخورها را مثل سایر تمایلات محلی هر قومی تصحیح کرده صورت مشروع بآن میدهد. بعضی از قبائل افریقای جنوبی برای دستگیر کردن شیرهایی که آنها را اذیت و راحتی را از آنها سلب میکنند دامهای مخصوصی تهیه میکنند. برای بدام آوردن شیر باید گوشت مطبوعی در مدخل دام قرار داد. افریقائیها با کشتن کودکان خود و قطعه قطعه کردن جسد آنها طعمه مزبور را فراهم میسازند (2)

3- سوء تربیت، خود خواهی و نادانی - اقوام پست و جاهل که از نظر تمدن و دانش و تربیت فقیر و بی مایه اند حتی با فقدان هر يك از دو نوع مقتضیاتی که ذکر شد روی اوهام و معتقدات خرافی در مقابل کوچکترین تحریک غضب و شهوت بجنایت فوق مبارت میورزیدند فضیلت خلقی و شرف و تقوی که عواطف و احساساتشان را بخیر هدایت کند در چنین مجتمعی یافت نمیشود. حتی احساسات رقیقه ای که در حیوانات نسبت بفرزندانشان موجود است در این قبیل اقوام بشدت و خشونت تغییر شکل داده بطوریکه نگهداری و اعتنا بشئون تربیتی نور دیده و پاره جگرشان را دشمن راحتی و تن آسائی خود تشخیص داده این ودایع آسمانی را باسانی و بدون کمترین تأثر و ترزل خاطر بدست خود معدوم میسازند. علت اینکه کودکان زنده ای که مادرشان مرده با جسد مادرشان دفن میکنند اینست که کسی حاضر نیست از عیاشی و هوسرانی صرف نظر و آسایش خاطر و فراغ بال خود را مختل کرده پرورش و نگهداری از یتیمان و کودکان بی مادر پردازد

انسان، سر دفتر کتاب آفرینش، گل سرسبد خلقت، این موجود الهی، این آیت کرامت و رحمت، چقدر باید پست و شریر و منحط شود که حتی عاطفه حیوانی را هم فاقد شده قادر باشد مخلوق و مولود خود، پاره تن خود، کودک معصوم و عاجزی را که در صحنه مصائب و مشکلات پناهی جز پدر و صانع خود ندارد بدون اینکه کوچکترین تقصیری مرتکب شده باشد بدست خود زنده در دل تیره خاک بسپارد و لبخند شیرین و مهرانگیزی را که بروی پدر میزند، تبسمی که از رموز عشق و مهر رحمانی و صدق و خلوص آسمانی حکایت میکنند با عفریت هول انگیز و وحشت بار مرگ جواب گوید! زهی شقاوت و سیاهدلی!

ص: 31

یکی از سیاحان اروپائی «بایرون» (1) مرد و حشی را از سرخ پوستان آمریکا (از قبیله «فوژی») (2) دیده که آتش فراوانی افروخته طفل خود را با میله های آهنین روی آتش افکنده کباب میکند، باین جرم که سبد تخم مرغ را انداخته و تخم مرغها را شکسته است (3)

قبائل وحشی هندوستان از سیلان تا هیمالایا دختران خود را میکشند، حتی بزرگان و اشراف (راجه ها) نیز مرتکب این جنایت میشدند در نظر راجه ها دختر بی شوهر داشتن ننگ و شوهر دادن بافرد سافله هم عار بوده است. شوهرهای طبقات ممتاز هم اولاً جهیزیه فراوان مطالبه میکنند و ثانیاً خوب از زنانشان نگهداری نمیکنند پس بهتر اینست که دختر وجود نداشته باشد.

با وجود توضیحانی که تحت عنوان سه نوع عامل فوقاً داده شد موضوع از لحاظ کمال اهمیتی که دارد قابل دقت است. چگونه این عوامل، یعنی تنگدستی، یا بی نظمی اوضاع اجتماعی، یا سوء تربیت، کافی است برای اینکه انسان را وادار کند در حال عادی و طبیعی فرزند خود را بکشد! هر قدر انسان از لحاظ تربیت و تعلیم پست و فاسد شده باشد، هر قدر عواطف قبیله او ضعیف و فضائل خلقی را فاقد باشد، آیا ممکن است از حیوان پست تر و بی عاطفه تر بشود؟! آیا ممکن است جنایتی را که چارپایان در موقعی که جان خودشان در خطر افتاده و نجاتشان موقوف به چشم پوشیدن از فرزند است مرتکب نمیشوند و حتی حاضر نیستند فرزند خود را تنها گذاشته جان خود را بسلامت برند و ترجیح میدهند با مولود خود بمیرند، انسان بدون احساس خطر و بدون اضطراب و ناچاری بدان مبادرت ورزد؟!.

#### عواطف حیوانی

در حریق که چندی قبل در فرانسه اتفاق افتاده لك لك ماده ای که نتوانست بچه های خود را نجات دهد فرار نکرد و ماند تا در لهیب آتش با بچه های! خود یکجا بسوزد در جنگ 1870 آلمان و فرانسه در پاریس گلوله توپ آلمانها در انباری ترکیب انفجار گلوله توپ نتوانست ماده کبوتری را که روی تخمهای خود خوابیده بود از جا بلند کند (4) در حیوانات پستاندار این عاطفه شدید تر است در افریقای مرکزی ماده فیلی که بدست شکارچیان «لیونگز تون» انگلیسی محاصره و در دست شکار شدن بود با نهایت حرارت و علاقه مندی بچه اش را با خرطوم نوازش میکرد و در پشت جثه جسم خود پنهان مینمود (5)، در سوماترا يك میمون ماده از نوع اورانگوتان که بوسیله کاپیتن «هال» تعقیب شده بود و با بچه اش فرار میکرد دیده شده که در حالیکه بازخم تیر مجروح شده بود، بچه خود را بر فراز بلندترین شاخه های درختی که در دسترس داشت افکنده

ص: 32

Byron -1

Fuè gie -2

La sociologie p. 141 -3

La sociologie p. 135 -4

Livingston missionary trav-chapt. 28 -5

و تا آخرین دم زندگی مراقب او بود و با هر گونه اشارات (ژست) که ممکن بود خطرناک بودن موقع را با او میفهماند و او را بفرار تشجیع مینمود. (1)

قصص و امثال برای اثبات این قبیل عواطف در حیوانات زیاد است، از لحاظ اختصار بهمین چند مورد اکتفا شد، تنها علتی که میتوان برای تنزل اخلاقی اقوام جاهل بشری از مقام حیوانی فرض کرد اینست که در بدو امر از لحاظ رقت عاطفه و نوع احساسات اقوام پست و نژادهای متنزل بشری تفاوتی با حیوان ندارند و برتری برای آنها بر چارپایان نیست، لکن چون بین عواطف از طرفی و هوش و شعور از طرف دیگر نسبت مستقیم نیست و بلکه در اغلب موارد بین آنها نسبت معکوس دیده میشود و چون قوه اشعار و ادراک که پیش بینی و مآل اندیشی از آن ناشی میشود در انسان (هر قدر نازل و پست باشد) قویتر و شدیدتر از حیوان است، بنا بر این انسان بخلاف حیوان پیش بینی میکند که کثرت جمعیت عائله و تغذیه و تربیت دختران و شوهر دادن آنها موجب رنج فکر و زحمت تن او خواهد شد. پس حیات و بقای ایشان آسایش و فراغ بال او را مختل خواهد کرد. با تسلیم دختران جوان بمردان اجنبی یعنی شوهر دادن آنها هم در نظر افکار عمومی مجتمعات بشارت و حیثیت خود لطمه وارد خواهد ساخت. از طرفی هم به اصول و مبادی تعلیم و تربیت متکی و پابند نیست تا شرف و تقوای اخلاقی او را از ارتکاب چنین جرم فجیعی باز دارد و تحمل زحمت را در مقابل پرورش فرزندان بر او آسان سازد. اینست که با وجود مقتضی و فقد مانع نتیجه ای جز وقوع جرم نباید انتظار داشت.

بی مناسبت نیست تذکر داده شود که در حیواناتی هم که بالنسبه هشیار تر از دیگران و تا حدی شبیه به انسانهای متنزلند فرزند کشی دیده شده است: مثلاً نوع خاص میمون «اویستیتی» (2) از جنس شامپانزه گاهی که از همراه بودن بچه کوچک خود خسته شده سر او را میخورد یا بدرخت زده سرش را شکسته جسد مرده او را دور میاندازد. (3)

در هر حال وضعیت زنان و دختران در عربستان جاهلیت بسیار رقت آور بوده دختران در نظر پدران و زنان در مقابل شوهران موجودی ضعیف و بی قیمت و شیئی قابل تملک و معامله بوده اند. معامله ای که با دختران خرد سال میکرده اند حیثیت و موقعیت زن را بخوبی معلوم میکند زیرا اگر مادران تسلط و نفوذی را که زنان اقوام متمدن بایستی در محیط خانه داشته باشند واجد میبوندند: عاطفه و مهر و مهر مادری آنها بهیچ روی پدران اجازه نمیداد دختران معصوم خود را زنده مدفون کنند کشتن دختران در عربستان نشان میدهد که اختیارات مرد نامحدود و مادر را حتی

ص: 33

la sociologie p. 136 –1

Ouistiti –2

La Sociologie, p. 136 –3

در درون خانه حق هیچ مداخله در امر زندگی نبوده است .

البته این جنایت در کلیه خانواده های عربستان عمومیت نداشته ، و بعضی خانواده ها تحت تأثیر عوامل دیگری از این عمل زشت برکنار بوده اند مثلاً غنا و تمکن یار سوم و آداب شریفه موروثی کافی بود که خانواده های قبیله قریش افتخار برائت و پاکی از این جنایت شرم آورا برای خود حفظ کنند

تاریخچه دخترکشی

ظاهراً اولین قبیله ای که بارتکاب این جرم مبادرت ورزید قبیله بنی تمیم بود . نعمان بن منذر پادشاه هیره سالی از سالها بر این قبیله خشم گرفت . برادر خود «دیان بن منذر» را بسرکوبی آنها فرستاد سپاه دیان تعداد زیادی از زنان و دختران قبیله بنی تمیم را اسیر کرد. چندی بعد وجوه قبیله بعد از خواهی نزد نعمان آمده از او استرحام و استعطف کردند . بالاخره نعمان بر آنها رقت آورد و مقرر کرد هر زن اسیری که میل دارد بشوهر یا پدرش مسترد شود و هر زنی که خواست بماند مختار باشد عده ای از زنان ماندن را ترجیح دادند از جمله دختر قیس بن عاصم «عمر بن الشمرخ البشکری» که او را اسیر کرده بود بشوهری قبول و میل کرد با او بماند . قیس از این اهانت خشمگین شده نذر کرد که از آن بعد دختران خود را زنده بخاک کند دیگران هم باو اقتدا کردند! (1).

صعصعة بن ناجیه تمیمی روزی دوشتر بچه کم کرد در جستجوی آنها بخانه ای رسید و از صاحبخانه راجع به گمشده خود پرسید. صاحب خانه جواب مثبت داد. در این میانه معلوم شد زن صاحبخانه در شرف وضع حمل است . پس از اندک مدتی پیرزنی خبر آورد که خانم دختر آورده پدر غضبناک شده تصمیم کرد دختر نوزاد را خفه کند. صعصعه میان افتاد و تقاضا کرد دختر را باو بفروشد. گفت فروش اولاد ننگ من است. بالاخره قرار شد صعصعه حیات دختر را بخرد. راجع به ثمن معامله تراضی کردند که دو ناقه را که گم کرده بود بضمیمه شتری که سوار است پیدر دختر واگذار کند - باین ترتیب جان کودک معصوم را باز خرید. (2)

در بعضی از قبائل عرب دختر تازه زائیده شده را سر میبردند. بعضی ها کودک را از بالای قله کوه پائین پرتاب میکردند بعضی دیگر دختر را در آب غرق مینمودند

عموما سر کشتن دختران ترس از بی چیزی و فقدان مئونه معیشت بود پیغمبر اسلام در بدو ظهور خود اعراب را از این جنایت فجیع منع و بانها اطمینان داد که خداوند دخترانشان را روزی میدهد : «هر آنکس که دندان دهد نان دهد ، لا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْأً كَبِيراً.

ص: 34

1- کتاب المرأة والاسلام صفحه 8

2- صعصمه جد فرزددق شاعر معروف است. فرزددق در اشعار خود این عمل جد خود را ستایش و بدان مباحات میکند



باضافه اوهام و خرافات هم در ایجاد این وضعیت بی نصیب نبوده تربیت و پرورش يك دختر جوان و تسلیم او بمرد اجنبی بنام شوهر در نظر اعراب با حیثیت و شرف و شجاعت مرد و خانواده او منافات داشت!

در عربستان به ولادت دختر تطیر میزدند دختر پیدا کردن را شوم میدانستند. بیچاره زنی که دختر میزاید!! معمولاً ولادت دختر را از دوستان و آشنایان مخفی میداشتند گوئی خانواده دختر گناه بزرگی مرتکب شده اند مردی که خبر ولادت دخترش را میشنید خشمگین میشد. هنوز در اقوامی که تربیت کافی ندارند و دختران مانند پسران قیمت واقعی خود را در جامعه معلوم نکرده اند و از این نظر هنوز بر دوش پدر و مادر بار سنگینی هستند، ولادت دختر برای خانواده خوش آیند نیست.

براستی پیغمبر اسلام منت عظیمی بر بشر خاصه برزن و مخصوصاً بر زنان عربستان گذاشت. نه فقط زنا از این مرگ رقت آور و فجیع نجات بخشید، بلکه باو حق حیات اجتماعی و اخلاقی داد تا در اغلب حقوق با مرد متساوی گردید. دختری را که چون چارپایان معامله و با حیوانات مبادله میشد حق تملك و خرید و فروش بخشید

نظری که امروز در فرنگستان و ملل راقیه نسبت بدختران دارند و بین فرزندان پسر و دختر فرقی نمیگذارند و پدری را که صاحب فرزند دختر است بدبخت و بینوا نمیشمارند در چهارده قرن پیش در عربستان جاهل اظهار و اعمال شده: *وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ.* مردی که خبر میشد دختر پیدا کرده رنگش از غضب تیره میشد. از روی خجالت زدگی خود را از مردمان پنهان میکرد یا از دختر نوزاد خود با نهایت بی علاقه گی و دلسردی نگهداری میکرد یا کودک بیگناه را زیر خاک مدفون مینمود چقدر بدو غلط قضاوت میکنند؟! بزرگان و پیشوایان اسلام وقتی بشارت تولد طفلی را مییافتند نمیپرسیدند دختر است یا پسر بلکه سؤال میکردند سالم زائیده شده یا ناقص الخلقه اگر سالم و تام الخلقه بود خدا را سجده شکر میگذاشتند.

نتیجه دختر کشی

نتیجه ای که در عربستان جاهلیت از کشتن دختران گرفته شد این بود که بزودی زن کمیاب و هر سه چهار مرد بایستی بیک زن قناعت میکردند. این زناشوئی وقیح و شرم آور را زواج ضمد میخوانند زن پس از وضع حمل بایستی شوهران خود را جمع کرده پدری میان آنها برای طفل خود پیدا میکرد: بهر يك شباهت مولود بیشتر بود او پدر میشد. پیداست حیثیت و مقداری که در این طرز زناشوئی برای زن میتوان قائل شد چیست و تا چه اندازه است و فرزندى که از این

طرز ازدواج بعمل می‌آید و در دامان چنین مادری تربیت می‌شود و از خون و شیر چنین زنی تغذیه می‌کند دارای چه اخلاق و روحیه ای بود و در هیئت جامعه چه قیمت داشت !! .

بعکس پس از ظهور اسلام تعداد زنان زیاد شد بحدی که اسلام ناچار شد تعدد زوجات را تصویب کند (بحث در این موضوع را در فصول آینده خواهیم دید).

در خصوص طلاق هم بدبختی زن در عربستان کمتر از ازدواج نبود . مردی که زنش را بمیل و اراده خود بدون هیچ گونه موجب و منطقی طلاق میداد حق داشت تا مدت مدیدی باو رجوع کند و باز طلاق دهد. هیچگونه حدی برای دفعات رجوع نبود گوئی زن مانند گوئی در مقابل چوگان تسلیم بود.

اسلام دفعات رجوع را بدو مرتبه محدود کرد: الطلاق مرتان فامساک بمعروف او تسریح باحسان.

در فصل آینده خواهیم دید تعالیم عالییه اسلام در تربیت و رشد جسمی و عقلی زن چه تأثیر مهمی کرد و چه آثار شگفت انگیزی از لحاظ پرورش مادران و زنان شجاع و شریف در کلیه اوضاع اجتماعی و جمیع شئون حیاتی در ملل مسلمان از خود ظاهر ساخت

ص: 36

برای اینکه خوب فهمیده شود که تعلیمات اسلام برای اصلاح اوضاع اجتماعی و بهبود شئون حیاتی مسلمانان در درجه اول اصلاح حال زن را وجهه همت خود قرار داده باید متوجه بود که مقیاس عظمت و حیثیت و استحکام مبانی مدنیت هر قومی را در چگونگی اخلاق و تربیت عمومی آن قوم میتوان بدست آورد و نیز هر قومی عبارت است از خانواده های منفرد که از چند نفر ترکیب یافته و بشرکت یکدیگر شهرها تشکیل داده و با اجتماع چندین شهر کشوری را بوجود آورده است. عبارت دیگر اساس قومیت و مدنیت مردم هر کشوری مبنی بر استحکام وصحت مبانی تشکیلات خانواده های آن ملت است.

عضو مؤثر و مدیر عامل در هر خانواده دو نفرند، پدر و مادر یا زن و شوهر پدر برای تحصیل معاش و رفع حوائج خانواده مأمور مبارزات خارجی و مقابله با شدائد زندگانی است، عهده دار تربیت و پرورش اطفال که رجال آینده هر کشور محسوب میشوند مادر است سهم مادر در تربیت فرزندان و ساختمان پایه و اساس اخلاقی طفل خیلی بیش از پدر است. دامان و آغوش او است که دبستان اولیه طفل را تشکیل داده در کیفیت و چگونگی اخلاق و تربیت آینده او دخالت قطعی مینماید. باضافه پرورش طفل در رحم و بعداً در دامان مادر و تغذیه طفل از خون و بعداً از شیر مادر و موضوع مهمی است که باید دقیقاً است که باید دقیقاً مورد توجه واقع شود زیرا بدون تردید معنویات و مادیات بطور متقابل در یکدیگر عمل میکنند چگونگی اخلاق و روحیات ما در بوسيله خون و شیر بطفل او تزریق میشود.

تأثیر متقابل ماده و معنی

معروف است که خاک اصفهان محکم و چسبنده است و بهمین جهت عماراتی که در آنشهر ساخته شده، با اینکه اغلب از خشت بناشده صدها سال برجای خود استوار مانده و خواهد ماند مانند بناهای پادشاهان صفوی این سختی و گیرندگی خاک بوسیله خوردن حبوبات و غلاتی که از آن خاک بعمل میآید در اخلاق و روحیات مردم شهر تأثیر کامل کرده و آنها را بطوریکه مشهور است خسیس و ممسک بار آورده بحدی که صاحب بن عباد قبل از ورود باصفهان نزدیک دروازه شهر بکسانش گفت: آنچه از من میخواهید الآن تقاضا کنید و الا بعد از

ورود باصفهان از اجابت مسئول شما معذور خواهیم بود. بنابر این تأثیر مادیات در روحيات انسان و بالعکس قابل تردید نیست. با ذکر این مقدمه اهمیت تأثیر اخلاق و تربیت ما در پرورش اطفال واضح میشود. رابطه مرد را با مادرش نباید از نظر دور داشت. محال است مردان بزرگ جز از مادران بزرگ بوجود آیند. تا قبل از ظهور اسلام اقوام غیر متمدن و بت پرست بکلی از معنای رشد و رقاء فارغ بودند. اقوام متمدن هم جز بتربیت مردان و پسران توجه و نظری نداشتند. عموماً زن جز عنصر توالد وارضاء شهوت چیزی نبود اسلام ملل متمدن را متوجه این نکته کرد که اصل توالد و تناسل بین حیوان و انسان جهت مشترکی است. آنچه خاصه انسان است تربیت صحیح است و الا زن باگره ولود فرقی ندارد.

بیت القصیده تعلیمات اسلام اینست که نظام عائله اساس نظام امت و زن پایه و اساس نظام عائله است. پس تقدم و تأخر عقلی و فکری زن در تقدم و تأخر اجتماعی ملت دخیل است. زن میزان خانواده است. فساد زن فساد و صلاح زن صلاح خانواده است. محال است خلقی اعم از نیک و بد در ملتی باشد و نمونه آن خلق در درون خانواده ها یافت نشود. پس رشد و ارتقاء زنان هر قوم موجب رشد و انحطاط اخلاقی آنان مورث تمدنی و انحطاط آن قوم خواهد بود.

در درون وجود زن اسراری تعبیه شده که اگر تربیت صحیح دید و تاحدی که منطق تجویز کند آزادی یافت ظهور خواهد کرد زن نه فقط در داخل خانواده عامل مؤثری بشمار میرود بلکه میتواند در اغلب شئون حیوة اجتماعی با مرد تشریک سعی کند. اگر جز این باشد باید گفت: عقل و هوش و شعوری را که خداوند مثل مرد باو داده عبث و بیهوده است. خداوند حواری از پهلوی آدم ساخت: وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا فِيهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا. (1)

خواص زن

مخصوصاً زن در امور خیریه و عام المنفعه از مرد قوی تر و فعال تر است زیرا غریزه فطری «احساسات رقیق» «عواطف قلبیه» تحمل بدنی او را به نگهداری از مرضی و مجروحین و یتیمان راغب و قادر میسازد. لکن زنی که تربیت ندید و هادی نداشت این غرائز را صرف امور بی قیمت و خرافی میکند زنهای صدر اسلام در مصالح عامه مداخله داشته اند روایتهای اجتماعی و اخبار و احادیث دینی و اخلاقی را اغلب زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله و زنان بزرگان صحابه روایت کرده اند. عده زیادی از زنان مسلمان همت بنخدمت علم و ادب گماشتند.

ام عطیه میگوید: در هفت غزوه با رسول الله صلی الله علیه و آله شرکت کردم و در هر هفت محاربه برای سپاه

ص: 38

---

1- از جمله آیات خداوند اینست که از نفوس شما برایتان جفتهایی آفریده. ای مردم بهره‌زید خدائی را که شما و زنانتان را از خمیره یگانه آفریده است.

اسلام غذا تهیه میکردم نان میپختم مجروحین، جنگ را مداوا و پرستاری میکردم.» چه فرقی بین این زن مسلمان با زنان غربی امروز که عمر و وقت خود را صرف و وقف خدمت انسان میکنند میتوان قائل شد؟

## خدمات اسلام بزنان

اسلام برای منقلب کردن اوضاع زنان جاهلیت بدو اگشتن دختران نوزاد را ممنوع کرد سپس شروع کرد بدختران احترام بگذارد علت اینکه پیغمبر اسلام دست دختر خود فاطمه زهرا را کراراً میبوسید (که خود کاشف از کمال احترام است) این بود که دختران و زنان را در نظر پدر و شوهر خود محترم سازد. بعداً زنا را حرام و مسلمانان را بازدواج تحریض و ترغیب نمود. نکته قابل توجه اینکه در ضمن تعریف ازدواج موقعیت اجتماعی زن و همسنگ و همسر مرد بودن او را تصریح و تثبیت نموده است وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً (1)

متأسفانه این نظام جمیل که اسلام اساسش را بر مودت و رحمت قرار داده بمرور زمان در کشورهای اسلامی بصورتی درآمده بود که متفقهین آنرا عبارت میدانستند از عقدی که بوسیله آن مرد میتواند از زن استمتاع جسمانی کند. اِنَّهٗ عَقَدَ يَمْلِكُ بِهٖ الرَّجُلِ بَضْعَ الْمَرْأَةِ. این تعریف با آنچه که منظور دیانت اسلام است تفاوت کامل دارد (2)

تعریفی که قرآن کریم از ازدواج کرده بر هزاران رموز ادبی و فلسفی مشتمل است. مودت و رحمت از همسری و همقدری طرفین عقد و صمیمیت مخلصانه بین آنها حاکی است مقتضای مودت میل شدید طرفین بیکدیگر است پس باید یکدیگر را قبل از عقد ببینند اخلاق و روحيات هم را بدانند اینستکه در همه مذاهب مختلفه اسلام نگاه زوج به زوج قبل از عقد مستحب است. حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیکی از انصار قبل از عقد فرمود «زوجها را نگاه کن تا خداوند میانه شمارا گرم سازد».

ص: 39

1- از جمله آیات خداوند اینست که از نفوس شما برایتان جفتهایی آفریده که مایه آرامش و سکونت خاطر شما باشند و بین شما و آنها مهر و محبت را پایه یگانگی قرار داد

2- با وجود اینکه تعریف فوق از نکات اجتماعی و ادبی که منظور اصلی شریعت اسلام است عاری است مع الوصف نسبت بقوانین و مقررات شرایع و مدنیت‌های قبلی روشن تر و برعایت موقعیت زن نزدیکتر است. نظامات قبلی در عقد ازدواج مرد را مالک همه چیز زن میدانند: حیثیت و هستی جان و مال و شخصیت زنا شوهر مالک میشود. در صورتیکه در این تعریف از لحاظ اینکه عقود مشعر بر تملک یا تملیک است بصورت «یملك به الرجل» ذکر شده لکن هیچ چیز زنا مرد مالک نمیشود جز استمتاع از او را که منحصرأ زن باید خود را فقط از این لحاظ در اختیار مرد بگذارد. بعکس مرد نسبت بمال و شخصیت و هیچ چیز دیگر زن مالک نمیشود حتی پس از وضع حمل شوهر نمیتواند عیال خود را بشیر دادن طفل مجبور کند. اگر زن نخواست پدر بایستی برای طفل دایه بگیرد.

اسلام در ازدواج حقوق زن و مرد را مساوی قرار داده وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيَّهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَعَاشِرُ رُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ پیغمبر فرمود: أَكْمَلَ الْمُؤْمِنِينَ أَيْمَانًا أَحْسَنَهُمْ خُلُقًا وَالطَّفْهَمَ بَاهِلَهُ خِيَارُكُمْ خِيَارُكُمْ لِنِسَائِكُمْ اسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا. (1) عمر بن الخطاب گفته است: بعد از ایمان برای بنده خدا چیزی بهتر از زن صالحه نیست.

اصلاح دیگری که در امر ازدواج کرد این بود که برای حفظ حرمت پدران نکاح زن پدر را چه پس از فوت پدر و چه در صورت طلاق حرام کرد جمع بین دو خواهر را نیز برای اینکه تولید بغضاء و کدورت بین دو خواهر نشود ممنوع نمود.

در طلاق هم بطوریکه سابقاً گفته شد اختیار مرد را در رجوع چه از حیث مدت و چه از حیث دفعات محدود کرد(2)

از طرف دیگر رسم نکوهیده دیگری را که معمول به بود و با جوانمردی منافات داشت ممنوع کرد و فرمود بزنی فشار ندهید تا ناچار شود يك قسمت یا تمام صداقش را ببخشد وَلَا تَعْضُو لُوهُنَّ لِيَتَذَهَبُوا بِبَعْضٍ مَّا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ وَعَاشِرُ رُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا (3)

در عبادات زن و مرد ارزش عبادات آنها را مساوی قرارداد در صورتیکه در اغلب مذاهب قبلی مثل: «برهما» «بودا» «یهود» ارزش عبادت زن خیلی کمتر از عبادت مرد است. در مذهب یهود شهادت ونذر و قسم زن مقبول نیست. در مذهب مذکور مانند ایرانیان قدیم زن موقع قاعده طبیعی بایستی در اطاق و عمارت علیحده معتکف میشد با کسی حرف نمیزد تنها غذا میخورد لباس طاهر اورانجس میدانستند خدمه ایکه برای چنین زنی غذا و آب میبردند بایستی دهان و بینی خود را با پارچه ضخیمی به بندند که فضا و هوای نجس آن مکان آنها را نجس نکند.

اسلام زنا از تمام این بدبختی ها نجات داد و فرمود: لَا أَضْيَعُ عَمَلِ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى - إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ.. الخ(4). درست مقدار زن و مرد را

ص: 40

1- چنانچه زنان مکلفند نسبت بشوهران خود نیکی کنند شوهرانهم همان وظیفه را در برابر زنان خود دارند - خوش رفتاری کنید با زنان - ایمان کسی کامل تر از دیگران است که خوش خلق تر و نسبت بزنی خوش رفتار تر باشد - چیزهای خوب را برای زنانتان بخواهید - برای زنان به خیر و نیکی سفارش کنید.

2- راجع بطلاق بعداً مفصل تر گفتگو خواهیم کرد.

3- زنان را فشار ندهید تا ناچار از قسمتی از آنچه را که از شما گرفته اند صرف نظر نمایند. برای شما حلال نیست که از داده خود بزنانتان چیزی پس بگیرید.

4- خداوند عمل هیچیک از بندگانش چه مرد و چه زن را ضایع نمیگرداند

روی يك پایه قرار داده است. در احسان بوالدین فرموده وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا - وَ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ. (1)

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: پدران وقتی چیزی میخرند و بخانه میبرند اول باید بدختران بدهند زیرا خاطر آنها لطیف تر و زود رنج تر است. باز فرموده: مَا أَكْرَمَ النِّسَاءَ إِلَّا كَرِيمٌ وَ مَا أَهَانَهُنَّ إِلَّا لَئِيمٌ (2) زن قابل احترام است پس کسی او را اهانت نمیکنند مگر اینکه لئیم و پست باشد.

در موارد

با اینکه کلیه مذاهب ماقبل زنرا از میراث محروم کرده بودند اسلام بزن حق ارث داد: از شوهر از اولاد از برادر و خواهر از پدر و از کلیه اقوام و خویشان ارث میرسد (3)

تأثیر مادر در تربیت

قسمت اعظم اهمیتی که اسلام برای زن قائل شده از لحاظ مادر بودن او و تربیت تأثیر مردان است. موضوع پرورش طفل در رحم و تغذیه او از خون و شیر مادر و تربیت در تربیت در دامان او داستان بسیار مهمی است که باید مورد توجه فوق العاده واقع شود.

غزالی در باب تربیت میگوید: کودک امانتی است از طرف خداوند نزد والدین قلب طاهر او گوهری است نفیس و ساده خالی از هر نقش و صورت قابل برای آنچه بر آن نقش کنند و متمایل بآنچه او را بدان میل دهند. اگر او را بخیر و صلاح رهنمائی کنند در دنیا و آخرت سعادت مند خواهد شد و والدین و هر گونه معلم و مربی در نواب این خیر و سعادت با او مشارکت جویند و اگر بطرف شر و فساد سوق داده شد و در تربیت و تعلیم او اهمال ورزیدند بدبخت و تیره روز خواهد شد و وزر این هلاکت روح و جسم نصیب قیم و ولی او خواهد بود. خداوند فرموده: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا حَفِظَ أَهْلًا وَ أَوْلَادًا مِنْ جَحِيمٍ رَابِعًا وَ عَشْرًا وَ مَرِيانَ كَذَابَةٌ هِيَ.

بچه در سنین اولیه عمر که نفس ساده او در معرض نقوش زشت و زیبای تربیت قرار میگیرد و شالوده تربیت اساسی او در همان ایام ریخته میشود بین زنان - مادر عمه خاله و سایر اقوام زنانه محاط است. پس طرز بار آمدن طفل در گرو تربیت اخلاقی زنان خانواده او است.

حدوث و قدم نفس

بر طبق عقیده بعضی از متأخرین فلاسفه نفوس جزئیة ذاتا و زماناً هر دو حادثند روح هر فرد با جسم او حادث میشود منتها بعد از فنای جسد باقی است. بر خلاف سابقین که معتقدند نفوس جزئیة هم مثل نفس کلی قدیم زمانی است و قبل از تعلق بجسم سعادت یا شقاء آن متحتم و تغییر نا پذیر است متأخرین از فلاسفه میگویند فقط نفس کلی قدیم زمانی است و نفوس جزئیة مثل جسم زماناً حادثند. صدر المتألهین شیرازی میگوید: «النفس جسمانية الحدوث و روحانية البقاء»

ص: 41

1- به پدر و مادر نیکی کنید، من (خداوند) و پدر و مادرتان را شکر گذاری کنید به پدر و مادرتان حتی اف نگویید

2- مردمان کریم و شریف زن را تکریم و اشخاص بست و فرومایه زن را توهین می کنند

3- در مبحث ارث مفصلاً بحث خواهد شد.

بنا بر این سعادت یا شقاء هر نفس از انعقاد نطفه و خلقت جنین شروع میشود «الشَّقِيُّ شَقِيٌّ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ السَّعِيدُ سَعِيدٌ فِي بَطْنِ أُمِّهِ» هم اینستکه اگر انسان از نطفه سالم و پاک در رحم طاهر و متقی بوجود آمد و از خون مادر پارسا و شریف تغذیه کرد و بعداً هم از شیر مادر یا دایه پاکدامن ارتفاع نمود روح او سعید وزکی و در غیر این صورت شقی خواهد شد.

همانطور که صحت و فساد جسم مولود تابع صحت و فساد مادی نطفه و رحم و مزاج پدر و مادر است سعادت و شقاء روح هم تابع آثار معنوی روح پدر و مادر که در نطفه و رحم ظهور کرده است میباشد. از اینجاست که انسان خلیقات پدر و مادر را بمیراث میرسد. **الْوَلَدُ سَرٌّ رُبِيه**

منتها بطوریکه در ابتدای این فصل گفته شد مادیات و معنویات هم در یکدیگر اثر متقابل دارند. خون و شیر پاک در کیفیت تکوین روحيات و خلیقات طفل مؤثر است.

اینستکه دیانت اسلام از نظر تربیت فرزندان خوب بمادر خوب اهمیت میدهد. در ازدواج دستور داده نهایت مراقبت را بجای آرند سلامت روح و جسم زنا مورد نظر قرار دهند در زن و خانواده او در درجه اول تقوی و شرف اخلاقی را جستجو کنند و در درجه دوم مواظبت کنند زن ناقص الخلقه و گرفتار امراض علاج ناپذیر نباشد. موقعی که زن آبستن است و بعد تا مدتی که طفل شیر خواره است بمادر یا دایه تندی و اهانت نکنند هنگام انتخاب دایه زیر بغل و دهان او را امتحان کنند بوی بد ندهد: بالجمله زن از لحاظ اخلاق خانوادگی و شخصی شریف و متقی و از نظر جسم سالم و تام الخلقه باشد تا نطفه پاک از صلب طیب پدر در رحم طاهر مادر طفلی بوجود آورد که با تغذیه از خون و شیر پاک مادر برای کشور فرزند رشید و صالحی گردد. اینست خلاصه تعلیمات اسلام در پرورش و تربیت فرزند

## رضاع

نا گفته نماند که دیانت اسلام بقدری به تربیت فرزند اهمیت داده که بتمام عواملی که ممکنست در تربیت کودک مؤثر باشد توجه خاصی مبذول داشته است. موضوع رضاع در هیچیک از شرایع و ادیان قبل از اسلام مورد توجه و گفتگو نبوده اسلام برای اولین بار در احکام خود برای رضاع مبحث مخصوصی قرار داده مقررات و قواعد خاصی قائل شده **الرَّضَاعُ لُحْمَةٌ كُلُّحْمَةٍ النَّسَبِ يَحْرُمُ مِنَ الرِّضَاعِ مَا يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ**. آثار رضاع را مثل آثار نسب مقرر داشته است.

## تبنی

بی مناسبت نیست اصلاح دیگری را که اسلام در امور خانواده ها کرده یادآور شویم: در عرب جاهلیت مثل تمام اقوام جاهل و متمدن تبنی رائج بوده است. چنانچه در تمدن رم و یونان و ایران دیده شد برای حفظ نسل خانواده هائی که پسر نداشتند پسر خانواده دیگری را بعنوان پسر خواندگی بجای پسر حقیقی خود قبول میکردند. تمام احکامی که برای



پسر واقعی بود بر پسر خوانده نیز بار میشد یعنی مثل پسر ارث میبرد محارم پدر خوانده محارم او بودند نکاح زن مطلقه پسر خوانده چون نکاح زن مطلقه پسر ممنوع بود علت اصلی این بود که خویشاوندی حقیقی را فقط بین مردان و پسران فرض میکردند از بس زن حقیر و ناچیز بود حاضر نبودند رابطه نسبی بین پدر و دختر و مادر و پسر فرض کنند وجود دختر برای بقاء نام و نشان پدر و خانواده پدری کافی نبود اسلام از دو نظر با این رویه مخالف بود یکی اهمیت دادن بدختر و دیگری نسخ عادتی که خلاف طبیعت بود اینست که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله اولاد دختر خود حسنین علیهما السلام را فرزندان خود خواند. یعنی اهمیت مادرشان و استحکام رابطه پدر و فرزندی پیغمبر صلی الله علیه و آله با فاطمه علیها السلام از طرفی و رابطه مادر و فرزندی فاطمه علیها السلام با حسنین علیهما السلام از طرف دیگر بقدری است که این دو پسر پسران پیغمبرند

اصل خون و همخونی در اسلام محترم شمرده شده بطوریکه بعداً خواهیم دید در مبحث ارث مأخذ تقسیم میراث در اسلام مثل روم قدیم و بر خلاف ژرمن ها خون و همخونی است. بنابراین خلاف قاعده و طبیعت است که ارث متوفی بکسی داده شود که با او همخون نیست و فقط عنوان پسر خواندگی او را در خانواده متوفی وارد کرده است. روی همین اصل در وصیت متوفی نمیتواند مازاد از ثلث ترکه را جز بورثه قانونی خود واگذار کند در مازاد از ثلث بدون رضا و امضای ورثه وصیت نافذ نیست.

اسلام با ابقای رسم تبنی پسر خوانده را با پسر واقعی فرق کلی گذاشت. اینجاست که داستان زید و زینب حل میشود این موضوع ساده و در عین حال مهم که جز نسخ عملی عادت غلط اعرابی داعی و موجبی نداشته در نظر نادانان و مغرضین صورت عجیبی بخود گرفته است.

با مراجعه به متن قرآن و آیه ای که این موضوع را شرح کرده مطلب بخوبی روشن میشود. زینب دختر جحش بن عبدالمطلب عموزاده پیغمبر و ربیبه او یتیم بوده از کودکی در دامان پیغمبر صلی الله علیه و آله تربیت شده اولاً حجایی در کار نبوده تا پیغمبر صلی الله علیه و آله صورت او را ندیده باشد و ثانیاً بفرض بودن حجاب تا بلوغ زینب بحد رشد قطعاً دستوری راجع به حجاب نرسیده بود پیغمبر صلی الله علیه و آله زینب را در دامان خود پرورش داد و بنابراین او را بخوبی دیده و شناخته بود. اگر ازدواج با او را میخواست مانعی در کار نبوده وانگهی نکاح زینب در موقعی که باکره بود خیلی مطلوب تر و مطبوع تر بوده تا موقعی که ثیبه و بیوه شده بود حیثیت و عظمت موقع محمد صلی الله علیه و آله بقدری بود که هر زن محترم و آبرومندی میل داشت زن او بشود. خدیجه متمولترین و باحیثیت ترین زنان عرب قبل از ظهور و دعوی نبوت زوجه او شد. تزویج زینب محتاج تهמיד مقدمه نبوده است

پیغمبر صلی الله علیه و آله میخواست عادت غلط اعراب را که صدها سال در روح آنها ریشه گرفته بود باطل

کند. اعراب نمیتوانستند باور کنند پسر خوانده غیر از پسر است. پیغمبر صلی الله علیه و آله تصمیم کرد زینب را که تحت تربیتش بود با زید که پسر خوانده او بود تزویج نماید انجام این ازدواج کار آسانی نبود زیرا طرفین میل نداشتند. زینب و برادرش از لحاظ اینکه از خاندان قریش و اشراف عربند مایل نبودند با زید که غلامزاده و فاقد حیثیت خانوادگی است وصلت کنند. زید هم چون میدانست زندگی با زنی که از حیث شرف و فضیلت میراثی و حسب و نسب بر او برتری دارد مشکل است. پیغمبر بهر دو امر کرد اطاعت کنند آیه نازل شد که باید مؤمنین صلاح دید نبی را بپذیرند و از گفته او سرپیچی نکنند. پیغمبر مبلغی برای مهریه زینب از مال خود داد. بالاخره ازدواج سرگرفت لکن چنانچه پیش بینی شده بود این وصلت دوام نیافت: زینب بر زید مفاخره میکرد زید میآمد نزد پیغمبر و از زندگی خود شکوه میزد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را نصیحت میکرد: *امسك عليك زوجك و اتق الله*. بالاخره موفق شد موافقت پیغمبر را در طلاق زینب جلب کرده او را طلاق دهد پس از اینکه طلاق داد پیغمبر برای بر هم زدن رسم غلط اعراب با زینب مزاجت کرد. و بدین وسیله عملاً فهماند که پسر خوانده غیر از پسر است و زن مطلقه او را میتوان تزویج نمود.

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله برای این منظور مهم مأموریت و نقشه و تصمیم قبلی داشت. مخصوصاً پیش بینی میکرد که زناشویی زید با زینب دوام نخواهد کرد. مخصوصاً برای زید زنی را در نظر گرفت که اولاً- تحت تربیت و کفالت خودش باقی و امر او را باسانی اطاعت کند و ثانیاً نظر بجهاتی که ذکر شد طرفین طوری بیکدیگر متمایل نباشند که قطع علقه زوجیت موجب نگرانی آنها و خلاف اخلاق و انصاف باشد. «و تَخْفَى فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ»<sup>(1)</sup> البته منظور همین مأموریت مهم بوده والا ازدواج پیغمبر صلی الله علیه و آله با زینب یا هر زن و دختر دیگری موجب افتخار زن و خانواده او میشد و معنی ندارد پیغمبر زینب را که خود تربیت کرده پس از ازدواج با زید روزی ناگهان ببیند و بدو مایل شود و زید از نظر رعایت میل پیغمبر او را طلاق گوید تا بزوجیت رسول الله صلی الله علیه و آله درآید!

در هر حال دین مبین اسلام با افکار عالیه اجتماعی خود دنیا را منقلب ساخت زبان را از حسیض مذلت و سیه روزی نجات داد اساس خانواده ها را بر روی پایه مهر و محبت و عدل و نصفت قرار داد برای تربیت اطفال مادران عالم و متقی پرورش داد آزادی و حیثیتی که بزنان اعطا نمود در ایجاد صلاحیت و لیاقت مادران برای تربیت فرزند تأثیری بسزا بخشید

همچنان که در تربیت مادی و بدنی زن و مرد بالغ آنست که بتواند تولید مثل کند در تربیت اخلاقی و معنوی هم پدر و مادر بالغ و لایق آنست که بتواند فرزند رشید و صالح پرورد زن و مردیکه

ص: 44

---

1- و پنهان میکنی ای پیغمبر در نفس خود چیزی را که عاقبت خداوند افشا خواهد کرد

فقد این لیاقت باشند نابالغند و حق ازدواج و تولید مثل ندارند این نکته اجتماعی است که امروز دنیای زنده زیاده از حد بآن اهمیت میدهد

مادرانیکه اسلام تربیت کرد توانستند فرزندان پیرورند که بیشتر دنیای معمور عصر خویش را تحت تأثیر گرفته آداب و رسوم ملی و دینی خود را بر ساکنین کره ارض تحمیل کنند و در راه موفقیت مرگ را کوچکترین حادثه و ترس از آنرا بزرگترین ننگ بشمارند.

بنا بر آنچه گفته شد باید بیش از پیش به تعلیم و تربیت دختران و زنان همت گماشت و از بذل هیچگونه مجاهدتی در این راه مضایقه نکرد تا کشور ما هم در آینده فرزندان رشید و شجاع راستگو و میهن دوست بار آورد و عملاً بتوانیم شرف و استقلال سیاسی و ادبی و اقتصادی خود را از هرگونه خطری مصون و محفوظ داریم .

ص: 45

برای اینکه بهتر بتوانیم بتأثیر تمدن و مدنیت و ارزش خدماتیکه ادیان آسمانی پیغمبران مصلحین و متفکرین بجامعه بشریت کرده اند پی ببریم و درست مقدار منتهی را که عموم رهبران و راهنمایان دینی خاصه پیغمبر اسلام بر افراد انسان و مخصوصاً زنان دارند بفهمیم باید اوضاع و احوال اجتماعی زنانرا در طوائف دور از تمدن و دیانت‌های الهی در عصر حاضر مطالعه کرد تا معلوم شود که آنچه در فصول گذشته راجع باوضاع زنان در تمدنهای قدیم رم و یونان و غیره گفته شد افسانه نیست چه آنکه هم اکنون زنان قبائل وحشی و بت پرست در منتهای مذلت و زبونی در ردیف حیوانات اهلی و اغنام و چارپایان بارکش و سودمند زندگی میکنند . گرچه از یکی دو قرن پیش باین طرف در نتیجه استعمار این قبائل و تصرف این نواحی از طرف دول معظمه غربی تا حدی وضع زندگانی و آداب و رسوم اجتماعی آنها بهبودی و از خشونت و بربریت سابق نجات یافته است لکن مع الوصف بیشتر عادات سخیفه ای که ذیلاً خواهیم دید مانند اعصار اولیه در آن اقوام بقوت و شدت خود باقی است .

### غلبه قوی بر ضعیف

اساساً در مجتمعات انسانی فکر حق‌گذاری و دادگستری، احساسات رحمت و رأفت نسبت بضعفاء و ستمدیدگان ثمره تربیتهای عالیه و مدنیت‌های راقیه است . این قبیل افکار و عواطف در اقوام خشن و بربری که افراد آن نمونه‌هایی از دیو و عفریت افسانه‌های قدیمند کاملاً بیگانه و دور از تحقق میباشد

بنابراین چون در تمام نقاط عالم زن همیشه از مرد ضعیفتر بوده باید منتظر بود سرنوشت او را قانون «غلبه قوی بر ضعیف» تعیین کند. بهمان نسبت که جامعه خشن تر و بدوی تر است نفوذ و قوت قانون فوق‌الذکر بیشتر و قطعی تر خواهد بود اینستکه میتوان گفت اوضاع و احوال زنان هر قوم از حیث لطف و خشونت نماینده درجه تمدن و توسعه فکری آن قوم خواهد بود.

### زن در استرالیا

در استرالیا زن حکم حیوان اهلی را دارد که فقط برای دفع شهوت و تولید نسل بکار میآید. در سابق مورد استعمال دیگری هم داشت که در نقاطی که تا حدی به تمدن نزدیک شده اند کم و بیش منسوخ شده است : سابقاً در مواقع قحط و غلاء زن را کشته و میخوردند!!

شغل اصلی مرد جنگ و شکار است در بیابان گردیها زن باید با بچه های خود و اثاثه مختصری به همراه مرد حرکت کند. در سواحل رودخانه ها زن بماهگیری مشغول شده عنصر اساسی تغذیه خانواده را بدین وسیله فراهم میسازد. لکن حق ندارد با شوهرش غذا بخورد. باید صبر کند پس از سیر شدن شوهر اگر چیزی ماند و مانده او را تناول نماید زناشویی این طوائف جز فحشاء ممتد چیز دیگر نیست. شوهر یا مولای زن هیچگونه عاطفه مهر و مودتی نسبت به زن در قلب خود احساس نمیکند. زن در نظر او شیئی و شیئی بسیار کم بهائی است. کشیش معروف: سالوادو(1) در کتاب خود موسوم به «خاطرات استرالیا»(2) حکایت میکند که یکروز غروب صدای هیاهو و جنجال شدیدی شنیده شد زنها فریادهای هول انگیزی میکردند بر اثر صدا دویدم. هشت نفر زن کنار اجاق در مطبخ یکدیگر را بشدت هر چه تمامتر با چماقهای سنگین میزدند. نصایح و میانجی گری من در برابر این حیوانات درنده سودمند نیفتاد ناگزیر با عصای آهنین خود چند ضربه بر کتف و شانه دو نفری که از همه شریر تر بودند زده بالاخره آنها را از هم جدا ساختم و به جدالی که موجب شکستن چندین سر و خورد شدن چندین کتف شده بود خاتمه دادم خون بهر طرف جاری بود. لطف داستان اینجا است که شوهران این زنان کنار مطبخ با نهایت خونسردی و بی اعتنائی نشسته و بر این منازعه خونین میخندیدند. من با کمال تعجب از آنها پرسیدم که چگونه نشسته اند و میبینند زناشان نزدیک است یکدیگر را بکشند جواب دادند انتظار داری در جدال مثنی زن مداخله کنیم گفتیم اگر یکی از آنها در این میانه کشته شود چه خواهید کرد؟ باخنده مسخره آمیزی جواب دادند: چیزی نیست اگر یکی بمیرد هزار زن دیگر برای ما هست.

معمولاً بعد از مرگ شوهر زن پس از انقضای عده سه روزه ملك برادر شوهر میشود. نکته قابل توجه اینکه زنان استرالیائی کمتر بمرگ طبیعی میمیرند. عموماً قبل از حلول اجل هنگامیکه زن مریض میشود با بی توجهی در مرگ او تسریع مینمایند گاهی هم بدون مقدمات بیماری او را خفه میکنند زیرا اگر زیاد عمر کند پیر شده و مقدار زیادی از مواد غذائی را خواهد خورد.

زن در جزیره ویتی

بی مناسبت نیست عادت را که فلا ماریون فیلسوف و منجم فرانسوی در کتاب «مشاهدات علمی» خود(3) برای اهالی جزیره ویتی(4) نقل کرده ذکر کنیم:

ص: 47

1- Rev Pè re Salvado

2- Memoires sur l' Australie

3- ( Camille Flammarion ، Contemplations Scientifiques ) چاپ چهارم صفحه 98

4- ویتی یا فیجی شبه جزیره ایست در ملانزی متعلق به انگلیس بین هبرید جدید و جزائر تونگا واقع است

«مردم این سامان از روی عواطف مهر انگیزی که نسبت بوالدین خود دارند برای اینکه ابونشان دچار دوره پیری و ضعف و سستی نشوند پدر و مادر را از سن چهل سالگی زنده زیر خاک میکنند. روز معین تمام افراد خانواده با شادی و وجد تمام کنار مقبره ای که قبلاً تهیه شده جمع میشوند: قربانی بیچاره چون میخواهد به عالم ارواح مسافرت کند با یکایک کسان و دوستان تودیع کرده در داخل حفره دراز میکشد. پسران روی او خاک ریخته سر مقبره را میپوشانند. این عادت در نظر ایشان مطلقاً جنبه بی رحمی و قساوت ندارد بلکه عمل صالحی تلقی میشود و علت اینکه سن چهل سالگی را انتخاب میکنند اینستکه وسط تقریبی عمر و کاملترین سنین زندگی است و به گمان ایشان متوفی در روز بعث اموات با همان حالت قوت و کمال برانگیخته میشود.»

در همین جزیره مرد میتواند زنش را بفروشد یا بکشد اغلب زنان بیچاره را برای کوچکترین گناهی بدرخت بسته شلاق میزنند. در کالدونی جدید (اقیانوسیه) زن حق ندارد با مرد غذا بخورد حتی مسکن او هم علیحده است. سنگین ترین کارهای زندگی سهم زن است.

چنانچه سابقاً گفته شد چون طرز تفکر و تمدن اقوام مختلفه وحشی هم سطح و بیکدیگر نزدیک است آداب و رسوم آنها هم کاملاً مشابه است. مخصوصاً در بد رفتاری با زنان میتوان گفت هیچگونه تفاوت محسوسه یافت نمیشود. ملاک و مأخذ همان ضعف و بی نوائی است که در عموم طوائف وحشی زنانرا به یکسان دچار ستمگری مردان کرده است. وضعیت زن افریقائی بهیچوجه بهتر از زنان اقیانوسیه نیست فقط چون اغلب نقاط افریقا حاصلخیز و شکارگاه است و بیشتر سیاهان افریقائی شبان و زارعند و بالتیجه مواد غذایی وفور دارد در افریقا کمتر از اقیانوسیه بخوردن زنان مبادرت میکنند. مع الوصف سرسا موئل بیکر سیاح انگلیسی در کتاب «کشف دریاچه آلبرت نیانزا» (1) جشنی را که در «گوند و کرو» روی ساحل نیل علیا دیده نقل میکند که: در آن مهمانی طعامی که برای مدعوین تهیه شده بود از گوشت بدن زنان و کودکان معصوم و سیاه پوست افریقا بود.

#### زنان افریقائی

در بیشتر نقاط افریقا ساختن عمارات، بافتن حصیر و فرش، شخم زدن زمین، کشتن و آبیاری شغل زنان است و مردان حتی کوچکترین کمکی را حاضر نیستند بزنان بکنند. در بعضی نقاط دیگر حتی شغل سلمانی و جراحی و باربری نیز مخصوص زنان است. مردها فقط خیاطی و رخت شویی و گاهی آهنگری را بخود اختصاص میدهند. عموماً مشاغل اختصاصی مردان جزو مکاسب شریف و آبرومند شمرده میشود مثلاً در افریقای جنوبی آهنگری از مشاغل محترم محسوب است و آهنگر را «طیب آهن» میخوانند. آهنگری فن صنعتی و علمی است و گاهی برای شاغل خود حقوق سیاسی ایجاد میکند. در افریقای مرکزی مثل اقیانوسیه زن از غذا خوردن با شوهر ممنوع است فرزندان مطلقاً گوش بمادر نمیکنند پدر خانواده روی کوچکترین بهانه عیال خود را بحدی میزند که مشرف بموت میشود.

ص: 48

عجب تر آنکه زن بدبخت طوری این وضعیت را برای خود عادلانه میدانند که مطلقاً از این سرنوشت شکوه ای ندارد

در نقاط متمدن تر آفریقا روزگار زن کمتر از سایر طوائف سیاه نیست . در سنگامبی و دارفور (1) زن باید رکاب شوهر را موقع سوار شدن بگیرد. (2) اغلب سیاحان زنهای این سرزمین را دیده اند آذوقه و محمولات سنگین را دوش گرفته پیاده دنبال شوهر و مولای خود که بر الاغ سوار است راه پیمائی میکنند. در مقابل شوهران آنها را بقیمت کم در برابر پول یا هدیه به بیگانگان میفروشند .

### زن در پولینزی

در پولینزی (3) بین دختر و زن شوهر دار از لحاظ آزادی و هوسرانی تفاوت زیادی است. دختران تا شوهر نکرده اند میتوانند بهر جا و بهر ترتیب و با هر کس میخواهند رفت و آمد کرده هر گونه فحشائی را مرتکب شوند و بمحض اینکه شوهر کردند حکم مزرعه ای را پیدا میکنند که تحت سیطره مالکیت زارعی درآمده و هیچکس حق ندارد بدون رضای مالک بحقوق مسلمه اش تعدی نماید . بهمین نظر زنای زن شدیداً ممنوع لکن در عین حال مجبور است بر حسب امر و تجویز شوهر و بنفع او با هر مردی که شوهر صلاح بداند همبستر شود. در اغلب جزایر مزبور زن بایستی غذای مرد را تهیه کند یا میوه های جنگلی را با زحمت فراوان جمع آوری کرده یا ساعتها در ساحل رودخانه ها تا کمر در آب و صورت مقابل آفتاب سوزان ایستاده و مشغول صید ماهی است . اینجا هم مثل نقاط سابق الذکر زن باید صبر کند تا شوهرش سیر شود اگر چیزی ماند بعداً زن و دخترانش میتوانند بخورند. باضافه لباس و سلاح و کلاه مردان برای دختر وزن طوری مقدس است که حق ندارند بآنها دست بزنند مخصوصاً سر مردان بطور خاصی تقدیس شده و زنها حق ندارند موقعی که مردان در خوابند از بالای سر آنها عبور کنند

در جزایر مارکیز غذاهای لذیذ از قبیل گوشت و مرغ و خوک و نارگیل و گردو اغذیه الهی نامیده میشود این اطعمه مخصوص خدایان و مردان است زنها را باین قبیل غذا ها حقی و طمعی نیست . جواز خوردن گوشت خوک در مذهب مسیح برای زنهای این جزائر مؤثرترین عاملی بوده که آنها را به مسیحیت سوق داده است. در جزیره راپا زنها باید لقمه در دهان مردانشان بگذارند. در زلاند جدید باربری مخصوص زنها ست و این شغل برای مردان موجب هتك شرف و حیثیت شمرده میشود

ص: 49

1- Sé né gambie واقع در آفریقای غربی و Darfour واقع در سودان است

2- پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله از نظر تعظیم موقع زن برای زنهای خود موقع سوار شدن رکاب میگرفت و اغلب زنانی خود را زمین میگذاشت تا زنهای پای خود را روی زنانی او گذارده سوار شوند

Polynesie -3

در قبائل وحشی نواحی منجمده شمال امریکا مثل طائفه فوئژی ها در جمیع فصول سال و حتی زمستان طاقت فرسا زنان بی نواچه برای صید ماهی و چه برای خارج کردن آب از قایقهای ماهیگیری باید داخل آب شوند ساختن کلبه های مخصوص یخی و پارو زدن قایقها از مشاغل اختصاصی زنان است. حتی زنان آبستن یا مرضعه نیز از این مشاق معاف نیستند. زن شیرده باید در موقع کار نوزاد شیر خوار خود را در پوستی پیچیده به پشت خود حمل نماید. مردان بیش از چند ساعت کار (شکار کردن) در هفته ندارند بقیه اوقات بیکاری را بتفریح و تقنن میگذرانند. بعوض این خدمات و بیکاریها در ایام قحطی زنهای پیر را که دیگر کار آمد نیستند خفه کرده میخورند.

خفه کردن

طرز خفه کردن این است که سر زنا در حفره ای که از دود زغال و هیزم پر شده نگاه میدارند تا خفه شود [p. 230. La Sociologie 3me](#) (1)> [\(Edition, p. 175 ' class='content\\_notelink'](#)

در اغلب قبائلی که ذکر شد خانواده ها از ترس دستبرد و شیبخون یکدیگر که در عموم طوائف وحشی امر رایجی است باید شبها بوسیله پاسداری خود را از خطر حمله و هجوم دشمن حفظ کنند. انجام این کار هم بعهدہ زنانی است که تمام روز را بمصاعب و متاعبی که ذکر شد گرفتار بوده اند. مردان براحتی میخوانند زنان خانواده باید آتشی روشن کرده کنار آتش تا صبح پاس دهند.

رسم عجیب

در یکی از قبائل وحشی افریقا کارائیب ها (2) عادت عجیبی وجود دارد که بهیچ وجه نمیتوان منطقی و لو کودکانه برای آن فرض کرد در تمام جمعیتهای بشری زن موقعی که وضع حمل کرد بایستی مدتی استراحت کند منتها به نسبت شدت و ضعف تمدن و مقتضیات طبیعی محیط و قوای جسمی زن مدت و کیفیت استراحت تغییر میکند بلی در طوائف چادر نشین و صحراگرد از لحاظ فقدان وسائل استراحت و قوت مزاجی زن و حقارت و بی اهمیتی اجتماعی او ممکن است اصولاً حق استراحت با و ندهند و چنانچه اغلب دیده شده زن بلافاصله پس از زائیدن باید بکار خود مشغول شود لکن در این طائفه عادت عجیب و شگفت انگیزی دیده میشود و آن اینست که در موقع وضع حمل زن باید بلافاصله بکار مشغول شود و در عوض او مرد در بستر نقاهت و استراحت آرمیده برای او طیب و دوا میاورند (3)!

زنان آسیائی

در اقوام نسبتاً متمدن آسیائی نیز وضع زنان خوب نیست «مثلاً در تبت و چین گرچه زنان حکم حیوان بارکش ندارند لکن مادام العمر از لحاظ اختیارات اجتماعی صغیر و تحت قیمومیت پدر یا شوهر میمانند.

ص: 50





تا چند سال قبل (و هنوز هم در بعضی از نقاط چین) ازدواج یکی از مظاهر ساده خرید و فروش بود. در چین زن حق غذا خوردن با شوهر با پسرانش ندارد. زن بر سر میز طعام حکم مبل دارد زیرا بدون حرکت و خاموش نشسته فقط باید پیپ شوهر خود را روشن کند. وامانده افراد ذکور خانواده غذای او را تشکیل می‌دهد. دختران معمولاً ارث نمی‌برند بجای میراث مختصر جهیزیه موقع عروسی بآنها داده میشود.

#### زن در هندو چین

در هند و چین و بیرمانی شهادت زن بی تأثیر است زنان محضر محکمه را با وجود «غیر طاهر» خود نباید بیالایند مانند روم قدیم در موارد خاص هم که شهادت زن مؤثر و قابل قبول است زنان باید فقط در محکمه ایستاده ادای شهادت کنند.

شوهران بیرمانی حق دارند زنهای خود را بخارجی قرض دهند. در موردیکه شوهر یا پدر مقروض باشد دعوی بر علیه زن اقامه میشود و ممکن است طلبکار بجای پول از زن یا دختر بدهکار استفاده نماید

#### زن در هندوستان

در هندوستان زن هند و قبل از شوهر رفتن تابع پدر و ایام شوهر داشتن مطیع شوهر و در بیوه گی تابع پسر خود میباشد اگر پسر نداشت تابع خویشان پدری و اگر آنها هم نبودند مطیع پادشاه عصر است. اشخاصی که ذکر شدند برای زن حکم خداوند را دارند. شوهر زن خود را بنام خدمتکار و کنیز نامیده بعکس زن باید او را، آقا ارباب، عالیجناب و گاهی خداوندگار خطاب کند در هر صورت برای زن بردن اسم شوهر ممنوع است. سواد داشتن برای زنهای قدغن است. در زنهای هندو موقع قاعده طبیعی بطوریکه در فصل سابق گفته شد خود و لباس و آنچه را لمس میکنند نجس میشود باید در گوشه انزوا بمانند. نکته قابل توجه اینکه نظیر این توهم در اروپای متمدن نیز وجود دارد: بعضی از ملوانان معتقدند وقتی که در کشتی در نزدیکی ملوان زن حائضی باشد قطب نما طوری که باید صحیح کار نمیکند (1)

#### آثار ادیان توحید

نتیجه ایکه از مطالعه این فصل گرفته میشود اینستکه ادیان آسمانی و مذاهب توحید موجب ظهور تمدنهای راقیه در نوع بشر شده اند که انسان را از جهل و تیره روزی نجات داده و حقوق و حدود مرد و زن را بطوری که عقل و منطق تجویز میکند تشریح و تحدید نموده و مخصوصاً جنس لطیف و ظریف آفرینش را از تحمل این همه رنج و عذاب خلاصی بخشیده و سائل آزادی و ظهور مواهب و ودایعی را که ناموس فطرت در او تعبیه نموده فراهم ساخته است.

بر کلیه افراد بشر خاصه زنان است که از خدمات انبیاء و مساعی جمیله ای که بزرگان و مصلحین عالم بشریت در راه احیاء سنت خلقت بکار بسته اند شکر گذاری نموده برای همیشه خود را رهین احسان و منت این مردان عالی قدر و رجال بزرگوار آسمانی دانسته عظمت روح و فکر و خلوص عقیده و طهارت ضمیر آنها را تقدیر نمایند.

ص: 51

شیلر شاعر و فیلسوف معروف آلمانی میگوید: «در انتظار اینکه فلاسفه و متفکرین بتوانند با افکار روشن خود بر عالم حکومت کنند علی العجاله شکم و شهوت بنیابت فلاسفه این شغل را انجام میدهند» .

عوامل محرکه انسان

بطور تحقیق محرك قوی و اولیه انسان در ترقیات گرسنگی بوده . این عامل فعال از بدو پیدایش بشر تاکنون با حرارت تمام مشغول فعالیت است و بیشتر پیشرفتها را انسان مدیون او است. شواهد تاریخی نشان میدهد که انسان برای ارضاء این حاجت طبیعی هیچگاه آرام نگرفته چه بسا جهانگشائیها، فتوحات و کشتارهای خونین را میبینیم که این حس سبب شده ابداعات اولیه انسان از قبیل شکار ماهیگری، زراعت، تمام صنایع و حتی مؤسسات و سازمانهای اجتماعی همه مرهون این احتیاج است

گرسنگی

انسان بدوی مثل بشر متمدن و راقی ناگزیر است برای رفع گرسنگی و اشباع شکم قسمت اعظم قوای خود را بکار برد و پس از اینکه داخل حیات اجتماعی شد ناچار میشود قوای بیشتری در این راه صرف نماید زیرا وقتی بتنهائی زندگی میکرد دیگران مزاحم او نبودند و فقط بایستی با مشکلات و موانع طبیعی نبرد میکرد لکن در بین مجتمع ناچار است علاوه بر نبرد با طبیعت از منافع خود نیز دفاع و با آدمیانی که بر سر مواهب طبیعت و مواد زندگی با او تراحم دارند مقابله و مبارزه کند ولی در عین حال متوجه میشود که اگر بخواهد در میان مجتمع منفرداً زندگی کند قوای او بتنهائی برای تحصیل رزق و دفاع از مزاحمین کافی نیست و در سایه اجتماع و تعاون دیگران بهتر میتواند بتأمین منظور خود موفق گردد زیرا در میانه مجتمع بوسیله ایجاد روابط خاصی با دیگران از قبیل قرابت، دوستی، همکاری و تشریک منفعت میتواند یاران و معاونینی برای خود تهیه کند که بکمک آنها بر مشکلات طبیعت و مزاحمت اغیار غلبه یابد. از اینجا است که میتوان گفت حس احتیاج به سیر کردن شکم موجب پیدایش اجتماعات و صنایع و مؤسسات اجتماعی شده و جمیع آثار و مظاهر مدنیت بشری را بوجود آورده است .

تراحم و تبرز

از روزی که انسان منفرد وارد مرحله زندگی اجتماعی شده تنازع و مزاحمت افراد يك جامعه با یکدیگر تاحدی جای خود را بتعاون و معاضدت افراد با یکدیگر

واگذاشته است لکن در حقیقت تنازع مزبور کماکان باقی مانده و بلکه بشدت خود افزوده است. این دفعه بجای منازعات فردی نبرد و مبارزه بین جماعات و اقوام شروع شده است. شدت و حدت این نبرد دایره مدار قوت و شوکت جماعات است. هول انگیزترین مبارزه ها بین قویترین اقوام دیده میشود هر چه انسان اجتماعی تر میشود از طرفی توالد و تناسل و بالتیجه تعداد افراد بیشتر و از طرف دیگر توقعات و احتیاجات آنها روز افزون میگردد و بهمین نسبت بمواد حیاتی زیادهتری نیازمند شده برای تحصیل و تدارک آنها با مشکلات و موانع طبیعی بیشتری برخورد میکند اینست که بر فعالیت قوای دماغی خود برای مقاومت با طبیعت و نبرد با مزاحمین میافزایند

در این کشمکشها بر اثر بکار رفتن قوای مختلفه انسان طبیعتاً اقویا و هنرمندان از طبقات عادی متمایز شده تبرز و برجستگی و امتیازاتی برای خود ایجاد میکنند. قهراً افرادی که از حیث قوای جسمی و عقلی بر دیگران برتری دارند و در نتیجه استعمال قوا عضلات جسم و سلول های مغزشان تقویت میشود زمام مقدرات دیگران را در دست گرفته بر عامه حکمفرمایی میکنند.

### شهوت

بنا بر آنچه گفته شد تمام سازمانهای اجتماعی و مدنی بشریت مولود حس احتیاج فطری باشباع شکم و رفع گرسنگی است.

بلافاصله پس از حس احتیاج بتغذیه، مقدم بر تمام مشتتهیات نفسانی، شهوت زن جای گرفته است. انسان بلافاصله پس از سیر کردن شکم احتیاجات شهوی را در خود احساس میکند. این عامل مؤثر و طبیعی هم مثل محرك اولی از عناصر اولیه مجتمعات حیوانی و انسانی شمرده میشود.

### امتیاز این دو حس

تفاوتی که بین قوت و تأثیر این دو حس گرسنگی و شهوت - وجود دارد اینست که اولی شرط استبقاء حیات فردی و دومی موجب استمرار و دوام حیات نوعی است. حس اول ناشی از حرص بر بقاء فردی و شخصی است و بدون آن انسان نمیتواند زندگی کند زیرا بدون تغذیه میمیرد لکن حس دوم ناشی از عشق فطری و غریزی انسان بحفظ صورت نوعیه خود است بنابر این بشر مقدر نیست حس اول را مقهور و مغلوب کند ولی خاضع ساختن حس ثانی امکان پذیر است مثل رهبانها وغیره. منتها با خاموش کردن حس دوم هم حیات نوعی و اجتماعی بشر دچار خطر میشود.

پس از لحاظ تأثیر اجتماعی و حیات نوعی آثار عامله این دو حس یکسان است و در هر حال بطوری که حکیم آلمانی گفته تمام مظاهر زندگی حیوان و انسان تحت حکومت و فعالیت این دو عامل قوی پنجه بوجود آمده تغییر شکل میدهند.

نزد حیواناتی که نسبتاً برجسته ترند ارضاء حس شهوت محتاج همسری نر و ماده و تجمعی است که مدت زمانی طول بکشد این تجمع اغلب موقتی و حداکثر آن مدتی است که برای پرورش موالید لازم است هر قدر مدت این تجمع کوتاه باشد مع الوصف طرفین ملزم هستند از یکدیگر رعایت کنند انتظام این زندگی مشترک نر را وادار میکند تاحدی رضای همسر خود را جلب نماید از این اشتراک منفعت خاصه از تمایلات فطری طرفین بنگهداری از موالید و نوزادهای خود احساسات مهر آمیز و روابط اخلاقی و آداب و رسوم اجتماعی تولید میشود.

#### شهوت در انسان

پیدایش زندگانی زناشویی حیوانی بترتیبی بوده که گفته شد. و اما نسبت به انسان انسان اولیه هم جز نمونه درجه اول حیوانات چیزی نبوده. تمام احساسات و عواطفی که در این انسان وجود دارد با صورت ضعیف تری در طبقات مختلفه حیوانات یافت میشود عشق طاهر روحانی و علاقه های آسمانی که افکار شعرا و متذوقین را بخود مشغول ساخته همانطور که برای حیوانات مجهول و بیگانه است نسبت به اکثر افراد انسان نیز مبهم و غیر معقول مینماید. لکن عشق مادی که تعبیر صحیح آن شهوت است در انسان و حیوان بیکسان وجود دارد حتی در بعضی انواع حیوانات این حس با نزاکت و نزاهت بیشتری خود نمائی کرده آنها را از اغلب طوائف وحشی بشر شاعرتر و حساس تر نشان میدهد. اغلب حیوانات کیفیت ارضاء شهوت خود را با آرایشات شاعرانه میپوشانند

#### معاشقه حیوانات

بلبل سعی میکند با لطف و ملاحظت آواز ماده خود را بفریید طاوس نر میکوشد با رنگ و نقوش دلربای پرو بال چشمان ماده خود را خیره سازد در نوع خاصی از مرغان نیمکره جنوبی نر و ماده منقارهای خود را بیکدیگر متصل کرده سرشان را با آهنگ موزون و مخصوصی حرکت داده و مدتی در این حالت یکدیگر را خیره مینگردند. مرغ مخصوص دیگری در نواحی جنوبی امریکا آمبلیورنیس اینورناتا(1) موقع ازدواج و برای آن آشیانه میسازد که حتماً باید آنرا حجله عروسی خواند در مدخل این آشیانه گل و علفهای نرم و خوش رنگ مثل مخمل میگسترده و برای اینکه یکنواخت و همه سبز رنگ نباشد سعی میکند با چیدن گلهای رنگا رنگ سنگ ریزه های متبلور صدف گوش ماهی و چیزهای دیگر منظره رنگین زیبایی بآن بدهد. عجب تر آنکه هر روز گلهای زرد شده و خشکیده را با غنچه های تازه و معطر عوض مینماید در عین حال این آشیانه ها محکم و برای نسلهای متوالی قابل استفاده است(2)

ص: 54

بطور قطع افکار خشن و بدوی طوائف وحشی و صحراگرد انسان مثل وحشی های آفریقا و اقیانوسیه از این همه نازک کاری قاصر و عاجز میباشند.

### عفت در انسان وحشی

در این طوائف و حتی آنهایی که بالنسبه بتمدن نزدیکترند درست مثل بشر ابتدائی حس حیاء و تعفف مطلقاً وجود ندارد. زنهای استرالیا و وحشیهای جنوب امریکا بدون هیچگونه شرم و حیا سر تا پا برهنه اند و جز در برابر سر ما خود را نمیپوشانند. از ملاحظه اوضاع و احوال این قبائل معلوم میشود انسان اولیه مانند حیوانات در تمایلات جنسی و شهوی خود هیچگونه شرم و خجالتی نمیدیده برای اولین دفعه حجب و عفاف در زن تولید شده منتها حسود بودن مردان و همچشمی آنها موجب تقویت این حس در زنان گردیده است در عین حال باید متوجه بود که حیا در اقوام وحشی امر اعتباری و نسبی است مثلاً در جزایر تائیتی اقتضای ادب آنستکه زن از کمر پائین برهنه باشد، در چین عفت مقتضی است که زن پای خود را بمرد نشان ندهد. در مذاکرات هم اسم بردن از پای زن قبیح است حتی نقاشان ماهر چینی نیز در تصاویری که نقش میکنند از تصویر پای زن خودداری مینمایند.

در ژاپون تا چند سال قبل خانواده های فقیر دختران جوانشانرا برای مدت معینی بمنظور تهیه جهیز اجاره میدادند. این اجاره ممکن بود بشخص معینی داده شود یا بفاحشه خانه های عمومی و در هر صورت پس از انقضای مهلت مقطوع و تهیه مبلغ لازم باسانی شوهر میکردند و این سابقه تنگ آور مطلقاً در وضعیت اجتماعی آن زن سوء تأثیری نداشته و به امکان ازدواج او لطمه و آسیبی نمی رسانید .

از تنوع و تناقض - عادات و رسوم معلوم میشود که انسان اولیه بتمام معنی نسبت به دو حس شکم و شهوت که فوقاً ذکر شد مطیع و مغلوب بود و حس حجب و حیا طبیعی انسان نیست بلکه از احساساتی است که مولود تمدن و تربیتهای عالیله انسانی بوده و مانند سایر آرایشات اخلاقی شدت و ضعف و چگونگی آن تابع میزان رشد عقلی و فکری انسان است . امروزه هم میبینیم که در مواقع خاص مثل مرض و خطر مرگ این احساس از لوح ضمیر مرد و حتی زن محو شده و همچنین بزودی در مقابل هیجان شهوت مغلوب و نابود میگردد.

### زن در نظر اسان بدوی دوره اول

بنا بر آنچه گفته شد چون انسان بدوی در روزهای اول پیدایش جز ارضاء شهوت شکم و زن فکر شاغلی نداشته و جز گرد این دو محور نمیگردیده و از افکار و احساسات لطیفه که مولود تربیتهای عالیله است بکل فارغ بوده طبعاً زن جز آلت التذاذ مرد و وسیله ارضاء شهوت او چیزی نبوده و در مجتمع جز این موقعیتی نداشته است .

از طرف دیگر چنانچه در فصل گذشته دیدیم فکر دلجوئی از ضعفها و احساسات شفقت و رحمت در بشر خیلی تازه و مولود ادیان آسمانی و افکار دینی است. محققاً این قبیل عواطف در اعصار قدیمه بندرت دیده میشود. قانون طبیعی « غلبه قوی بر ضعیف » بدون هیچگونه استثناء با کمال نفوذ و عمومیت بر روابط بین افراد بشر و از آنجمله زن و مرد حکمفرما بوده است. چون زن بالفطره از حیث قوای بدنی و عقلی ضعیف تر از مرد آفریده شده قهراً جز زجر و ستم از زندگی بهره نبرده و غیر از اطاعت و فرمانبرداری از تمایلات حریف قویتر از خود چاره ای نداشته است تمام مصاعب و مصائبی که در این دوره از تاریخ و در اینگونه اجتماعات برای زنان و دختران دیدیم معلول این طرز تفکر و مولود این گونه قضاوتهای جاهلانه بوده است.

### شیئی مملوک

چون در این دوره زن آلت التذادی برای مرد بیش نبوده و آلتی بوده که در مقابل تجاوز و دست درازی مرد از خود نمیتوانسته دفاع کند و چون مرد هم جز سیر کردن شکم و ارضاء شهوت اندیشه ای نداشته است مردیکه از همه قویتر بود هر چند نفر زنی را که میل میکرد در اختیار خود نگاه میداشت. چون برای زن روح و فکر و احساساتی نظیر آنچه مرد دارد قائل نبودند حق نداشت خود را همسر مرد فرض کرده نسبت بمعاشقه با زنان دیگر حسد و رزی کند چون زن ملک و شیئی متعلق بمرد بود کسی حق نداشت بمالکیت او لطمه وارد سازد زن هم نمیتوانست بدون اجازه و رضای مالک خود بدیگری تسلیم شود. در عین حال مرد میتوانست هر گونه تصرفی که در سایر اموالش میکرد در این « شیئی » هم بکند حق داشت او را قرض یا اجاره دهد بیخشد بفروشد، اخراج کند یا بکشد و نیز میتوانست اجازه دهد مردان دیگری در استمتاع از این ملک با او شریک شوند (زواج ضم) چون دختر در مقابل پدر هم همین موقعیت را داشت پدر گرچه زورمند هم بود لازم نمیدید از تجاوزات مردان بدخترش دفاع کند.

### زن در نظر انسان متدین دوره دوم

با نجات بشر از بت پرستی و وحشیگری دوره دوم زندگی زن شروع میشود، در این دوره شرایع آسمانی طرز تفکر انسان را تغییر داده و بالنتیجه نظر او را نسبت دوره دوم بزن عوض کرده است. زن دیگر موجود بیروح و شیئی قابل تملک نیست

دین برای اختیارات مرد حدودی گذاشته و برای زن حقوقی معین کرده؛ بنا بر این دیگر مظالم و تعدیهای سابق از طرف مرد بزن دیده نمیشود. گرچه باز زن وسیله التذاد مرد است ولی دیگر مانند سابق آلت بیروح و بی شعوری نیست. مرد دیگر نمیتواند بهر نحویکه میل دارد او را مورد معامله قرار دهد. دین از لحاظ حفظ انساب اشتراک چند مرد در استمتاع از یکزن را منع کرده پسران بایستی برای رضای خداوند نسبت بمادر بی اعتنائی نکرده از او فرمانبرداری نمایند.

هنوز در این دوره زن موجود ضعیفی است که از تمام جهات نسبت بمرد تابع و مطیع و در مقابل نیروی جسم و عقل اوزبون و ضعیف است مطلقاً حق مداخله در امور اجتماعی ندارد بیرون چهار دیوار خانه برای او شخصیتی قائل نیستند

مالکیت و اختیارات مالکانه او تاحدی است که مرد صلاح به بیند و اجازه دهد. در موارث برای او حقی نیست عبادت او در پیشگاه ادیان ارزش عبادت مرد را ندارد زیرا ضعیف العقل و بوالهوس است آمیزش و اختلاط با مردان و خروج از محیط خانه برای او ممنوع است. از نظر حقوقی و قضائی لیاقت اینکه با پدر و پسر خود انتساب رسمی داشته باشد ندارد فقط چون با آنها همخون است نسبت طبیعی دارد دختر چون به مرد اجنبی شوهر خواهد کرد نمیتواند حافظ نسب خانواده پدری خود باشد و چون بقای خانوادهها هدف اولیه سازمانهای اجتماعی این دوره بوده و این منظور جز با وجود فرزندان ذکور تأمین نمیشود ارزش پسر و دختر و مرد و زن بهیچوجه با یکدیگر قابل قیاس نیست.

بین زن و مرد از لحاظ فنا و خلود روح تفاوت قائل هستند در مجامع عیسوی مذهب اسپانیا و ایتالیا (کاتولیک ها) در چگونگی و سنخیت روح زن بحث میکنند و بالاخره بعد از مدتی بحث و تنقیح چنین نتیجه میگیرند که بین تمام زنان فقط حضرت مریم صلوات الله علیها انسان و دارای روح خالد است بقیه زنان برزخ بین انسان و حیوانند

بعضی از اقوام معتقدند که زن دارای روح خالدی نیست و بنابر این حکم میکنند باینکه پس از وفات شوهرش نباید زنده بماند و اگر هم ماند نباید باز شوهر کند. در بعضی قبائل زن شریف زنی است که در مرگ شوهر خود کشی نماید یا حاضر شود او را زنده با جسد شوهر متوفایش بسوزانند این سوختن نه از لحاظ عاطفه و شدت علاقه زن بشوهر است بلکه از نظر تبعیت و ناچیزی زن باید خود را با جسد شوهر بسوزاند. اگر عاطفه و حب در این امر دخالتی داشت بایستی از طرف شوهر هم در موقع مرگ زن نظیر این عواطف ابراز شود.

زن در این دوره خادم مرد شمرده میشود. شدت و ضعف عنوان خدمتگاری تابع مقتضیات محیط و میزان تعلیمات اقوام بوده و در بعضی طوائف زن حتی عنوان کنیزی پیدا کرده است.

بطور اجمال در این قسمت از تاریخ از طرفی زن کمافی السابق ضعیف و ناتوان «سلطه قوی بر ضعیف» هم نافذ و بنا بر این زن تحت امر مرد زیست میکند. از طرف دیگر احساسات و افکار مردان هنوز کم و بیش بخشونت خود باقی است. عواطف شاعرانه هنوز در مردم بی سابقه و بشر هنوز هم خود را منحصرأصرف اسکات دو حس طبیعی اولیه «شکم و شهوت» میکند و بنا بر این زن



همان آلت ارضاء شهوت است . فقط تفاوت مؤثر اینجاست که مرد قوی پنجه روی معتقداتی که پیدا کرده از زن ضعیف و ناتوان رعایت میکند.

زن در نظر انسان متمدن دوره سوم

در دوره سوم نحوه تفکر انسان بکلی تغییر کرده دین به منتها درجه کمال و بساطت رسیده افکار و تعالیم دینی فوق العاده روشن و لطیف شده است . دیانت نجات بشر را از مهالك جهل و سرگردانی و آزادی انسانرا از اغلال ضلالت و تعصبهای جاهلانه هدف نهائی و منظور غائی خود قرار داده و برای نیل باین مقصود در تعالیم خود بین نفع و ضرر مادی و معنوی ، خیر و شر روح و جسم صلاح و فساد دنیا و عقبی تطبیق و توفیق کامل قائل شده عمران حیوة دنیا را در گرو صلاح عقبی و بالعکس دانسته است. دین چون اصلاح حال بشر را وجهه همت و نصب العین خود قرار داده موجب ظهور افکاری شده که حتی در نقاطی هم که بآن ایمان نیاورده اند آن افکار اوضاع اجتماعی عصر جاهلیت را منقلب و زلزله از گرداب مذلت و حقارت نجات بخشیده در اغلب حقوق با مرد مساوی و او را شریک زندگی مرد قرار داده است :

در این دوره زن چون تربیت صحیح دیده و چون موقع او را با نظر احترام تلقی

موجود ظریف

در این دوره زن چون تربیت صحیح دیده و چون موقع او را با نظر احترام تلقی کرده اند و باو حق داده اند در خارج از چهار دیوار خانه در امور اجتماعی مداخله کند اسرار شگفت انگیزی که در ساختمان او تعبیه شده بود به بهترین وجه خود نمائی کرده . در نتیجه زن از عنوان مخلوق ضعیف بصورت موجود ظریف تغییر شکل داده است .

در این دوره مردان متوجه شدند که اگر يك قسمت مهم زندگی عبارت است از زحمات طاقت فرسای مرد در مبارزه باشداند امور و تحصیل معاش ، قسمت مهم تر یعنی حمل و وضع حمل و تربیت اطفال و آماده ساختن آنها برای مقابله با مشکلات زندگی : سهم و وظیفه اختصاصی زن است. فهمیدند که حسن تربیت اطفال . تحکیم اساس پرورش اخلاقی ایشان مرهون تربیت صحیح مادران و ترغیب و تشویق آنها بکسب فضائل اخلاقی است. دختران در این دوره بجای اینکه بيمصرف و زائد تلقی شوند موجود ظریفی شدند که مثل صنایع مستظرفه در خانواده ها عزیز و محترم شمرده میشوند

در این عصر افکار و احساسات انسان در نتیجه مدنیت‌های راقیه و تعلیمات عالیه خشونت خود را از دست داده و باعلی درجه تلطف و ترقیق گردیده ارضاء شکم و شهوت دیگر او را قانع نمیکند ، احساسات لطیف شاعرانه در خود میبند که باید آنها را نیز راضی نماید. بعد از سیر کردن تمام مشتتهیات نفسانی باز در خود احساس اشتها میکند. روح متجول انسان با تمام این احوال ناراضی است .

ص: 58

شعور و زبان دیگری می‌خواهد که اسرار طبیعت را با احساسات لطیف خود در یافته برای او تعبیر نماید. تماشای مظاهر زیبا و مناظر دلربای خلقت او را سر مست می‌کند. غیر از تمتع جسم و حظوظ حیوانی لذائذ دیگری سراغ دارد که بدون آنها ناراضی و وحشت زده است. شبها با ستارگان آسمان خلوت میکند راز خود را با آنها میان گذاشته میل دارد از اسرار پر معمای آنها نیز آگاه شود. در هر حال میدانند کم کرده ای دارد و جز با جستن آن آرام نمیشود: در این موقع صاحب‌دلانی بنام حافظ، سعدی، ملای رومی، نظامی، خیام، شیلر، گوته، شکسپیر و ویکتور هوگو پیدا میشوند و از گم شده او با او سخن می‌گویند:

سالها دل طلب جام جم از ما می‌کرد \*\*\* آنچه خود داشت زیگانه تمنا می‌کرد

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود \*\*\* طلب از گمشدگان لب دریا می‌کرد

\*\*\*

من بهر جمعیتی نالان شدم \*\*\* جفت خوشحالان و بد حالان شدم

هر کسی از ظن خود شد یار من \*\*\* وز درون من نجست اسرار من

سر من از ناله من دور نیست \*\*\* لیک چشم و گوش را این نور نیست

عاشقی را دیده اید در انجمنی نشسته و نمیتواند از معشوق خود با بیگانان سخن بگوید یکی از حضار شعری می‌خواند که از تمام اوصاف معشوق حکایت میکند، چه وجد و نشاط و چه شور و غوغائی در روح عاشق پیدا میشود؟ درست گفته های این شعرا برای بشری که نمیداند گمشده اش کجاست و اوصاف مرموز او را با چه زبان بیان کند و همدردانش کجایند تا داغ دل خود را با آنها بمیان گذارد همان اثر را دارد. اینها گوئی از درون جان او آگاهند و با زبان خاص داش با او سخن می‌گویند.

القصه، این چنین انسان دیگر زن را تنها آلت لذت جسم نمیداند، زن در چشم او موجود جمیل و ظریفی است که آیات جمال خلقت بر سیمای او نقش شده، نه فقط زن را رعایت میکند نه تنها باو احترام می‌گذارد بلکه مانند مصنوع مستظرفی او را عزیز می‌شمارد. مردان در هر چیز و هر موقع زن را بر خود مقدم و میل خاطر او را محترم میدانند. پیغمبر اسلام برای زنان خود موقع سوار شدن رکاب می‌گیرد و از عایشه خواهش میکند موقع تنگدلی با او صحبت کند: کلمینی با حمیراء او را مشغول سازد: اشغلینی یا حمیراء. صحبت زنان را مغتنم می‌شمارند و در همه امور اجتماعی زن را با خود شریک می‌سازند

بالجمله زن در این دوره با مرد همقدر و همدوش شده از جمیع حقوق مردان برخوردار میشود و اگر در کارهای مردان مداخله نمیکند نه از این نظر است که او را مثل دوره گذشته ضعیف و ناقص میدانند بلکه قاعده تقسیم کار و تخصص که طبیعت برای او نسبت بکارهای اختصاصی

او (حمل - وضع حمل - و خانه داری) قائل شده این اختلاف شغل را موجب گردیده است.

سزاوار است باین نکته توجه شود که مایه و پایه تمام مفاخر این دوره در بهبود حال زنان دیانت اسلام است افکار نوینی که امروز زنان را در جمیع مراحل اجتماعی بقدر مردان حیثیت داده از تعلیمات زنده اسلام سرچشمه گرفته است. هنوز قانون مدنی فرانسه زن شوهر دار را صغیر و محتاج قیمومت مرد میدانند اسلام در چهارده قرن قبل زنان را آن لیاقت داد که مستقیماً امور مالی خود را اداره کنند

اینجاست که باز تکرار میکنیم: باید خدمات مصلحین عظیم الشان بشریت را تقدیر کرد و مخصوصاً زنان خدای را شکر گذارند که از آنهمه مشقت و رنج و عناء نجات یافته واجد حیثیت و موقعیت و دارای رفاه و آسایش شده اند .

### حسن و قبح ذاتی و اعتباری

گرچه بعضی بر آنند که حسن و قبح ذاتی نیست بلکه امری است اعتباری و نسبی و بنا بر این پیشرفت تمدن مستلزم وجود رشد و ترقی نیست و بالنتیجه معلوم نیست بشر متمدن امروزی از انسان وحشی و بربری دیروز خوشبخت تر باشد . صاحبان این عقیده میگویند چون حسن و قبح اعتباری و نسبی است وضعیت فجیع زنهای قبائل وحشی بنسبت معلومات و افکار و توقعاتشان همان اندازه ملایم طبع است که وضعیت زنان دنیای متمدن امروز بنسبت توقعات و احساساتی که دارند .

ژان ژاک روسو و پیروان او میگویند معلوم نیست تمدن ملازم با ترقی باشد . وحشیان قدیم از قیود و تجملات زندگی امروزه و اطاعت از قوانین و مقررات و نظامات پیچ در پیچ آزاد و آسوده بودند . ولی آثار موجوده تمدن خلاف این مدعا را نشان میدهد : جمعیت و سعادت با یکدیگر ملازمه دارند هر قدر تعداد افراد و ساکنین یک کشور بیشتر باشد رفاه و آسایش زندگی آنها بیشتر است . امروز هزارها نفر یک قطعه زمین را زراعت و از محصول آن تغذیه میکنند که سابقاً یک نفر بزحمت از آن میتوانست نان بخورد آزادی و وحشیان قدیم نه فقط مورد رشک نیست بلکه قابل تأسف است . آزادی که انسان را دستخوش گرسنگی ، سرما ، باد ، طوفان و انواع نارواییهای طبیعت قرار دهد و در عین حال انسان بنده احتیاجات و شهوات حیوانی و بربری بوده باشد چه قیمتی دارد؟ عظمت و سعادت واقعی انسان دایر مدار قوای عاقله و متفکره او است . عقل انسان را بخدای و حقیقت نزدیک میکند . آزادی حقیقی برای انسانی است که از اسارت و بندگی هوی و هوس و شهوات نفسانی نجات یافته باشد . اگر انسان متمدن امروزی اسیر شهوات نفسانی یا گرفتار قیود تمدن است بشر و وحشی دیروز هم بطور قطع بنده شهوات و هوسهای کودکانه و اسیر مظالم طبیعت بوده است .

راست است. حسن و قبح در بیشتر امور اعتباری است و مثلاً دزدی. با همه اتفاق آرائی که راجع بمذمت آن دیده و شنیده شده مع الوصف هنوز قبائلی یافت میشوند که دزدی نزد آنها امر پسندیده و مطبوعی است و جوانی که نتواند در راهزنی و ربودن و دزدیدن اموال دیگران شجاعت و دلاوری خود را نشان بدهد لایق آن نیست که داماد خانواده های محترم گردد. ولی در کلیه موارد این طور نیست هیچوقت نمیتوانید قومی را پیدا کنید که صدای الاغ را بر آواز بلبل و نغمه قمری ترجیح دهد یا از منظر زیبای آسمان آبی رنگ و جمال دلربای ستارگان روشن لذت نبرد و از دیدن آبشار و باغ و گل و لاله محظوظ نگردد. همان وحشیان و سیاه پوستانی که در موقع زینت حلقه بزرگ و سنگینی در بینی یا لب خود فرو برده بر کراهت منظر خود میافزایند معلوم نیست از صورتهای زیبا و چشمان فتان سفید پوستان لذت نبرند

همینطور کلیه افراد انسان در مقام بساطت عقل و نفس، حسن و قبح و خیر و شر حسیات و معنویات را یکسان تشخیص میدهد. هر نفس خالی از غرض و شائبه عدل و انصاف را میستاید و از جور و ستم بیزاری میجوید، راستی را بر دروغ رحجان میدهد. علت اختلافاتی که در تشخیص حسن و قبح بعضی افعال و خلیات بین افراد بشر مشهور میباشد اینست که عوامل دیگری از قبیل حب ذات و تربیت بد و عادت غلط در آن مداخله داشته حس تشخیص را در انسان آلوده و مشوب نموده است. بعبارت دیگر بطور کلی تشخیص تمام افراد انسان در کبرای و کلیات قضیه یکسان و یک نواخت است اختلاف در تشخیص و قضاوت راجع بصغری و موارد جزئی است تمام افرادی که دو طرف متخاصم و جنگجو را تشکیل میدهند در رحجان حق بر باطل و برتری عدل بر ظلم و راست بر دروغ متفق الکلمه و هم رایند اختلاف و خونریزی اینجاست که کدام مطلب حق و چه مدعائی باطل است کدام طرف راست میگوید و چه کس پیرامون دروغ میگردد. چون دعاوی طرفین آمیخته بغرض و مشوب بخود خواهی است در نظر هر یک حق باطل و باطل حق جلوه مینماید هر یک از طرفین خود را حق و طرف را باطل میدانند و الا در مواردیکه نفس بسیط و ساده مانده و به شائبه غرض مشوب نشده محاکمه صحیح و حسن و قبح را مانند دیگران یکسان تشخیص میکند.

بنابر این سیاه روزی و مصائب طاقت فرسای زن در دوره های گذشته هر قدر از لحاظ انس و عادت بر خاطر زنان آسان و گوارا فرض شود باز حقیقت بدبختی و بی نوائی زجر دیدن و ستم کشیدن، برای آنها تلخ و ناگوار بوده و دور ماندن از تعلیم و تربیت صحیح آنها را از رسیدن بکمال مطلوب - سعادت - دور داشته است. اینست که زنها باید نعمت آزادی و آسایش

کنونی را عملاً شکر گذاری کرده متوجه باشند که إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ شکر نعمت آزادی استحقاق و لیاقتی است که در برابر این مزایا باید از خود نشان بدهند و گرنه سنت خلقت نعمتی را که انسان سزاوار آن نباشد بزودی از او خواهد گرفت.

ص: 62

### فصل یازدهم حقوق زن از نظر ازدواج - انواع گوناگون ازدواج در دنیا

بطوریکه در فصل گذشته گفته شد حیوان و انسان پس از سیر کردن شکم در خود احساس شهوت میکنند.

برای ارضاء این حاجت طبیعی زن و مرد بیکدیگر نزدیک میشوند. چون احساسات انسان بدوی اینقدرها با حیوانات تفاوت ندارد در مجتمعات قدیم انسانی هم مثل بعضی حیوانات تجمع زن و مرد بصورت ازدواج وجود ندارد بلکه تا مدتی باختلاط زن و مرد اکتفا میکنند زیرا تنها داعی این تجمع ارضاء شهوت است. بعداً غریزه فطری، عشق بحفظ صورت نوعیه، انسان را مثل بعضی دیگر حیوانات و ادار میسازد که به ارضاء شهوت اکتفا نکند و علاوه بر آن طالب چیزی باشد که با آن بتواند صورت نوعیه خود را حفظ و بقاء نوع را تأمین نماید. چون ضامن تأمین این منظور یک چیز و آن تولید مثل است مرد وزن در تجمع خود به تولید مثل نیز عشق میورزند. از این عشق غریزی ازدواج منظم و محدود پیدا میشود.

ازدواج حیوانی تولید مثل

برای روشن کردن مطلب بدواً به تجمع نر و ماده در حیوانات یا ازدواج حیوانی نظر اجمالی میکنیم:

اختلاط نر و ماده بطوری که میدانیم فقط روی حس احتیاج طبیعی است. نر بدون زحمت انتخاب و توقع وفاداری با هر ماده ای که توانست نزدیک میشود و بعد از رفع حاجت از یکدیگر جدا میشوند تجمع منظم. که میخواهیم آنرا ازدواج بنامیم از غریزه فطری مشعر بر حفظ صورت نوعیه ناشی. میگردد بدواً تصور میشود عشق بتولید مثل تحمل زحمت نگاهداری از موالید و مهر ورزیدن نسبت بآنها با خود خواهی و حب ذات که محور اساسی زندگی است منافات دارد و باید جهت و مبدأ پیدایش آنرا. فهمید. لکن با دقت مختصری معلوم میشود که عشق بموالید هم مظهر دیگری از خود خواهی و حب ذات است و بهیچوجه منافاتی با آن ندارد. در حیواناتی

که تولید مثل در آنها بوسیله تقسیم بعمل می‌آید (1) مولود عین مولد و يك قسمت از جسد او است . در آنهایی که با تخم گذاری یا زایش تولید مثل میکنند نیز مولود پاره تن مولد است .

در هر حال از عشق بتولید مثل و نگاهداری و پرورش موالید تجمع منظم و دائم یا الاقل طولانی نرو ماده پیدا میشود. دوره تجمع های غیر دائم اغلب مدتی است که برای بزرگ کردن موالید کافی باشد. پس از آنکه نوزادها قادر شدند خود را از مخاطرات حفظ و مستقلاً تحصیل معاش میکنند. نر و ماده یا پدر و مادر از هم جدا میشوند

در حیواناتی که تعداد ماده بیش از نر است قهراً تعدد زوجات دیده میشود مثل خروس که عده ای مرغ را تحت اختیار خود نگهداشته با کمال حسادت رقیبها را از آنها دور مینماید تعدد شوهران در حیوانات کمتر دیده میشود زیرا ماده معمولاً ضعیف تر از نر و تحت سیطره او است و هرگز نخواهد توانست علی رغم نر خود بانرهای دیگر هم ارتباط داشته باشد.

در اغلب حیوانات در در ماده حس احترام و علاقمندی نسبت بقوی ترین نرها دیده میشود هنگام منازعه عده رقیب برسر يك ماده کنار میایستد و با حوصله کامل منتظر است غالب معلوم شود تا خود را باو تسلیم کند وحدت زوجه در بعضی پرندگان و چار پایان قاعده کلی است . حیواناتی که در محل زندگی مواد غذایی کم دارند و نوعشان متفرق و پراکنده است ناچار پیرو این قاعده . هستند علل دیگری هم که بر ما مجهول است ممکن است دخالت داشته باشد. نوعی از بوزینه در هندوستان ( ماکاک ) تا موقع مرگ بیش از يك ماده اختیار نمیکند و همیشه نسبت باو وفادار است. همچنین قرقاول و بوقلمون و طاوس تر تعداد ماده هاشان هر قدر زیاد باشد بيك ماده قناعت میکنند و فاداری فیل هم با ماده خود معروف است .

گاهی تغییر طرز زندگی رویه حیوانات را در ازدواج تغییر میدهد . مثلاً اردک وحشی که معمولاً بیش از يك ماده نمیگیرد پس از اهلی شدن ماده های متعدد اختیار میکند

گاهی وحدت زوجه و وفاداری نر و ماده نسبت بیکدیگر صورت اخلاقی فوق العاده شریف و قابل توجهی بخود میگیرد در انسان کمتر دیده شده که پس از مرگ یکی از زوجین بازمانده او مادام العمر از فقدان جفت خود متأثر و اندوهگین بماند و هیچ چیز او را تسلیت نبخشد لکن

ص: 64

1- این قبیل توالد بر دو قسم است : تقسیمی و تکثیری - در نوع اول حیوان پس از رشد کافی بدو قسمت منقسم شده هر يك از آنها موجود جداگانه ای خواهند بود. در نوع دوم حیوان پس از بلوغ بعد رشد دارای غلافی میشود که برای توالد آن غلاف شکافته شده عده زیادی حشرات از آن بیرون میریزند که هر يك از آنها مستقلاً زندگی جداگانه خواهند داشت توالد انواع مختلف میکروب ها تحت یکی از این دو قاعده انجام میشود .

ماده طوطی مخصوصی در ایلینوا(1) در مرگ نر خود غذا نمیخورد تا بمیرد چنین وفاداری در باغ وحش پاریس از یکنوع میمون هم دیده شده است (2) تفاوت انسان و حیوان اینجاست که احساسات و عواطف با عقل و هوش نسبت مستقیم ندارند بلکه میتوان گفت تاحدی نسبتشان معکوس است

بالجمله در ازدواج حیوانی قانون مسلمی که آنرا ایجاد و اداره میکند قانون احتیاجات حیاتی است طریقه ای که بهتر تولید مثل و رفاه آنرا تأمین کند انتخاب، عادت، و بعد گزینه فطری میشود.

### ازدواج انسانی

در جوامع بشری هم همین طور انسان تابع قانون احتیاج است. بدو داعی و محرکی جز شهوت وجود نداشته. قانونی که برای حفظ اخلاق و حمایت ضعیف وضع شد باشد یافت نمیشده هر طائفه و قبیله ای بر طبق مقتضیات مزاجی و خصوصیات محیط و تعداد زن و مرد و مشکلات زندگی و تحصیل معاش ابتدا اختلاط زن و مرد و بعداً روی گزینه تولید مثل ازدواج منظم و مشروع را معمول داشته است. چون علل و عوامل زیاد و مختلف در پیدایش انواع و اقسام متنوعه ازدواج در جوامع و قبائل مختلفه بشری دخالت داشته نمیتوان قاعده منظمی برای تحول و ترقی آن در دست داشت و بهبود آنرا همه جا یکنواخت فرض کرد. فقط بطور اجمال میتوان گفت که بنسبت رشد اجتماعی و عقلی در ملل و اقوام مختلفه کیفیت ازدواج طریق تکامل پیموده و از اختلاط بدوی بصورت ازدواج قانونی و مشروع درآمده است. ذیلاً انواع ازدواج ها که در قبائل و اقوام مختلفه معمول بوده و بعضاً هم هنوز معمول است شرح میدهم:

### 1 - ازدواج خارجی(3)

بعضی از ملل متمدن قدیم مثل هندوها و چینها و بسیاری از قبائل وحشی هم اکنون معتقدند که نباید با زنان خانواده و قوم و قبیله خود ازدواج کرد بلکه باید زن و شوهر از دوریسه جداگانه باشند. شدت و ضعف این عقیده زیاد است. بعضی از اقوام بعدم ازدواج با محارم و اقربا تا درجه ششم قناعت کرده اند و بعضی دیگر مطلقاً تزویج زنان قوم خود را صحیح نمیدانند.

ازدواج خارجی بر سه قسم است:

1 - خواستگاری عادی از طرف کسان داماد و قبول کسان عروس در مقابل پول یا هدیه ای که داماد برای انتقال زن از خانواده پدری بخانواده خود میدهد.

2 - خواستگاری که معمولاً با مخالفت کسان زن و استتکاف شخص او مواجه شده

ص: 65

---

1- Illinois یکی از ایالات متحده امریکای شمالی و 7600000 جمعیت دارد پایتخت آن Springfield و شهر مهمش شیکاگو است

2- کتاب La Sociologie ص 326 چاپ سوم

3- Exogamie



لکن چون این استتکاف و مخالفت تصنعی است داماد بکمک دوستانش علی رغم تظاهر خانواده زن موفق میشود عروس را ربوده با خود ببرد.

3 - اسیر کردن و ربودن پنهانی زن علی رغم زن و بدون اطلاع خانواده او .

دو قسم اول در ازدواج داخلی هم وجود دارد . لکن قسم اخیر منحصر با قوامی است که مقیدند با زنان قبیله خود وصلت نکنند. میتوان گفت چون ازدواج را عبارت از اسیر کردن زن میدانند و سزاوار نیست مرد نسبت بزنان قبیله خود چنین تعدی و ستمی روا دارد بناچار از قبیله اجنبی زن میگیرند .

در استرالیا و تاسمانی تاچندی قبل طرز زناشوئی این بوده که مرد در اطراف قبیله بیگانه کمین میکرد همین که زنی را تنها و دور از کسانش میدید باو حمله کرده با چماق ضربت سختی باو زده او را بیهوش میکرد و سپس گیسوانش را گرفته او را کشان کشان نزدیک قبیله خود میآورد ، بعدیکی دو ساعت او را میگرد تابحال خود باز آید پس از بهبودی باو تکلیف میکرد که دنبال او بخانه اش بیاید و زن او باشد. بعد از ربودن زن مردان دو قبیله با هم کنار میآمدند بدین ترتیب که روز معینی وجوه دو طایفه در محل معینی جمع شده جوانان قبیله عروس با تیر و کمان بداماد تیراندازی میکردند . داماد سپر بر سر میکشید. مخصوصاً رعایت میکردند تیر بداماد اصابت نکند. پس از چند دقیقه جنگ تمام وصلح برقرار میشد

در این موقع داماد از کسان عروس مهمانی میکرد. اغلب برای تحقق صلح پس از مهمانی عروس و داماد را بدرختی بسته يك دندان انیاب از هر دو می شکستند! بعداً آن زن عیال مشروع آن مرد میشد و مرد هر معامله ای میخواست میتواندست با او بکند. بقدری این عمل در استرالیا رایج و اهالی بان مانوس بوده اند که کودکان در بازیهای خود آنرا تمرین میکردند

ظاهراً طرز دومی که ذکر شد یعنی ربودن تصنعی از آثار اسارت واقعی و صورت تلطیف شده آنست. در هر حال چون این طرز زناشوئی و انجام این تشریفات و مقدمات کار آسانی نبوده جوانان استرالیائی اغلب عذب مانده از زن گرفتن صرف نظر میکردند یا بوسیله اختلاط بربری مردان با زنان رفع حاجت میکردند یا با دادن مبلغ مختصری زنان رفقا و دوستان خود را برای مدت معینی اجاره میکردند .

از طرف دیگر باید متوجه بود که ازدواج در این قبایل نه فقط از حیث صورت بلکه از نظر معنی هم از منظور و مفهوم واقعی خود منحرف و منصرف شده بود. ازدواج معمولاً برای رفع شهوت و توالد نبوده بلکه زن گرفتن يك مرد عبارت بود از اسیر کردن و تصرف حیوان بارکشی

که برای هیزم جمع کردن، بارکشی کردن آب کشی و سایر مشاق زندگی پر مرارت آن نواحی بکار بیاید. ضمناً اگر ارباب (شوهر) میل میکرد ممکن بود برای التذاذ هم مورد استعمال پیدا کند وگرنه بمنظور رفع شهوت بدون اینکه اسم زناشویی بر آن اطلاق شود دختران و پسران جوان قبیله روزها با یکدیگر محشور و مخلوط بودند. دختران از سن ده سالگی مجاز میشدند که با پسران چهارده ساله معاشرت کنند. حتی گاهی پدر و مادر جشن گرفته بدختران خود اجازه آزادی میدادند شبها را دختران بایستی از مهمانان قبیله پذیرائی میکردند چون منظور از ازدواج کار کردن زن بود کمتر زنهایی را که سی سال تمام نداشته باشند اسیر میکردند.

چون اختلاط بخودی خود موجب عقیم کردن زن و از بین بردن نسل میشود باضافه بطوریکه در فصل نهم دیدیم دختر کشی هم بین این اقوام رایج بوده است طبعاً عده زنان قبیله کم میشود، اینست که میل باختلاط و ازدواج خارجی رواج پیدا میکند رؤسا و اغنیاء قبیله چند صد زن در اختیار خود دارند که سه چهار نفرشان عنوان زن مشروع و اختصاص بشوهر دارند بقیه را رئیس برای تسلیم بسواران و نوکران خود اختصاص میدهد که بدینوسیله آنها را تشجیع و حس وفاداری و خدمتگزاری را در ایشان تقویت نماید. ارث مختص پسرهای زنان مشروع بوده است. زنان مشروع نسبت بشوهر وظیفه دیگری نیز داشته اند که هنوز هم در بعضی نقاط رایج و شایع است:

در جزیره ویتی زن باید ابتدای عروسی دختر بچه زیبایی را بین قبیله جستجو کرده بدختری خود قبول و او را تربیت نماید. پس از بلوغ بسن معینی که ضمناً زن مشروع هم مسن شده بایستی يك روز صبح دختر مزبور را شستشو داده معطر کرده او را همراه برداشته وارد اطاق شوهر شده دختر را برهنه کرده بشوهر خود تسلیم نماید و خود آهسته و بی سروصدا برگردد.

در ازدواج خارجی (گرچه اطلاق اسم ازدواج بر آن نمیتوان کرد) چون زوجین از دو قبیله هستند هیچیک زبان دیگری را نمیفهمند بقدری علقه و محبت بین زن و شوهر نادر و کمیاب است که پس از چندین سال زندگانی مشترک هیچکدام نخواسته اند زبان دیگری را بیاموزند فقط با علائم و اشارات با یکدیگر سخن میگویند.

## 2- ازدواج داخلی (1)

بعکس آنچه ذکر شد بعضی اقوام و ملل چه متمدن چه وحشی مقیدند ازدواج بین خویشان نزدیک یا دور افراد يك خانواده و لااقل بین افراد يك قبیله بعمل آید. در ملل متمدن مثل ایران و مصر قدیم منطق این نظریه حفظ پاکی و اصالت خون بوده- بطوری که در فصل ششم گفته شد

ص: 67

ایرانیان قدیم حفظ انساب و پاکیزگی خون خانواده ها را از اهم واجبات میدانستند و از ترس اینکه اختلاط خون موجب آرایش و تنزل اخلاقی نشود ازدواج با محارم را جائز می دانستند. مصریان قدیم نیز اغلب خواهر خود را تزویج میکردند اغلب ملکه های مصر افتخار میکردند که خواهر و در عین حال همسر پادشاه اند. در پرو ( امریکای جنوبی) هم از دودواج داخلی بوده و ابتدا پادشاه انکا(1) فقط حق داشت خواهر خود را تزویج کند لکن مشروط بر اینکه خواهر از مادر دیگری باشد. بعداً این خصوصیت بر رؤسا و بزرگان هم تعلق یافت.

در قبائل وحشی ازدواج داخلی و تزویج محارم علتی جز بی بضاعتی اهالی و آسانی و کم خرجی این قسم ازدواج ندارد. اصولاً عادات و رسوم که بعداً بصورت قانون مدون در میآید تابع احتیاجات طبیعی و ناشی از مختصات محیط هر قومی است حتی اخلاق عمومی هر قوم نیز تابع همان احتیاجات است. اگر وضعیت زندگی اقوام را مطالعه کنیم میبینیم هر يك از دو ازدواج داخلی یا خارجی که در هر قومی رایج بوده با احتیاجات و اوضاع و احوال طبیعی آنقوم وفق میداد: مثلاً در قبائل کم جمعیت ازدواج معمولاً خارجی، و بالعکس در طوائف پر جمعیت داخلی است. در اقوامی که تعداد زنان زیاد است تعدد زوجات رایج و جاهائی که مردان بیشترند وحدت زوجه و گاهی تعدد ازواج شایع است.

در اقوامی که از خارج زن میگیرند تقویت نژاد و تطهیر نسل بهتر تأمین میشود، زیرا طبق قاعده که در نباتات و حیوانات حکمفرماست اختلاط انساج بیگانه با یکدیگر در رشد ثمره اختلاط مؤثر است. ازدواج با خویشان نزدیک و محارم گرچه ظاهراً برای حفظ خون از آرایش بخونهای پست مفید بنظر میرسد، لکن در نتیجه همان قاعده طبیعی موجب تدنی و انحطاط نسل میشود. اینست که امروز در همه قوانین ملل متمدن ازدواج با محارم ممنوع و اخلاقاً مذموم است. عمر بن الخطاب بر قومی گذشت که همه ضعیف و زرد رنگ بودند پس از تحقیق معلوم شد جز با زنان قبیله خود ازدواج نمیکنند. آنها را نصیحت کرد که از خارج زن بگیرند، گفت: مگر نشنیده اید رسول الله فرموده تَزَوَّجُوا وَاغْتَرِبُوا

هربرت اسپنسر معتقد است ازدواج خارجی که مستلزم ربودن زن است خاص اقوام جنگجو میباشد و بعکس در طوائف آرام و صلح دوست ازدواج داخلی است. لکن بر خلاف این نظریه اهالی زلاند جدید که جنگجو ترین ساکنین اقیانوسیه اند در داخله و حتی با محارم خود ازدواج میکنند. لنان(2) عالم اجتماعی دیگر تصور کرده اسیر کردن زن و ربودن او مخصوص ازدواج های خارجی است

ص: 68

1- Inca لقب پادشاهان سابق پرو است

2- Lennan

در صورتیکه در زلاند جدید با اینکه از خویشان و لا اقل از قبیله خودزن میگیرند معذک زن را از خانواده اش میر بایند . بطوریکه قبلاً ذکر شد ربودن زن چه از داخل و چه از خارج قبیله برای اثبات لیاقت و توانائی مرد است و در نظر این اقوام مردیکه این قدرت را نداشته باشد مستحق زن داشتن نیست .

### 3- تعدد زوجات

در این طرز ازدواج علل و عوامل مختلفی دخال دارد فزونی تعداد زنان بر مردان شرط اولیه آنست . میتوان گفت در قومی که شماره زنان بیش از مردان باشد منع از تعدد زوجات با تجویز و ترویج فحشاء ملازمه دارد زیرا قطع نظر از امر معیشت بالطبع زن از معاشرت با مرد بی نیاز نیست، بنا براین زنانی که بی شوهر خواهند ماند قهراً بطرف فحشاء متمایل میشوند. در هر حال کیفیت و مزایا یا معایب این امر جداگانه قابل بحث است معمولاً در نقاطی که تعدد زوجات جائز است چون نگهداری از چند زن مؤنه مادی لازم دارد مختص به اغنیاء و متمکنین است. جز در ملل عیسوی مذهب در سایر نقاط عالم تعدد زوجات مجاز است. در اسلام جو از آن مشروط بتمکن مادی مرد و رعایت عدالت و مروت بین زنان و جز در این صورت ممنوع است . حتی صرف احتمال باینکه مرد نتواند بین آنها رعایت عدالت کند برای ممنوعیت آن کافی است . در بعضی اقوام تعدد زوجات فقط وقتی مشروع است که زن سترون باشد . در اغلب قبائل افریقا مثل هوتانتوها و کافرها (1) تعدد زوجات رایج و مورد میل و استقبال هر دو جنس زن و مرد - میباشد

مبلغین مسیحی در تبلیغات خود بیشتر در خصوص منع تعدد زوجات باشکال برخوردارند . علت استقبال زنان از این موضوع اینست که چون زحمت و مشقت زندگی در آن نواحی فقط سهم زن است زنها میل دارند در این مرارتهای شریک داشته باشند. طبعاً هر چه تعداد زنها بیشتر باشد زحمتشان کمتر است حتی میل دارند شوهرانشان زن جوان بگیرند زیرا اولاً زنهاى جوان از زن اولی اطاعت کرده تحت نفوذ او بسر میبرند و ثانیاً هر چه جوانتر باشند بیشتر کار میکنند و باضافه چون از طرف شوهر محبت و علاقه مطلقاً نسبت بزن ابراز نمیشود حسد ورزی زنان با یکدیگر موضوع ندارد .

### 4 - وحدت زوجه :

این طرز زناشوئی در کشورهای راقیه غربی و عموم ملل مسیحی رایج است . در نقاطی که تعداد زنان بیشتر از مردان نباشد بهترین و صحیح ترین طرز ازدواج است . در بعضی طوائف

ص: 69

وحشی و جاهل از لحاظ ضعف مفرط قوای دماغی و جسمی و فقر و بی بضاعتی بیش از یکزن نمیگیرند، مثل ودالهای (1) سیلان هندوستان (2) اهالی جزایر لوچو (3) در نزدیکی چین که در عین اینکه زن با اسارت و بدبختی تمام مطیع اراده مرد است مردان بیش از یک زن نمیگیرند (4)

#### 5- تعدد شوهران . یازواج ضمد (5)

در پیدایش و شیوع این طرز زناشویی عجیب و خلاف طبیعت دو عامل مؤثر همیشه دخالت داشته است: یکی کم بودن تعداد زنان نسبت بتعداد مردان و دیگر پستی سطح افکار و احساسات و تنزل و انحطاط فوق العاده اخلاق اهالی بطوریکه در فصل نهم دیدیم این دو عامل با یکدیگر بستگی و ارتباط کامل دارند، زیرا طبعاً تعداد زنان هر ملت کمتر از مردان نیست بلکه در اغلب اقوام آمار دقیق یا تقریبی فزونی تعداد زن بر مرد را نشان میدهد. بنابر این کمیاب شدن دختران چنانچه در عربستان جاهلیت و دیگر اقوام جاهل و وحشی دیدیم معلول نادانی و بی تربیتی مردان است، چه از طریق کشتن دختران و چه از راه سقط جنین و چه بوسیله فحشاء و اختلاط زن و مرد که خود موجب عقیم شدن زنان و قطع نسل خواهد شد. این طرز ازدواج بصورت اختلاط و هرج مرجی که در ایام اولیه تشکیل اجتماعات بشری وجود داشته شبیه تر است و ظاهراً هم دنباله همان بی نظمی هاست

مسئلاً در اغلب جوامع بشری یک روزی بجای ازدواج مشروع مانند بعضی تجمعات حیوانی اختلاط محض حکمفرما بوده است در جزیره کالدونی جدید که ازدواج خارجی شایع است مزاجت بین اقوام و خویشان ممنوع میباشد. این ممنوعیت مختص بخویشان مادری است. از اینجا معلوم میشود که در نتیجه سوابق و آثار یک اختلاط قدیمی تشخیص پدران اطفال مشکل است و تنها هویت مادران مشخص است. در قبیله آندامانیتها (6) زن متعلق بهمه افراد خانواده است و مقاومت در مقابل هر یک از مردان خانواده گناه بزرگ محسوب میشده و گناهکار را کیفر میداده اند .

در قبیله نائیرهای (7) مالا بار زنها معمولاً پنج الی شش شوهر دارند و میتوانند تا دوازده شوهر داشته باشند. هر ده روزی با یک شوهر زندگی میکنند و هر یک از شوهران هم ممکن است نسبت بچندین زن سمت شوهری داشته و هر چند روزی با یکی از آنها باشند. در این قبیل قبائل و مخصوصاً ساکنین نواحی هیمالیا تعدد ازواج برای زن مطلقاً شرم آور نیست و بهیچوجه بحیثیت اجتماعی او لطمه ای نمیرساند مثلاً در نزد نپولها (8) دروغ و لو دروغ کوچک و بی اهمیت

ص: 70

Weddal -1

La Sogiologie -2 ص 351 چاپ سوم

Lo - Tchou -3

La Sociologie -4 ص 361 چاپ سوم

La Polyandrie -5

Andamanites -6 جزایری است کنار خلیج بنگاله در جنوب بیرمانی 28000 جمعیت دارد

Naires -7

Né pauls -8

فوق العاده مذموم است لکن تعدد شوهران اخلاقاً مانعی ندارد. در این قبیله راجع بشناسائی و تقسیم اولادی که از این طرز زناشوئی بدست میآید هیچ گونه اختلافی بین پدران روی نمیدهد: ارشد اطفال متعلق به ارشد پدران است و بقیه بهمین ترتیب بنسبت سن تقسیم میشود. در عربستان جاهلیت زن بایستی بین شوهران خود شبیه ترین آنها را بطفل، نامزد پدری میکرد. گاه میشد که همگی از قبول این سمت استتکاف میورزیدند در اینصورت اولاد بنام مادر خوانده میشد.

#### 6- ازدواج ابتیاعی .

در اغلب ملل متمدن دنیا از ایام قدیم تا چندی پیش و در بیشتر قبائل وحشی هم اکنون دختر حکم کالایی را داشته و دارد که پدر او را میفروشد. در رم و یونان قدیم بطوریکه دیدیم یکی از اقسام رایج ازدواج خرید و فروش دختر بوده است محتاج بتوضیح نیست که طرز ازدواج در هر قومی با ارزش و موقعیت اجتماعی زن نسبت مستقیم دارد بهمان نسبت که وضعیت زن در مجمع بهبودی یافته طرز ازدواج هم تلطیف و ترفیق و حقوق زن در آن بیشتر رعایت شده است در اقوام بدوی دختر را بمعنای واقعی و حقیقی فروش میفروخته اند. بعداً ثمن معامله بصورت مهریه در آمده. بعد از آن چون زن شریک واقعی زندگی مرد و در کلیه حقوق با او متساوی تلقی شده موضوع خرید و پرداخت قیمت از بین رفته است.

در افریقا قبیله هوتانتوها(1) دختر را در قبال چند رأس گاو نر و ماده میفروشد. دختر هر چه جوانتر باشد قیمتش بیشتر است، زیرا در نتیجه هوای گرم دختران زود بالغ و زود پیر میشوند چون ازدواج امر تجاری است با رضای طرفین هم قابل فسخ است. در قوم کافرها(2) اگر تمام قیمت دختر را پردازند پدر دختر دیگر حق مالکیت نسبت بنواده های خود ندارد وگرنه نسبت بآن مبلغ از قیمت که نگرفته مالک آنها است و میتواند دختران دختر خود را بفروشد. در قبیله سولیمان(3) زن میتواند هر وقت خواست پولی که گرفته پس داده بدیگری شوهر کند. در گینه(4) علاوه بر این باید بنسبت تعداد اولادی هم که مرد زحمت تولید آنها کشیده زن بشوهر مبلغی بابت قیمت آنها پردازد. در کورانگو(5) دختر بیش از یکمرتبه قابل فروش نیست پس از طلاق و آزادی از قید رقیت مرد، مالک خود و آزاد میشود. پیر مردها دختران جوان را میخرند. بمرگ آنها زنها آزاد شده بمیل خود وصلت میکنند زیرا این دفعه زنند و آزادند.

در قبائل افریقائی که زن را میخرند چون خرید بمفهوم واقعی خود عملی میشود زن باید تا حدی که میتواند کار کند و چون هیچ موجب و داعی اخلاقی برای کمک مرد بزن وجود

ص: 71

Hottentos -1

Caffres -2

Solimas -3

Guiné e -4

Kourango -5

ندارد این تعاون جز در جاهائی که دیگر زن قدرت کار نداشته باشد مورد پیدا نمی کند. یکی از سیاهان به سیاح اروپائی گفته چون او را خریده ام باید مثل گاو برای من کار کند. در بعضی قبائل صحرا دختر باید با ارتکاب فحشاء قیمت خود را تحصیل و بخانواده خود پردازد و بعداً در فروختن خود (شوهر کردن) آزاد و قیمتی را هم که از مرد میگیرد خودش مالک میشود.

در بعضی نقاط اگر مرد نتواند قیمت دختر را پردازد بایستی معادل آن بخانواده دختر خدمت کند. چنانچه موسی (علیه السلام) برای تزویج صفورا دختر شعیب سالها برای او شبانی کرد و همچنین یعقوب برای ازدواج راحیل مدتی گوسفندان خانواده زن خود «لابان» را به چراگاه میبرد و نسبت بخانواده مزبور خدمتگزاری میکرد در افریقا پس از آنکه مرد دختر پیدا کرد دیگر حق ارتفاق پدر زن از او برداشته میشود زیرا آندختر را معمولاً بخالویش مجاناً شوهر میدهند پس بالنتیجه خانواده زن بدون پرداخت قیمت دختری را از داماد خود خریده است

در پولینزی موقع شوهر کردن دختر، پدر یا برادرش بداماد میگوید: این ملک تو است و تو ارباب و مالک او هستی، اگر از او ناراضی شدی میتوانی او را بفروشی - بکشی - بخوری (1) در موردیکه پدر در معامله خود را مغبون فرض کند تا مدت معینی میتواند دختر را پس گرفته بدیگری گرانتر

در سوماترا (از جزایر مالزی) بر عکس سایر نقاط اقیانوسیه زن میتواند شوهر برای خود بخرد باین ترتیب که خانواده دختر مردی را با دادن مبلغی بدامادی قبول کرده در داخله خانه میپذیرند. در اینصورت شوهر کارگر خانواده عروس محسوب شده و باید بحساب و نفع آنها کار کند اولاد و آنچه پیدا کند متعلق بعیال او است ولی این طرز ازدواج نادر و مانند سایر نقاط، معمول همان خریدن دختر بوسیله شوهر است.

در این قسم ازدواج - خریدن زن - دو خاصیت مشخصه وجود دارد که اثر قهری و طبیعی حق مالکیت است: اول استفاده مادی بردن از زن چه بوسیله کار کردن و چه با هر گونه معامله که مرد صلاح بداند نسبت باو بکند از قبیل اجاره دادن - قرض دادن - معاوضه کردن و فروختن او، درست مثل معاملاتی که انسان حق دارد نسبت بهر مالی بکند دوم ممانعت دیگران از تعدی کردن بحقوق مالکانه مرد در عین اینکه زن باید برحسب تجویز و امر شوهر با مرد اجنبی معاشرت کند اگر بدون اجازه و رضای شوهر مرتکب چنین عملی شد به شدیدترین وجه عقوبت میشود. این مجازات از نظر حسد و غیرت و عفت و شرف نیست - مفهوم این معانی شاید بر اغلب این قبائل

ص: 72

مجهول بوده و هست؛ بلکه از لحاظ تعدی بحق مالکیت مرد است در کالدونی جدید زن زانیه بر طبق تصمیم شورای پیران فوراً گشته میشود در قبیله آسانتی های آفریقا (1) در مورد زنا زن را میکشند یا بینی او را بریده بغلامی شوهر میدهند باضافه اگر سر شوهر را فاش کند لب بالای او را میبرند. اگر بمذاکرات شوهر با دیگران محرمانه گوش فرا دهد گوش او را میبرند. اگر شوهر سه سال غایب شد زن میتواند شوهر کند؛ لکن در صورت مراجعت شوهر اولی زن و بچه هائی که از زناشویی دوم تولید شده اند متعلق بشوهر اول. است در مذهب برهما پادشاه باید زن زانیه و همدست مجرم او را در میدان عمومی در نظر تماشاچیان بخورد سگها بدهد. این در صورتی است که مرد خطا کار بر همین باشد وگرنه بایستی او را برهنه کرده روی تخته آهنی که از آتش سرخ شده است بخوابانند

این مجازاتهای شدید همه نتیجه اصل مالکیت شوهر و خریدن دختر از طرف او است که عمومی ترین و شایعترین طرز ازدواج در دنیا بوده و حتی بین نژاد آریائی و اقوام نسبتاً متمدن - از قبیل ژرمنها، فرانکها، و اسلاوها هم رواج داشته است. فقط ژرمنها پس از چندی بجای خریدن دختر قرار گذاشتند قیمت او را بصورت مهریه و بوسیله هدیه بخود دختر پردازند. ظاهراً این هدایا ملك دختر بوده، ولی معنأ پدر تعلق میگرفت شب اول عروسی مبلغی بنام «اسکولوم» (2) یا «ازلس» (3) یا قیمت اولین بوسه (رونما) میپرداختند و صبح روز عروسی هم هدیه ای بنام هدیه صبحانه (4) به عروس میدادند.

#### 7- ازدواج میراثی

این قسم زناشویی از جمله آثار حقوق مالکانه مرد بر زن بوده است. در گابون (5) افریقا بعد از مرگ شوهر زن یا زنانش بوراث یا ورثه قانونی او میرسیده اند. وارث میتواند خود از زن استفاده کند و میتواند با قوام دورتر متوفی انتقال دهد در قبیله یاربای آفریقا (6) نیز پسر زن بیوه پدر را ارث میبرد، اگر مادر خود بود فقط استفاده بارکشی و کار کردن از او میکرد و اگر مادر او نبود میتواند با او هم بستر. شود در عربستان جاهلیت وارث متوفی جامعه خود را بروی زن او میافکند و باین عمل زن را مثل ترکه متوفی وارث میبرد و همه گونه اختیاری نسبت باین زن داشت. اگر مادر خودش نبود میتواند او را بدون مهر عیال خود قرار دهد و میتواند او را بدیگران شوهر داده از مهریه اش استفاده کند و همچنین ممکن بود او را از شوهر کردن

ص: 73

Achantis -1

Osculum -2

Oseles -3

Morgengale -4

Gabon -5

Yaribas -6



ممانعت کند دیانت اسلام این میراث باطل و زناشوئی ناروا را لغو نمود یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرْتُوا النِّسَاءَ كَرِهًا <sup>(1)</sup>

## 8- ازدواج اجباری و قهری

این نحو زناشوئی هم بطوریکه از تعریف آن بر میآید از آثار ضعف و زبونی زن نسبت بمرء است اعم از اینکه ازدواج بصورت فروش یا اسارت دختر یا صورتهای دیگر درآمده باشد بینوائی و ناچیزی دختران و زنان در قرون متمادی آنها را مجبور کرده در انتخاب شوهر از رأی پدر یا ولی خود متابعت کرده و حتی بر خلاف میل و نظر خود تسلیم شوند، مظاهر مختلفه این اجبار و اضطراب در اعصار گذشته در بیشتر نقاط دنیا چه ملل متمدن و چه قبائل وحشی دیده میشود. در اقوام مختلفه آریائی ساکن اروپا در زمان ملوک الطوائفی دختران و زنان بایستی از پدر و ارباب (سنیور) و پادشاه برای شوهر کردن استجازه میکردند اغلب اتفاق میافتاد ارباب مزاجت با شوهری را که دختر و خانواده او در نظر گرفته بودند تصویب نمینمود و زن را مجبور میکرد بمرء بخصوصی که او انتخاب و تحمیل میکرد شوهر کند در مذهب یهود و اغلب قبائل غیر متمدن افریقا و آمریکا و آسیا و اقیانوسیه یکنوع ازدواج اجباری بنام لویرا <sup>(2)</sup> وجود داشته و دارد: باین ترتیب که مرد بناچار باید بیوه برادر متوفای خود را بزنی بگیرد چه متأهل باشد چه مجرد. تناسب سن در این زناشوئی هیچ رعایت نمیشود. تمایل زن و مرد هم در آن مداخله ندارد. ولی بعکس سایر انواع ازدواج اجباری اینجا بیشتر اجبار برای مرد است، معمولاً زن باین زناشوئی متمایل است زیرا اگر برادر شوهر او را نخواهد حیثیت اجتماعی او هتک خواهد شد- ولی مرد چه بخواهد و چه نخواهد چه مجرد باشد چه متأهل باید او را تزویج کند. در ایران قدیم چنانکه فصل ششم دیدیم در زواج ابدال زن یا دختر متوفائی که پسر از خود باقی نگذاشته بایستی با نزدیکترین خویشان پدری یا شوهری خود ازدواج کند در یونان قدیم هم نظیر این اجبار برای دختری که میخواست از ترکه پدر استفاده کند در ازدواج با خویشی که از پدر او ارث میبرده وجود داشته است در اغلب قبائل سرخ پوستان امریکا مثل بلاک فیتها <sup>(3)</sup> و از اژها <sup>(4)</sup> و شینها <sup>(5)</sup> و ژواها <sup>(6)</sup> و کواها <sup>(7)</sup> و کریزها <sup>(8)</sup> و کروها <sup>(9)</sup> و مینی تارپها <sup>(10)</sup> خواهرهای کوچکتر زن هر مردی قهراً و اجباراً عیال آن مرد محسوب میشده و نسبت بتمام اطفال آن مرد هر یک سمت مادری پیدا می کردند

ص: 74

1- ای گروه مؤمنان حلال نیست برای شما که زنان را بنام میراث بر خلاف میلشان بخود اختصاص دهید.

2- Lé virat

3- Black-Feet

4- Osages

5- Sheyennes

6- Jows

7- Kawes

8- Creas

9- Crows

10- Minitaris

این اجبار و اضطراب با بهبود وضع زن تدریجاً تخفیف پیدا کرده تا اخیراً که در قوانین ملل متمدن بصورت استشاره و قبول نصیحت در آمده است. قبلاً برای دختر موجودیتی قائل نبودند تارای او را در انتخاب شوهر بچیزی بشمارند. اصلاً دختر طرف معامله واقع نمیشد بلکه شیی مورد معامله بود که متعاملین (پدر او و داماد) روی او معامله میکردند. یکی از جهانگردان فرانسوی در چین پس از مطالعه کافی مینویسد که دختران حتی فرض هم نمیتوانند بکنند که در این معامله نظرشان استفسار شود متدرجاً زن طرف معامله تلقی شده و باید مستقلاً مزاجت با فلان مرد را میل کند مداخله والدین و اولیاء از این نظر است که چون آنها مسن تر و آزموده تراند و طبعاً بصلاح و سعادت دختر خود علاقه دارند بهتر این است که دختر با آنها در این امر خطیر مشاوره کند و از ایشان نصیحت بپذیرد. در قانون مدنی فرانسه سن قانونی برای کبر نسبت به پسر و دختر بیست و یک سال است، لکن فقط از لحاظ ازدواج برای دختر پانزده و برای پسر هجده سال کافی است. ازدواج در کمتر از این سن جز در موارد استثنائی آنها با اجازه شخص رئیس جمهور کشور فرانسه مقدر نیست. دختر و پسر که کمتر از بیست و یک سال دارند باید از ابوین و در غیاب آنها از جد خود تحصیل اجازه کنند - بدون رضایت آنها زناشوئی امکان ندارد از بیست و یک تا بیست و پنج سالگی در صورت عدم رضایت والدین بایستی بوسیله اظهار نامه رسمی موضوع ازدواج را باطلاع آنها رسانیده تقاضای موافقت کنند اگر پس از انقضای مدت کافی اجازه ندادند و دلیل موجهی هم بر رد این تقاضا نداشتند عقد واقع میشود

در قانون مدنی ایران هم سن قانونی پانزده و هجده سال است. در موارد استثنائی که مصالح خانوادگی ایجاب کند ممکن است دادگاه (محکمه) روی پیشنهاد دادستان (مدعی العموم) سن لازم را تا سیزده و پانزده سال تخفیف دهد. شوهر کردن دختر بین سن پانزده و هجده سال (که سن بلوغ قانونی برای کلیه معاملات است) موکول با اجازه ولی او است. بیش از سن هجده سال نکاح دختر باکره باز منوط با اجازه پدر یا جد پدری است - و اگر آنها بدون علت موجه اجازه ندهند، دختر میتواند با معرفی کامل مردی که میخواهد با او شوهر کند بدفتر ازدواج مراجعه و بوسیله دفتر مزبور مراتب را به ولی خود اطلاع دهد پس از پانزده روز از تاریخ اطلاع در صورتیکه ولی دختر مانع قانونی برای این ازدواج نتواند نشان بدهد نکاح واقع میشود. بنابراین امروزه مداخله والدین فقط جنبه شور و نصیحت دارد و در هر حال اگر هم اثر قطعی داشته باشد اثر منفی است: نمیتوانند دختر را مجبور کنند. بمردی که میل ندارد شوهر کند فقط ممکن است او را از ازدواج با مردی که صلاح نمیدانند منع نمایند.

امروزه در کلیه ملل متمدن چون امر ازدواج اساس تشکیل خانواده ها و وجود خانواده ها پایه و سازمان اجتماعی هر کشوری است. موضوع زناشوئی امر رسمی تلقی شده و کیفیت آن تحت نظارت و مراقبت قانون قرار گرفته است در تمدنهای قدیم دولت کم و بیش باین امر خطیر توجه مبذول میداشته . مثلاً مردان طبقه پائین نمیتوانسته اند با زنان طبقه بالاتر از خود ازدواج کنند. در کشور پرو (آمریکای جنوبی) در قرن شانزده - قبل از ورود اسپانیولیاها - دوره حکومت مقتدرانه سلاطین که انکا(1) نامیده میشدند ازدواج امر رسمی و عمومی بوده و جز با مداخله مقامات رسمی صورت پذیر نبوده است. سالی یکبار مردم پایتخت کوز کو(2) در مرکز ، و مردم شهرستانها در شهر خود جمع میشدند. در مرکز شخص انکا و در شهرستانها مأمورینی بنام کورا کا(3) دختران مستعد برای نکاح را با پسرانی که مهیای این کار بودند تزویج میکردند. سلطان- پرو به جوانانی که زن میگرفتند يك خانه برای سکونت و يك قطعه زمین برای زراعت میبخشید. در مغولستان زنای مردان متأهل مستلزم پرداخت جریمه از طرف مرد بوده و جریمه را از لحاظ جنبه عمومی جرم حکومت دریافت میداشته است و این خود نشانه بزرگی است از اینکه امر زناشوئی در نظر مغولها موضوع رسمی و مرتبط بمنافع عمومی جامعه بوده است .

## 10 - ازدواج خصوصی

بعکس آنچه در ملل متمدن ذکر شد، در بیشتر نقاط غیر متمدن و قبائل وحشی زناشوئی امر خصوصی و فردی است که بهیچوجه دولت و جامعه بآن نظری ندارند. قوانین خاصی برای طرز زناشوئی وضع نشده است، هر کس بر طبق مشتهیات و تمکن خود بشکل خاصی زن میگردد. طرز رفتار بازن بسته بحیثیت و تربیت خانوادگی طرفین و عواطف و احساسات مرد است . در همان ایامی که در کشور پرو دولت در امر ازدواج مداخله داشته در مکزیك مطلقاً باین امر توجه نمی کردند(4) انواع ناروائیهای مبتدل و بی آبرویی که در افریقا و اقیانوسیه در امر ازدواج رایج

ص: 76

## Inca -1

2-Cuzco لیما پایتخت جدید آنکشور است.

## 3-Curacas

4- کشور مکزیك واقع در امریکای شمالی بین اتازونی و گواتمالا مانند کشور پرو قبل از استعمار اسپانیولیاها از قرن 14 بعد دارای تمدن قابل توجهی بوده است. ساکنین آن قبائل ما یاس Mayas تولتك و آزتك Tolteques و Antequas از اقوام متمدن آن عصر بشمار میرفتند. مع الوصف امر ازدواج نزد آنها مطلقاً جنبه رسمی و عمومی نداشته است. مکزیك از 1810 تا 1820 با اسپانیا جنگید و ببرکت فداکاری دو نفر کشیش معروف و میهن دوست هیدالگو و مورلاس Morelas Hydalgo بالاخره بتحصیل آزادی و استقلال موفق شد جمهوری مکزیك در سال 1828 رسماً اعلام گردید

بوده است، مثل قرض و اجاره دادن زن و غیر آن، نتیجه بی توجهی جامعه و آزادی اشخاص در هوسرانی است. در مکزیك بعکس ازدواج، طلاق امر رسمی و مورد توجه دولت بوده، محکمه مخصوصی برای این کار وجود داشته که زن و شوهری که از هم ناراضی و مایل بتفریق بودند بآن مراجعه و دلایل خود را عرضه میکردند محکمه آنها را بسازگاری توصیه میکرد، اگر اصرار میورزیدند محکمه ساکت میماند نتیجه این سکوت اجازه طلاق بود. قانون و محکمه تصریح بطلاق نمیکرد، لکن صرف سکوت آنها بزن و شوهر اجازه میداد که از یکدیگر جدا شوند. در تبت ازدواج و طلاق هر دو جنبه شخصی و فردی داشتند، زن گرفتن و اولاد آوردن امری مشکل و خجالت آور و بهمین مناسبت خاص طبقه عادی ملت بوده است

## 11 - ازدواج تولیدی

در این قسم ازدواج منظور شوهر صرفاً تولید مثل و ایجاد نسل است، و زن منحصرأ از این نظر مورد توجه قرار میگیرد. در بیشتر قبائلی که در زناشوئی متوجه این منظورند مصداق واقعی فرزند فقط اولاد ذکور میباشد. زنی که پسر نیارد مانند زن عقیم تلقی میشود اساس این فکر از حکومت طبقاتی و لزوم وجود و بقای خانواده ها سرچشمه گرفته. در اغلب تمدنهای قدیم برای بقای خانواده ها که جز با وجود فرزندان ذکور صورت پذیر نبوده، تدابیر عجیبی اتخاذ مینمودند. در ایران قدیم «زواج ابدال» و تبنی از جمله تدابیری بوده که برای جبران این نقیصه طبیعی بکار میبستند

بطوریکه سابقاً دیدیم در رم و یونان و هند قدیم موضوع بقاء خانواده رنگ مذهبی بخود گرفته بود و وجود پسر برای اینکه اسلاف بسمت خدائی باقی بمانند لزوم داشته است. در مذهب برهما در صورتیکه فرزند نیارودن زن نتیجه ابتر بودن شوهر باشد اجازه داده شده مرد زن عقیم خود را بوسیله برادر خود آبستن کند. در هندوها اگر زن در مدت هشت سال متوالی سترون میماند، یا اولاد ذکور نمیآورد طلاق داده میشد باضافه اگر موجب سترونی نقص مزاجی مرد بود مرد حق داشت عیال خود را يك الی دو دفعه بوسیله برادر یا نزدیکترین خویشان خود آبستن کند(1) در چین سترونی زن از موجبات طلاق است. در یونان قدیم نیز چنان بوده، و بطوریکه در فصل مربوطه دیدیم، بنا بقول هرودوت، دو نفر از سلاطین اسپارتی زنان خود را باین اعتبار طلاق دادند

ص: 77

در کلمه و آشور نیز بر طبق قوانین هامورابی (1) که پانصد سال قبل از ظهور حضرت موسی (علیه السلام) تشریح شده اگر زن اولاد نمیآورد شوهر میتواند با پرداخت مهریه او را مطلقه سازد. مهریه زن مطلقه معمولاً يك من و برای زنان محترم سه من نقره بوده است. اگر زن میل داشت میتواند بدون انتظار وفاداری و توقع وظائف شوهری در خانه شوهر بماند. چنین مردی بر خلاف اصل کلی قانونی که تعدد زوجات را منع میکرد حق داشت زن دیگری بگیرد. لکن زن دوم در حکم معشوقه و اهمیت و حیثیت زن اصلی را فاقد بود و نیز ممکن بود زن سترون بنا بمیل خود کنیزی بشوهر تقدیم کند. چنانچه ساره هاجر را بشوهر خود ابراهیم (علیه السلام) اهدا نمود. در قانون هامورابی اگر کنیز اولاد میآورد فروختن او دیگر جازز نمیبود. «ماده 144 تا 146» (2)

## 12 - ازدواج موقت :

بطوریکه از کلمه موقت بر میآید بعضی از قوانین برای جلوگیری از فحشاء در جاهائیکه تعداد زنان بیش از مردان است یا موجبات دیگری وجود دارد تمایل طبیعی زن و مرد را بصورت مشروع و قانونی در آورده وصلتهای موقتی را اجازه داده اند. بدیهی است تنها منظور از این قسم ازدواج ارضاء شهوت بوده و بهیچ وجه نظری بتولید مثل ندارد، حتی میتوان گفت مفهوم این قسم زناشویی تاحدی با ایجاد نسل منافات دارد. دیانت اسلام این زناشویی را بنام «متعّه» تجویز کرده و مانند ازدواج دائم برای زن و مرد تکالیفی قرار داده و پس از انقضای مدت برای جلوگیری از اختلاط انساب عده قائل شده است. در یهودیان مراکش نیز این قبیل زناشویی منقطع از سه تا شش ماه وجود دارد.

## 13 - ازدواج دائم

در بعضی از شرایع و قوانین زناشویی را عقدی دائم، و انحلال ناپذیر تلقی نموده اند و نه

ص: 78

1- اولین متن تشریحی که فعلاً در دست میباشد قانون هامورابی است، که پنج قرن قبل از حضرت موسی تدوین شده. قبل از وضع این قانون زنان کلمه و آشور با فجیع ترین وضعی میزیسته اند. این قانون بزنان عصر خود خدمت کرده و اوضاع اجتماعی آنها را از هر حیث بهبودی داده است. قانون مزبور تا دویست سال قبل از میلاد مسیح در کلمه و بابل رواج داشته است. در عهد آشور هبانیال پادشاه نینوا که ده قرن پس از هامورابی حکومت میکرده نیز مجرا بوده است. این قانون که شامل 282 ماده است و 150 ماده آن بزبانهای زنده ترجمه شده متضمن احکام مدنی و جزائی است. ابتدای آن بمجازات رشوه شروع میشود و بعداً احوال و شرایط خدمتگزاران پادشاه را بیان کرده سپس احکام عائله و زواج و طلاق و مهر و ترکه و تبنی را شرح داده است. «ماده 128 تا 191». بین تاریخ تدوین قانون هامورابی و تاریخ ظهور حضرت موسی در سه نقطه متمدن دنیا نیز قوانینی برای تنظیم روابط زن و مرد و اساس خانوادهها وضع شده: در چین مقارن زمان هامورابی و در هندوستان در 11 قرن قبل از میلاد و در مصر در قرن معاصر هامورابی قوانین مزبور تدوین گردیده. قانون مصر مشتمل بر هشت کتاب و محلس در قصور فراعنه بوده است.

2- در شریعت اسلام هم فروش ام ولد جایز نیست

فقط از حیث مدت محدود نیست بلکه امکان تفریق هم در آن پیش بینی نشده است. اساس این نظر بر تعظیم و تکریم موقعیت این عقد که پایه تشکیل خانواده است قرار دارد. لکن انحصار ازدواج باین قسم از دو نظر عملی نیست: یکی از نظر عدم امکان طلاق و دیگر از نظر دوام مدت:

1) از لحاظ عدم امکان طلاق: چون برای زن و شوهری که اختلافات اخلاقی ادامه زندگانی را بین آنها عذاب طاقت فرسا و روح گذاری کرده است باید چاره ای اندیشید، در هر قانون لازم است موارد خاصی برای امکان طلاق پیش بینی شود چنانچه قوانین ملل مسیحی مذهب، با اینکه در مذهب مسیح تفریق وجود نداشته متدرجاً ناچار شدند، بر خلاف رأی صریح کلیسا طلاق را در موارد خاصی تجویز کنند.

2) از نظر دوام مدت: گرچه حیثیت اجتماعی زن مقتضی است که جز ازدواج دائم جاز نباشد و زن صرفاً آلت التذاذ تلقی نشود، لکن با توجه بتمایلات طبیعی زن و مرد، و موجباتی که ارتباط موقت بعضی از مردان و زنان را ایجاب میکند در صورتیکه زناشویی مشروع موقت وجود نداشته باشد، قهراً فحشاء و روابط نامشروع شیوع پیدا خواهد کرد، و این مطلب بدیهی است که رابطه نامشروع زن و مرد، که در عین حال موقت و هدفی جز ارضاء شهوت ندارد، چندین بار بموقعیت اخلاقی و اجتماعی زن بیشتر سکنه وارد میکند تا ازدواج مشروعی که همان تمایل و ارتباط موقت را صورت قانونی داده از لحاظ حقوق و وظائف طرفین و جلوگیری از اختلاط انساب تحت نظم و انضباط در آورد بلی در مدینه فاضله ای که اخلاق و انسانیت مانع تجاوز افراد از حدود مقررات فضیلت و شرف باشد البته بایستی زناشویی منحصراً صورت ازدواج دائم بخود بگیرد و همه میدانیم که وجود چنین مدینه فاضله ای جز در عالم خیال و توهم صورت پذیر نخواهد بود.

#### 14 - ازدواج آزمایشی :

این طرز زناشویی که فوق العاده بنظر عجیب میآید مثل سایر اقسام پست و مبتذل ازدواج از آثار تمدنی و انحطاط تمدن و اخلاق جامعه و حقارت و ناچیزی زن و بی توجهی دولت و ملت بامر ازدواج است. نمونه شاخص این طرز زناشویی تا چندی پیش در سیلان ( جنوب هندوستان ) دیده میشد مردم این سامان بعنوان آزمایش زن میگرفتند. پس از پانزده روز اگر زن مورد پسند مرد میشد ازدواج تثبیت وگرنه باطل میگردد. با در نظر گرفتن اینکه این اقوام مصداق خارجی زناشویی جز خرید و فروش دختران چیزی نبوده زن بایستی متاع وجود خود را با نهایت آسانی و ارزانی در دسترس خریدار میگذاشت تا او پس از مدتی آزمایش

اگر پسند کرد ابتیاع و گرنه زن باید خریدار دیگری برای خود پیدا نماید(1)

## 15 - ازدواج اشتراکی و خانوادگی:

در قبائل وحشی بطوریکه میدانیم کلیه عوامل تنزل اخلاقی وجود دارد. از طرفی منظور از زن گرفتن صرفاً التذاذ حیوانی و شهوت رانی است.

از طرف دیگر فقر و عدم کفایت مواد غذایی مردان را وادار میکند از زن گرفتن امساک نمایند اینست که در این قبیل اجتماعات انواع فساد اخلاق بنام زناشوئی دیده میشود. در سرخ پوستان آمریکا مخصوصاً قبائلی که تا پنجاه سال قبل در نواحی کالیفورنی سکونت داشتند زنی که هر یک از افراد خانواده میگرفت مورد استفاده کلیه مردان آن خانواده بود، حتی ارتباط او با مردان قبیله هم مانعی نداشته و حسد شوهر فقط وقتی تحریک میشد که زن خود را در قبیله دیگری میدید. در قبیله سینگاله(2) ساکن سیلان نیز زن متعلق به همه برادران و حتی پدر خانواده است. اساساً شخص ازدواج نمیکند بلکه خانواده زن. میگردد در تبت چنانچه ذکر شد ازدواج امری است مشکل و شرم آور افراد خانواده با یکدیگر تشریک سعی میکنند که از سنگینی این بار بکاهند. ارشد برادران یکزن برای همه برادران میگردد. اولاد این زواج متعلق به ارشد برادرها است در نپول(3) از نواحی هیمالیائی هند نیز برادران یک خانواده یک زن اشتراکی بقیمت 10 الی 12 رویه میخریدند و گاهگاهی او را اجاره میدادند اولاد این زناشوئی بترتیب سن و ارشدیت بین پدران تقسیم میشد

## 16 - ازدواج جمعی

این نوع زناشوئی هم از مظاهر پستی و تنزل اخلاقی و تربیتی اقوام جاهل بشمار میرود در شق بالا اشتراک چند مرد در استمتاع از یکزن ناشی از این فکر است که زن مانند کالائی خرید و فروش میشود بنا بر این اشتراک چند مرد در این امر مثل اشتراک آنها در استفاده از یک خانه است. در ازدواج جمعی عامل اساسی بی نظمی جامعه و لجام گسیختگی افراد در هوسرانی و ارضاء(4)

ص: 80

1- هر چند شیوع مدنیت در دنیا این طرز زناشوئی را در نقاط وحشی تا حدی منسوخ کرده و با بالا بردن موقعیت زن دیگر چنین اهانتی را بمقام او اجازه نمیدهد لکن متأسفانه در نقاط بسیار متمدن دنیا از قبیل فرانسه و اتازونی سوء استفاده از آزادی معاشرت زن و مرد و سوء تعبیر در معنای واقعی مدنیت موجب این شده که معاشرتهای آزمایشی بین دختر و پسر رواج گیرد. گرچه این معاشرت صورت زناشوئی ندارد مع الوصف عملاً همان روابطی که بین زن و شوهر باید وجود داشته باشد بین دختران و پسران یافت میشود. درست مانند زناشوئی آزمایشی سیلان پسران بنام اینکه برای ازدواج لازم است از خصوصیات و خلیات زوجه آینده خود آگاه شوند مدتی با آنها معاشرت و از ایشان استمتاع کرده و پس از ارضاء مشتیهات نفسانی از ازدواج سر باز زده و روابط خود را قطع میکنند

Cingalais -2

Nepaul -3

Né paul -4

مشتهیات نفسانی است. در جزیره هاوایی (1) تا چندی پیش چند برادر همه نسبت بزنهاى یکدیگر شوهر بوده اند. زنها هم بهمین ترتیب هر يك عیال یکایک برادران میشدند. در قبیله تودا های هندوستان (2) نیز زن نسبت بتمام برادران كوچك شوهر خود سمت زوجیت داشته باین ترتیب هر يك پس از بلوغ شوهر او میشدند و همچنین خواهران كوچك آن زن هم پس از رسیدن بسن بلوغ زن تمام برادران شوهر خود میگرددند. اولادی که از این ازدواج پیدا میشد بترتیب سن و ارشدیت هر يك بیکی از برادران تعلق میگرفت (3)

## 17 - ازدواج اختلاطی

گرچه چنانچه بارها ذکر شده اطلاق نام زناشویی بر این هرج و مرج و شهوت رانی نفرت آور از لحاظ حقوقی صحیح نیست، لکن چون در مقام شمردن انواع و اقسام مختلفه ازدواج و بلکه تجمع زن و مرد هستیم باید از این نوع تجمع هم که مدتی در قبائل وحشی بجای زناشویی شایع بوده و هنوز هم در برخی نقاط وجود دارد اسمی برده شود. مسلماً در اجتماعات اولیه بشری تجمع زن و مرد ناشی از حس احتیاج طبیعی و شهوی و بدون رعایت حجب و حیا و توقع اختصاص و وفاداری مانند تجمعات حیوانی بصورت اختلاط بوده، بعداً بتدریج در نتیجه ظهور عوامل مختلفه اشکال خاص ازدواجهای منظم و کنونی را پیدا کرده است. تا چندی قبل و بلکه هنوز هم در سکنه قدیمی هندوستان (قبائلی که بر اثر هجوم مردم آریائی نژاد بهندوستان از اماکن خود رانده شده و بیشتر بنقاط کوهستانی مخصوصاً هیمالیا پناه بردند و هنوز مذهب بودا و برهما در آنها نفوذ نکرده و عادات قدیمی خود را حفظ کرده اند) از آنجمله در قبیله سونتال (4) تمام دختران و پسران جوان موقع معینی از سال یکمرتبه و با هم عروسی میکنند، باین ترتیب که شش شبانه روز اختلاط مطلق بین زن و مرد حکمفرما است، بعداً هرزن و مردی که خواستند خود را بیکدیگر اختصاص میدهند (5). در مکزیك قدیم در قرن یازدهم میلادی فرقه ای بنام: ایکز و اینام (6) وجود داشته، با اینکه در آن عصر زنان از نظر حقارت بایستی دور از مردان میزیستند و جداگانه غذا میخوردند و میخفتند زنها و مردهائی که داخل این فرقه بودند بصورت اختلاط محض زندگی کرده زن و مرد باهم مشغول میخوارگی و مستی و انواع شهوت رانی بوده اند. در عین حال این عملیات نفرت آور رنگ مذهبی بخود گرفته تحت نظر خدایان انجام و قربانیهای بشری نیز برای تقدیس آن تقدیم میشده است (7). مورنهورت در کتاب مسافرت بجزایر اقیانوس کبیر جلد اول ص 484 تا 503 (8)

ص: 81

Havai -1

Todas -2

La Sociologie -3 چاپ سوم ص 352

Sountals -4

Dubois: peuples de l'Inde -5

Ixuinames -6

Louis Fales. Etudes His,et Philos. sur les civilisations, Tome 2, P. 298 -7

Morenhout: Voy aux iles du Grand Océ an. Tome 2, P. 484-503 -8



در مردم جزائر تائیتی و مارکیز(1) وجود انجمنی را بنام آرئوئیس(2) حکایت میکند. اعضاء این انجمن نیز تمایلات شهوی خود را صورت مذهبی داده و تحت نظر خدای اورو(3) پسر خداوند تا آروآ(4) خدای بزرگ مردم پولینزی انجام میدادند. قبول شدن در این انجمن بآسانی صورت پذیر نبوده، در وهله اول بایستی داوطلب پس از مدتی خدمتگزاری و ابراز صمیمیت و صداقت روز معینی در حضور همکاران خود اوراد و اذکار خاص مذهبی خوانده بقدری حرارت نشان بدهد که در پایان مجلس حالت جذبه و شوری در او تولید شود.

در مرحله دوم بایستی در حضور جمع با انجام تشریفات مخصوصی سوگند یاد کند که آنچه اولاد بیاورد بلافاصله تسلیم مرگ خواهد کرد. از این لحظه بعد این شخص رسماً بانجمن مقدس تعلق می یافت و میتوانست رقص و سرودهای مخصوص آنرا بیاموزد. ارتقاء بمقامات عالیه و نیل بریاست انجمن بستختی و پس از ابراز خلوص و فداکاری امکان پذیر بود اهمیت و شخصیت افراد انجمن بوسیله خال کوبی و تعداد خالهائی که بر بدن میکوبیدند تشخیص داده میشد. هدف و منظور نهائی این انجمن آزادی مطلق افراد در شهوت رانی بوده زن و مرد در حال اختلاط مطلق و بدون هیچگونه حیا و شرم و قید و حسدی با یکدیگر جمع میشده اند. بچه کشی از وظائف اولیه اعضاء فرقه چه زن و چه مرد بوده است. تمام زنان بین کلیه مردان مشترک بود و تجمع هر جفتی بیش از دو الی سه روز طول نمیکشیده است. هر زنی موظف بوده پس از وضع حمل بلافاصله بچه خود را خفه کند مع الوصف اگر نوزاد تا نیم ساعت زنده میماند زندگی او از خطر نجات یافته بود. برای اینکه زنی بتواند بچه خود را حفظ کنند بایستی قبل از زائیدن در میان جمعیت پدر خوانده ای برای کودک پیدا میکرد، لکن در این صورت مادر و پدر از جمعیت رانده و مردود و بنام اشخاص بچه دار خوانده میشدند. عضویت در این انجمن یکی از مفاخر مردم این نواحی شمرده میشد. کوک(5) سیاح انگلیسی یکی از اهالی تائیتی را به همراه خود بانگلستان برده بود. مرد مزبور ادعا میکرد که در شرف و حیثیت خود را از پادشاه انگلستان کمتر نمیداند زیرا عضو انجمن آرئوئیس میباشد.

#### 18 - ازدواج اقتراضی و معاوضه

این طرز زناشوئی هم از مظاهر بی عفتی و افراط در شهوترانی و بندگی هوی و هوس و از بقایای اختلاط اولیه است. قرض و معاوضه زن نه فقط سابقاً شیوع داشته بلکه هنوز هم در بعضی نقاط وجود دارد در قبائل وحشی جنوب آمریکا مثل بلاک فیتها(6) دو نفر دوست در یکشب زنهای خود را معاوضه میکنند. در گروئنلند اشخاص برای چند ماه زن خود را بدوستانشان وام میدهند

ص: 82

Taiti-Marquises -1

Aré ois -2

Oro -3

Taara -4

Cook -5

Black-feet -6

این عمل از بزرگترین فتوتها و گذشتهای اخلاقی شمرده شده و نهایت محبت و صمیمیت وام دهنده را نسبت بوام گیرنده نشان میدهد.

لکن وام گیرنده بایستی درست سر موقع معین زن قرضی را بشوهرش مسترد دارد. وحشیان افریقا و اقیانوسیه بطوریکه سابقاً دیدیم زنهای خود را بسفید پوستان و بیگانگان اجاره میدهند در تمدن قدیم یونان نیز این موضوع بیسابقه نبوده چنانچه ذکر شد سقراط حکیم عیال خود گرانتیپ را بدوستش آلسیبیاد خطیب قرض داد مادر دموستن خطیب معروف یونانی نیز همین نحو مورد معامله واقع شد. در روم قدیم هم کانتون (1) زن خود مرسیا (2) را برقیفش هورتن سیوس (3) قرض داد و پس از مرگ دوستش او را باز گرفت (4)

## 19 - ازدواج اسمی و تصنعی

در این قسم ازدواج شوهر فقط با اسم و عنوان زوجیت اکتفا میکند. رابطه و علقه واقعی زن و شوهری وجود ندارد. در جزیره هاوایی چون اولاد موظفند بحساب و نفع پدر کار کنند اشخاصی یافت میشوند که فقط ظاهراً و اسماً سمت شوهری دارند لیکن واقعاً و عملاً زن بمیل خود شوهر و جفت انتخاب میکند. اولادیکه از این زن متولد میشود پیدر اسمی خود تعلق میگیرد. در طائفه ردیها (5) پسر پنج ساله را زن بیست ساله میدهند شوهر واقعی پدر، عمویا دایه طفل. است. موالید این زواج بشوهر صغیر تعلق دارد بعداً وقتی شوهر بزرگ و بالغ میشود چون دیگر تناسب سنی بین او و زنش نیست او هم بنوبه خود برای پسر پنج شش ساله زن خود عیال میگیرد و عیناً آنچه نسبت با و انجام دادهاند تکرار میکند. در میر (روسیه) نیز تا چندی پیش پدر خانواده با اسم اولاد صغیر خود دختران جوانی را خواستگاری میکرد و تا رسیدن شوهر بسن بلوغ قائم مقام او میشد. زمان مارکوپولو سیاح معروف پرتغالی اهالی مغولستان بچه های مرده را با یکدیگر تزویج میکردند باین ترتیب که پس از اجرای مراسم لازم برای عقد اسناد متبادله را سوزانده خاکسترش را بوسیله باد بعالم ارواح میفرستادند تا در آن عالم بین آنها مواصلت رخ دهد نتیجه عملی این ازدواج تصنعی خویشاوند شدن دو خانواده بود که بدین وسیله صورت میگرفت.

## 20 ازدواج سه ربعی

در بعضی قبائل افریقا مخصوصاً در صحرا قرار ازدواج بین زن و شوهر این بوده که يك چهارم از عمر زناشویی را زن آزاد و مختار نفس خود میبشد و سه چهارم دیگر اختصاص بشوهر. دارد معمولاً این تقسیم روی مأخذ روز بوده باین ترتیب که هر چهار روز روز چهارم را زن میتواند

ص: 83

Caton -1

Mercia -2

Hortensius -3

La Sociologie -4 چاپ سوم ص 371

Reddies -5

با هر کسی که میل دارد بسر برد البته موالید این معاشرتهای آزاد نیز متعلق بیستر زناشوئی بوده است (الولد للفراش).

## 21 - ازدواج روزانه

در بعضی جزایر اقیانوسیه رابطه زناشوئی بین زوجین اختصاص بروز داشته شب یکدیگر را باین سمت نمیشناخته اند در استرالیا و تاسمانی زن و شوهر فقط روز با یکدیگر همبستر میشدند زیرا اولاً حقارت و ناچیزی زن با و اجازه نمیداد شب با شوهرش یکجا زندگی کرده با هم بخوابند و ثانیاً زنان بایستی شبها را در چادرهای قبیله رفته از مهمانها و مخصوصاً بیگانگان پذیرائی کنند

## 22 - ازدواج دوشیزه

در بعضی قبائل افریقا مخصوصاً نقاطی که دیانت اسلام نفوذ کرده در ازدواج بکارت زوجه شرط صحت زناشوئی است. نظر اساسی در لزوم این شرط رعایت عفت و تقوی بوده زیرا جز با حفظ بکارت پرهیزکاری و پاکدامنی دختری که هنوز شوهر نکرده باشد ثابت نمیشد چنانچه در کشور ایران هم مرسوم است، در قبائل مسلمان افریقا صبح زفاف زنان منسوب بداماد در حجله عروسی جمع شده با حضور کسان عروس آثار این موضوع را بدقت رسیدگی میکنند. در این طوائف فقدان بکارت موجب بطلان عقد یا حق فسخ برای شوهر است در اسلام فقدان بکارت بمراد اختیار فسخ نمیدهد زیرا ممکن است موجبات دیگری غیر از بی عفتی سبب ازاله بکارت شده باشد (مثل حرکات سخت ورزشی). در این مورد فقط مرد حق دارد مبلغ مهریه را تا حدیکه معمولاً در عرف محل برای زنان ثبیه مهر میکنند تقلیل دهد(1)

در جزیره روتوما (2) دخترانیکه بکارت خود را حفظ کرده اند صبح عروسی برای ابراز شرف و پاکدامنی چهره خود را برنگهای سرخ و سبز رنگ کرده بازینت کامل در معابر گردش میکنند. در یهودیان زنی که بعد از عروسی از طرف شوهر بفقدان بکارت متهم میشد بایستی سنگسار میگردد مگر اینکه پدر و مادرش میتوانستند بی اساسی اتهام را به پیرمردان قوم ثابت کنند. در قبائل افریقائی که در بالا گفته شد تدریجاً لزوم بکارت در دختران تا مدتی موجب این شد که اساساً ازدواج به دختران اختصاص یافت و زنان بیوه دیگر نمیتوانستند شوهر کنند

## 23 - ازدواج ثبیه

بعکس آنچه فوقاً گفته شد در بعضی نقاط زن بایستی قبل از ازدواج بکارتش ازاله شده باشد.

ص: 84

1- قانون مدنی ایران تصریحی در این باب نکرده بلکه بطور کلی فقدان هر شرطی را که در عقد ملحوظ شده باشد موجب اختیار فسخ

برای مرد میداند

Rotouma -2

در صحرای آفریقا بطوریکه در ازدواج ابتدایی ذکر شد دختران باید قبل از عروسی قیمت خود را بوسیله فحشاء تحصیل و بخانواده خود پردازند. در بعضی جزایر اقیانوسیه و قبائل بومی هندوستان دختران بایستی برای اینکه بتوانند شوهر کنند در پرستشگاه رفته برای ازاله بکارت مرتکب فحشا شوند

در کوآ (1) و پوند یجری (2) دختران به معبد ژاکرنو (3) می‌رفتند. در طائفه ساکالا و (4) ساکن مادا کاسکار معمولاً والدین، و در صورت مسامحه آنها خود دختران قبل از عروسی بوسیله مقتضی بکارت خود را زائل می‌کنند

در کامبوج (5) هند و چین رسم خاصی متداول و تا پنجاه سال قبل معمول بوده است بنام چین تان (6) در هر شهری در این کشور روز معین در هر سال والدین دختران خود را که بسن مقتضی برای زناشویی رسیده بودند در محل عمومی جمع می‌کردند. پس از آن رئیس روحانیون بودائی ها قبول می‌کرد که این دختران را مجاناً خریداری کند. بعداً آنها را با تشریفات مذهبی و ملی بخانه خود میبرد و بوسیله هم بستری بکارت آنها را ازاله و روز بعد با گرفتن تحف و هدایا آنها را بوالدینشان باز میفروخت. از این ببعد دختران میتوانستند شوهر کنند (7)

در مالابار هندوستان در عروسی رؤسا و اغنیاء سه شب اول عروسی اگر عروس باکره بود به روحانی بزرگ شهر اختصاص اختصاص داشت و پس از ازاله بکارت و انقضای سه شب روحانی مزبور در مقابل خدمتی که انجام داده پنجاه قطعه پول طلا- انعام گرفته زن را بشوهرش مسترد میداشت

24 - ازدواج تصرفی

در سرخ پوستان امریکا خریدن یکزن برای مالکیت او کافی نبوده بلکه شوهر میبایستی همیشه برای دفاع از زوجه خود مجهز و آماده باشد تا بتواند او را در تصرف خود نگاهدارد. اگر مرد قوی تری اراده می‌کرد زن کسی را از تصرف او خارج و زوجه خود سازد شوهر ضعیف بناچار تمکین می‌کرد عموماً مردانی که در تیراندازی مهارت نداشتند از داشتن زن زیبا و مورد پسند عاجز و عملاً ممنوع بودند. ریشه این مبارزه و تراحم بطوریکه در ابتدای فصل دیدیم در حیوانات مشاهده میشود که ماده مورد نزاع خود را تسلیم قوی ترین نر میکند در اعراب جاهلیت نیز نظیر این هجوم و دفاع برای اسیر کردن و ربودن زنان ضعفا وجود داشته. مبارزاتی هم که در قرون وسطی و اوائل قرون جدید در اروپا بنام دول دیده میشود اغلب بر سر عشق و ورزی با زنان و دنباله رسوم

ص: 85

Goa -1

Pondichery -2

jaggernaut -3

Sakkalave -4

Combodge -5

Tchin-Than -6

La Sociologie -7 چاپ دوم ص 353

و آداب و حشیاانه بوده است در رم قدیم هم بطوری که در فصل سوم دیدیم یکی از انواع رایج زناشوئی تصرف زن بوده است.

## 25 - ازدواج تطلیقی

در بعضی قبائل افریقا بقدری طلاق رایج و پسندیده است که قیمت و اهمیت زن بسته بتعداد شوهرانی است که داشته و دفعاتی که طلاق گرفته است بطوریکه میتوان گفت طلاق در نفس زناشوئی منظور شده وزن بایستی بفاصله خیلی زود تا چند هفته طلاق گرفته بدیگری شوهر . کند زن بیوه بنسبتی که بیشتر طلاق گرفته باشد زودتر و آسانتر شوهر پیدا میکند در صحرا بزنی که تغییر شوهر نداده است زنان و همکنان میگویند تو زن ناچیزی هستی زیرا بیش از یکمرد بتومیل نکرده و ترا نخواسته است. در مادا کاسکار عده زن مطلقه دوازده روز است. در حبشه نیز بحدی طلاق شایع است که یکی از جهانگردان زنی را دیده که هفت نفر از شوهران سابقش نزد او نشسته بوده اند .

## 26 - ازدواج استبدال

در بعضی طوائف جاهل مخصوصاً اعراب بدوی تجدید فراش و تبدیل زن کهنه بزنی نو بدون هیچگونه رعایتی از عیال قدیم و باوفا رایج و معمول بوده. برخلاف آنچه که در شق فوق ذکر شد در این قبائل طلاق دادن زن موجب هتک حرمت و حیثیت زن بوده، معمولاً زنی را طلاق میدادند که نالایق و ناقابل بود و زنان محترم و با حیثیت بایستی در حباله نکاح شوهر اولی میماندند . زنیکه طلاق داده میشد کمتر موفق میگردد دیگر شوهر پیدا کند مرگ زن و طلاق او یک مفهوم داشته است یکی از موجبات پیدایش قاعده لویرا تزویج اجباری زن برادر متوفی - همین نظریه و لزوم رعایت جانب زنی بوده که بخانواده متوفی ملحق شده است، در هر حال عربها نه فقط زن خود را بی گناه طلاق داده و تجدید فراش میکردند بلکه زن اولی خود را بدنام و بحدی با او بد رفتاری میکردند تا ناگزیر با بخشیدن مهر و بذل مال خود را از این رسوائی و بدبختی رهائی . بخشند. شوهر بوسیله مالیکه بدین ترتیب از زن خود اخذ مینمود زن تازه ای میگرفت . اسلام این تعدی و ستم را منع فرمود *وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَبْدَلَ زَوْجَ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدِيَهُنَّ فِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا* . - بد نام کردن زن بیگناه و مجبور کردن او ببذل مهر و مال را قذغن کرد *أَتَأْخُذُونَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا*.

## 27 - ازدواج شغار

این طرز ازدواج نیز از رسوم عرب جاهلیت بوده و پیغمبر اسلام (علیه السلام) با اعطای شخصیت و استقلال بزنان آن را منسوخ و ممنوع کرد و فرمود: *لا شغار فی الاسلام* . مشاغر عبارت بود از اینکه

مردی دختر یا خواهرش را بمردی تزویج میکرد مشروط باینکه آن مرد هم در عوض دختر یا خواهر خود را باو تزویج نماید. کیفیت مختصه این نکاح یکی این است که نکاح چنین زنی بدون مهر بوده و مهر هر يك استمتاعی بوده است که پدر یا برادرش از هم بستری زنی که در عوض او گرفته مینموده است. بنابر این قطع نظر از اینکه مهر جنبه مالی نداشته بجای اینکه بمنکوحه داده شود پدر یا برادرش از آن استفاده نمیکرده است. دیگر اینکه تزویج زن بدون رضا و کسب اجازه از او بعمل میآمده در حقیقت این زناشویی از شقوق ازدواج معاوضه بشمار میرود و موجب پیدایش و مجوز شیوع چنین تعدی و ستمگری بطوریکه در انواع گذشته ازدواج دیدیم ناچیزی و بی حیثیتی زن بوده که با ظهور دیانت اسلام در بیشتر نقاط دنیا خاتمه پذیرفت

از مجموع آنچه راجع بانواع مختلفه ازدواج و رسوم و آداب عجیب اقوام در این باب گفته شد حقارت و ناچیزی زن در اعصار گذشته مسلم و آنچه سابقاً در این خصوص گفتیم تأیید میشود. نادانی انسان بحدی بوده که این موجود ظریف و عنصر قابل تربیت را در قانون مذهبی بودا جنس شریری معرفی میکنند که در درون او برای فاسد ساختن مرد حس بخصوصی تعبیه شده است. مذهب مزبور بمردان قدغن کرده که در خانه با خواهر یا مادر یا دختر خود تنها نمانند. در شریعت بر هما دختر و زن باید در حیات و ممات چون سایه تابع مرد باشد. در هندوها مرد بیوه باید بزودی زن بگیرد لکن زن بیوه اگر شوهر کند این عمل احساسات عمومی را متأثر میسازد. در چین قدیم اگر در ایام نامزدی داماد میمرد عفت و آبرومندی مقتضی بود که دختری که نامزد عروسی بوده دیگر شوهر نکند، همچنین زن عقیف زنی بوده که بعد از مرگ شوهر خود کشتی کند. بهتر این بوده که زن بیوه در میدان عمومی شهر در محضر هزاران تماشاچی انتحار نماید. نام چنین زنی را در تابلو افتخارات قید میکردند در هندوستان زنان بایستی در مرگ شوهر، خود را با جسد مرده او میسوختند. این عادت بدو در بنگاله میان طبقه اشراف رایج و بعداً در عموم طبقات منتشر شد و از فسخ آن بیش از نیم قرن، نمیگذرد. در ایالت مارا تا دو نفر از امراء هند موقع وفات یکی هفده و دیگری سیزده زن داشت بیست و نه نفر از این زنان بینوا خود را تسلیم شعله آتش کردند یکنزد دیگر که حامله بود پس از وضع حمل برفقای خود ملحق شد.

در قبائل سلت (1) وقتی مرد میخواست از مشروع بودن ولادت نوزاد خود اطمینان پیدا کند کودک را در سبیدی گذاشته روی آب رها میکرد، اگر سبد روی آب میماند بچه مشروع و مادر محفوظ بود و اگر سبد در آب فرو میرفت بچه زیر آب خفه و مادر « خیانتکار » او کشته میشد

ص: 87

در کلد و آشور، پس از ظهور شریعت حامورابی و نجات زنان از وضع فجیع سابق مع الوصف اگر زن در خانه شوهر رعایت صرفه و اقتصاد را نمیکرد و موجب خانه خرابی شوهر میشد یا بدون اجازه شوهر میخواست بخانه پدری خود برگردد یا فتنه برپا میکرد مرد میتوانست او را بدون پرداخت مهریه از خانه اخراج یا او را مانند خادمه ای نگاهداشته زن دیگری اختیار کند. شوهر میتوانست در مقابل جرم اسراف و تبذیر زن خود را پس از اثبات در دادگاه در آب غرق کند. در مواردی که زن از شوهر خود بدادگاه شکایت میکرد اگر قاضی بزن حق میداد زن با گرفتن مهریه مطلقه میشد و اگر حق را بشوهر میداد زن بحکم دادگاه غرق میشد. قبل از قانون حامورابی زن مطلقاً حق نداشت بدادگاه متوسل شود. زنی که بشوهرش اظهار بی میلی میکرد فوراً غرق میشد

ظهور حضرت موسی و شریعت او هم زنان بنی اسرائیل را نتوانست از مذلت و سیاه روزی خلاص کند در یهود مثل اعراب جاهلیت تولد دختر برای ابوبین امری ننگین و شرم آور بود. مادری که دختر زائیده پانزده روز نجس بود و تا هفتاد روز بعد هم بایستی تطهیر کند. ولی این مدت در تولد پسر به هشت و سی و پنج روز تقلیل مییافت در ولادت پسر بیست واحد و در دختر ده واحد از پول آن روز صدقه میدادند زن مطیع محض شوهر بود. حق ازدواج با اولیاء دختر بود. طلاق فقط روی میل و هوس مرد بود اولاد اناث فروش میرفتند. عبادت زن نصف عبادت مرد ارزش داشت

در تورات در سفر تثیبه اصحاح 15 میگوید: وقتی که دختر عبرانی را از پدرش خریدی و شش سال بتو خدمت کرد در سال هفتم او را آزاد کن.

مسیحیت در اروپا وضع زن را بهبودی داد. عیسی (علیه السلام) در مذاکرات خود بین زن و مرد فرقی نمیگذاشت و همانطور که مردان را مخاطب قرار میداد با زنان هم صحبت میکرد لکن عزویت را بر تأهل برتری داد ازدواج بهمان صورت ناگواری که داشت باقی ماند تا ظهور اسلام بشرحی که دیدیم و در فصل آینده خواهیم دید بتمام مظالم و تعدیاتی که نسبت بزن روا میداشتند خاتمه داده در تعظیم موقع اجتماعی زن از هیچ تعلیم و اقدامی فروگذار نکرد.

شریعت اسلام این عقد خطیر اجتماعی را در انتها درجه اهمیت تلقی کرده و با توجه باینکه این امر پایه و اساس سازمان اجتماعی هر قوم شمرده میشود آنرا مورد نظر قرار داده و بنیانش را بر قواعد و اصول عقلی و اخلاقی استوار ساخته است.

اسلام بر خلاف مسیحیت که عزویت را بر تأهل برتری داده بحدی افراد امت خود را به زناشویی ترغیب و تشویق نموده که در اسلام هیچ امر اجتماعی مستحب تر و پسندیده تر از ازدواج و ایجاد نسل و ابقاء نوع نیست پیغمبر اسلام صلی الله علیه و اله در تشویق مردم بازدواج فرموده: **شَرَّ رَأْسِ مَوْتَاكُمُ الْعُرَابُ**، بدبخت ترین شما کسانی هستند که زن نگرفته بمانند و در حال تجرد بمیرند. البته کسیکه از سنت تغییر ناپذیر فطرت و ناموس عامیکه برای تکمیل نفوس وضع شده سر باز زند ناقص مانده و چون نیل به کمال خوشبختی است البته کسیکه ناقص باشد بدبخت است. در مقام تشویق و تمجید از تناسل و توالد فرموده: **تَنَاسَلُوا تَكْتُرُوا**. غایت و منظور اصلی از نکاح در نظر اسلام تناسل بوده باز پیغمبر صلی الله علیه و اله فرموده: **إِنِّي أَبْهِي بِكُمْ الْأُمَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَوْ بِالسِّقْطِ**، به کثرت افراد شما ای مسلمانان روز قیامت من به امتهای دیگر فخر و مباهات میکنم ولو به جنین های سقط شده باشد.

برای انجام ازدواج هیچ قید و شرطی که بتواند وقوع آنرا بتأخیر اندازد قائل نشده بر خلاف طلاق که از بس اجرای آن به قیود و شروط زیاد و مشکلی معلق شده انجام آن اغلب دچار تأخیر و گاهی در نتیجه تعویق اصلاً موجبات آن مرتفع و موضوع منتفی میشود. برای زناشویی هیچ شرط فوق العاده ای جز آنچه در همه عقود برای حفظ منافع طرفین معامله وضع شده است قائل نگردیده حتی بفقر و بیچیزان وعده کرده که اگر زناشویی کنند خداوند آنها را از فضل خود ثروتمند و بی نیاز خواهد ساخت: **إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ**.

این نوید و امید از اینجاست که زناشویی در نظر اسلام عبارت است از یگانگی و پیوندی که منظور و هدف آن تشریک سعی دو نفر انسانی است که از هر حیث همقدر و همدوش بوده و برای آسان ساختن مشکلات



استفاده از لذات مشروع زندگی، تربیت فرزندان و تقدیم ایشان بجامعه بیکدیگر متقابلاً کمک کرده مساعی خود را در محیط صفا و خلوص کامل و کانون صدق و وداد خالص دور از هر شائبه کدورت و پاك از هر آلائش دروئی و دورنگی مشترکاً بکار میبرند - بدیهی است نمره چنین مشارکت و تعاونی جز خیر و برکت و رفاه و ثروت نخواهد بود. باضافه نفس تأهل و عهده دار شدن امر معیشت عائله قوای عامله مرد را که در زمان تجرد و لاقیدی بحال رکود و خمود مانده بود بیدار و فعالیت او را چندین بار شدیدتر مینماید. اغلب دیده شده جوانان بوالهوس و هرزه گرد که هم در تولید ثروت کمتر صرف قوه میکنند و هم در مصارف زندگی رعایت اقتصاد و صرفه جوئی را نمینمایند پس از ازدواج و قبول سمت مدیریت عائله از هر دو جهت تغییر مشی داده فعالتر و مقتصدتر میشوند.

اسلام برای اینکه بنیان اجتماعی اقوام مسلمان را تحکیم و تشکیل خانواده های امت خود را بر پایه و اساس منظم و محکمی مستقر نماید بدو افحشاء و اختلاط نامشروع را که موجب فساد غریزه تناسلی و تمایل جنسی و سبب اختلاط انساب و اماته احساسات و عواطف مهر آمیز بود تحریم کرده شدت از آن جلوگیری نمود. سپس نکاح را ترویج و بوسائل و عناوین مختلفه مسلمانان را بر آن تحریض نمود. لکن برای نیل باین مقصود بزرگ و هدف عالی بایستی در عین حال زناشوئی را از وضع قبیح و شرم آوری که داشت خارج ساخته بصورتیکه در خور جامعه آدمیان و مردم روشن رأی باشد در آورد. از این روی بود که اسلام در این امر خطیر چند نکته اساسی را با دقت تمام مورد نظر قرار داده است:

#### 1 - تعریف ازدواج

چنانچه قبلاً گفتیم اسلام بر دیباچه کتاب زناشوئی سرلوحه ای از مهر و محبت نگاشته طرفین این معامله مهم اجتماعی را دو دل رؤف و دو قلب مهربان قرار داده آفرینش زن و مرد را یکسان و از خمیره واحدی اعلام کرده آب و گل آفرینش حواری از پهلوی آدم دانسته و بین این دو عنصر همقدر و همسنگ پیوندی که از کمال خلوص و صفا حاکی است واقع ساخته است. « وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً » . آفرینش زن و مرد از گوهر واحدی است بنا بر این هیچیک را بر دیگری مزیتی نیست. زن را از پهلوی مرد آفریده نه از سر او، تا بر مرد تسلط نیابد و نه از پای او، تا حیثیت و موقعیتش لگد مال پای مرد نشود. از پهلوی مرد آفرید که همدوش و همدم مرد و قرین قلب و همراز دل او باشد. مایه ایجاد علقه زوجیت مهر و رحمت طرفین است. هیچیک از شرایع و قوانین سابق و لاحق چنین تعریفی برای ازدواج نکرده اند. امروز که علم الاجتماع در معارف و معالمانیت مقام بلندی

را احراز کرده و علمای این فن به کشف اسرار در این علم موفق شده اند میتوان به اهمیت این تعریف اخلاقی و اجتماعی که سیزده قرن پیش در دنیای جاهل و بربری تقریر شده پی برد: « وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً ». امروزه که فرهنگ و اطلاعات بشری بهیچوجه با سیزده قرن قبل که دنیای آباد آن عصر - ایران و روم - گرفتار اوهام و خرافات بوده قابل قیاس نیست. امروزه که انسان بر هزاران رمز از اسرار طبیعت آگاه شده و قوای مادی و معنوی جهان را تحت سیطره و نفوذ خود قرار داده و بر عناصر اولیه طبیعت حکمفرمائی میکند باین نکته دقیق راه یافته که محور بقاء عالم حب است. حب - همان قوه بیحد و منتهائی است که در تمام موجودات جاندار و بیجان بنام جاذبیت خوانده شده و بقاء آنها را تأمین کرده است. جذبۀ آفتاب زمین را معلق در فضا نگاهداشته سایر ستارگان هم نسبت بیکدیگر جاذب و مجذوبند. در تمام مراتب عالم هستی این تجاذب و تعاشق دیده میشود، منتها اسلوب و کیفیتش متفاوت است. جاذبیت بین پدر و مادر و فرزند و سایر خویشان به حب، و بین زن و مرد به عشق، و بین دوستان و یاران به و داد و صداقت، و بین عناصر مادی به الفت شیمیائی و بین اجرام سماوی به جاذبیت تعبیر میشود کیفیت تأثیر این قوه در مبادی و مظاهر حیوة فوق فهم انسان است. با فقدان کیمیای حب عالم مجتمع بشری و حیوانی و نباتی و جمادی و اجرام سماوی از هم میپاشند.

## انواع حب

حب بشری بر سه نوع است:

- 1) حب جنسی تناسلی بین نرو ماده «عشق» .
  - 2) حب همخونی که سه درجه دارد: - الف - بین ابوبین و فرزند و برادران و سایر خویشان نزدیک . - ب - و دادو دوستی بین دوستان و رفقا - ج - میهن دوستی بین افراد یک جامعه و میهنشان و علاقه نسبت بآنچه که متعلق به ملیت خود میدانند.
  - 3) حب عقلی : که عبارت است از حب و علاقه انسان بهر چیز زیبا و سودمندی
- مایه و مادر تمام انواع حب خود خواهی و حب ذات است که در جای خود یگانه محور بقاء و هستی باید شمرده شود . آنچه که فعلاً لازم است در این فصل از آن گفتگو کنیم نوع اول - حب جنسی است .
- حب جنسی که در لغت شعر به عشق تعبیر میشود غریزه ای است که در تمام موجودات زنده خاصه طبقات برجسته آنها بودیعت گذاشته شده است وجود این غریزه مایه بقاء نوع و فقدان آن موجب انقراض نوع است. رشد و تقویت این غریزه تابع سنت انتخاب طبیعی است.

سنت مزبور از جمله سنن تغییر ناپذیر طبیعت بشمار میرود. روی اصل تنازع بقاء کلیه موجودات در صحنه نبرد گیتی مشغول مبارزه و تنازعند حب ذات موجب ایجاد و ادامه این کشمکش شده و تا هست این نبرد ادامه دارد. نتیجه این مبارزه اینست که طبیعت موجودی را که صالحتر و کاملتر است باقی گذاشته آنهایی را که ناقص و غیر صالحند بزوال محکوم مینماید برای اجرای سنت بقای اصلح ناموس دیگری لازم میشود و آن ناموس انتخاب طبیعی است طبیعت نوع قوی و صالح برای بقاء را خود انتخاب و برای اینکه صلاحیت بقاء پیدا کند آنرا بوسائلی که برای دفاع ضرورت دارد و برای بقاء لازم است مجهز مینماید. از جمله وسائل ضروری برای بقاء تقویت غریزه تناسلی و تمایل جنسی است. اینست که تقویت این غریزه تابع سنت انتخاب طبیعی است. در قومیکه صالح برای بقاء نیست این غریزه بحال افراط یا تقریط - شره یا خمود - گذاشته میشود. از هدفهای عالیه انبیاء و مصلحین اجتماعی اینست که این غریزه طبیعی را تعدیل و بقاء قوم را تضمین کنند.

در هر حال عشق از سایر انواع حب قوی تر و در حیات بشری از فعالترین عوامل حیوانی محسوب است. این غریزه جنسی را در حیوان شهوت و در انسان عشق مینامیم. تفاوت این دو تعبیر از اینجا است که در حیوان روی غریزه تناسلی و برای ارضاء این حاجت طبیعی هر نر و ماده که بیکدیگر دسترس یافتند بهم میل میکنند و هیچگونه انتخابی در کار نیست، لکن در انسان اینطور نیست بلکه زن و مرد معینی بیکدیگر عشق میورزند خاصیت ممیزه عشق این است که مجنون جز لیلی نمیخواهد و جز با وصال او عاطفه فطری خود را ارضاء نمیتواند کرد. پس شهوت غریزه عمومی و عشق عاطفه منتخب و ممتاز است.

در بدو امر لزوم بقاء نوع در طبیعت موجب ظهور حب در بشر و موجودات جاندار شده پس مبداء و مصدر حب بقاء نوع است ولی در عین حال نزدیک شدن نر به ماده در حیوان و حتی انسان با اشعار بتأثیر این غریزه در استمرار حیوة نوع نیست بلکه این تمایل فقط برای ارضاء شهوت و دفع الم و استلذاذ است. حتی اغلب مردان از توالد جلوگیری میکنند. اینست که طبیعت چون بقاء نوع نظر داشته این غریزه فطری را در انسان و حیوان ابداع و آنرا با لذتی فوق سایر لذات مادی مقرون کرده است تا بالنتیجه بقاء نوع تامین گردد. لکن پس از اینکه حب در انسان بمقام عشق ترقی کرد عشق علت بقاء نوع میشود زیرا تمایل مرد بزنی در درجه اول روی عاطفه روحی و عشق بجمال بوده و در درجه دوم این تمایل منجر بتجمع زن و مرد و بکار بردن غریزه تناسلی میگردد

عشق سه ضلع دارد دو طرف و يك قوه که موجب اتحاد طرفین میشود، طرفین عشق زن و مردند. قوه ای که آنها را متحد میسازد الفت نامیده میشود، بنابراین میتوان عشق را به آب تشبیه نمود که از هیدروژن و اکسیژن و قوه الفت شیمیائی ترکیب یافته است.

جوهر عشق از عوامل مختلفی یافته است که ذیلاً بتشریح آنها میپردازیم:

#### الف) غریزه تناسلی

این غریزه قوی ترین عناصر حب است و در همه حیوانات دانی و عالی و انسان وجود دارد در صورتیکه بقیه عناصر کم و بیش در بعضی از حیوانات یافت نمیشود. این غریزه در قوت و تأثیر چنانچه قبلاً گفتیم از گرسنگی کم نیست با این تفاوت که این يك کافل حیات نوع در آینده، و آن يك ضامن حیات فرد در حال حاضر است، در صورت مساعدت فصل و محیط و فقدان موانع در تمام موجودات زنده نو ماده طبعاً بیکدیگر تمایل دارند در انسان هم زن و مرد بطرف هم میگردانند همانطور که بالفطره بطرف تحصیل روزی کشیده میشوند،

#### ب) اعجاب بجمال

چنانچه قبلاً گفتیم حب جنسی در انسان تعبیر به عشق و در حیوان شهوت نامیده میشود: تفاوت اینجا است که انسان تشخیص تناسب و جمال داده بان عشق میورزد، بنا بر این سنت انتخاب طبیعی در آن راه دارد. حب جنسی پس از آنکه تلطیف شد و بپایه عشق رسید حب روحی نامیده میشود و چنانچه این حب انسان و حیوان را در مقام تمایل جنسی از هم امتیاز میگذارد مقیاس مدنیت و رشد عواطف و احساسات اقوام بشری نیز بلندی و پستی سطح این حب و کمیت و کیفیت آن میباشد. حب در اقوام بدوی اغلب از غریزه تناسلی تجاوز نمیکند بعکس اقوام متمدن باقطع نظر از غریزه تناسلی نفس جمال را بالاستقلال مورد توجه قرار میدهند. تأثیر جمال و حب روحی در انسان مدنی بحدی شدید است که حتی گاهی غریزه تناسلی را تحت الشعاع قرار داده برای خود استقلال و شخصیت کامل تحصیل نموده است.

البته رشد این عاطفه در انسان نتیجه تطور مدنیت و حد نمو آن تابع حدود تمدن و تنور ملل است زیرا نتایج اجتماعی و اخلاقی این تلطیف با حیثیت و موقعیت اجتماعی زنان و وجود فضیلت اخلاقی و ادبی در مردان تماس مستقیم دارد بدیهی است زنیکه از لحاظ جمال و تناسب مورد مهر و علاقه قرار گرفت دیگر ممکن نیست بحالت اسارت و ضعف و زبونی زندگی کند و از حقوق اجتماعی و مدنی محروم باشد، مردانیکه تشخیص ظرافت در زن میدهند نمیتوانند این موجودات ظریف را احترام نکنند. از طرف دیگر چون حب جمال، سنت انتخاب و اختیار جنسی

را تقویت مینماید و مردان زنهائیرا انتخاب میکنند که زیبا و عفیف و امین باشند تا بتوانند مورد علاقه قرار گرفته در عین حال به عشق آنها خیانت نکنند در مقابل زنان هم مردانی را میپسندند که که نیرومند بوده بتوانند از آنها حمایت کنند شریف و جوانمرد بوده بحقوق آنها تعدی و ستم روا ندارند، غیور و آبرو دوست بوده حیثیت و عرض آنها را محافظت نمایند؛ اینست که میتوان گفت حب جمال و سنت انتخاب سبب شده که فضائل اخلاقی در انسان بوجود آید و وجود فضیلت و شرف خلقی موجب بالارفتن سطح مدنیت اقوام شده است لکن از نظر دیگر صحیح است بگوئیم تحول مدنیت که معلول عوامل دیگری است نیز در انسان ظرافت فکر آورده و در نتیجه سبب شده است که حب غریزی بمقام عشق و حب جمال ترقی کند پس باین نتیجه میرسیم که کیفیت حب در افراد هر قوم با وضعیت اخلاقی و اجتماعی آنها ارتباط دارد و هر يك در دیگری متقابلاً تأثیر می نماید

جمال چیست ؟

جمال عبارت است از ملائمت و تناسبی که بین بصر و مبصر - نفس و شیی یا شخص مورد توجه - وجود دارد منبع این ملائمت و مناسبت همیشه در چشم بیننده است از اینجا است که گاه میشود صورت بخصوصی در چشم کسی جمیل مینماید که دیگران مطلقاً جمالی در او نمیینند.

اگر بر دیده مجنون نشینی \*\*\* بغیر از خوبی لیلی نبینی

گفت لیلی را خلیفه کان توئی \*\*\* کز تو مجنون شد پریشان و غوی

از دگر خوبان تو افزون نیستی \*\*\* گفت خامش چون تو مجنون نیستی

این تلائم از تکرار و مزاولت اعمال عصبی حادث میشود و انس و عادت در تشخیص جمال سهم مهمی دارد انسان در اولین مرتبه ای که عاطفه مهر در خود احساس میکند شکل و هیئتی که بجهتی از جهات بنظرش زیبا رسید آنرا ملائک و مأخذ جمال مینداند و بعداً روی این انس و عادت زشت و زیبا را از هم تشخیص میدهد . اینست که وحشیان و سیاه پوستان در موقع زینت حلقه بزرگ چوبی یا آهنی در بینی و لب خود فرو برده و از تماشای آن لذت میبرند و نیز علت اینکه انسان از موسیقی اقوام اجنبی محظوظ نمیشود همان فقدان انس و عادت است . در هر حال هر کس در حب جمال طالب مثل -اعلی یا نمونه کاملی است که در نفس خود تصویر میکند -

تصویر نمونه کامل باین ترتیب است که انسان با مشاهده چهره هائی که در اطراف خود میبیند در هر يك جهت خاصی از زیبایی صوری یا اخلاقی را مورد نظر قرار داده از تصویر ترکیب همه آن جهات نمونه کاملی در متخیله خود ترتیب داده همیشه آنرا در عالم تحقق و واقع جستجو

مینمایید. منتها ائتلاف تصورات و تداعی معانی کار را آسان کرده موجب این میشود که انسان با جستن یکی دو فضیلت وجهه زیبایی در یکفر فرض میکند که کلیه فضائلی را که در اشباه او جدا جدا دیده در او جمع است- آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری. البته عقل مانع این قبیل فرضیات و همیه است لکن غلبه حب جنسی و غریزه تناسلی بحدی بقوت این فرضیه کمک میکند که تمام استدلالات عقلی بلااثر میماند

آنچه او باشد مراقب عقل بود \*\*\*عقل را سودای لیلی در ربود

### ج) تعطف

عواطف مهر آمیز نیز از عناصر تشکیل دهنده حب شمرده میشود. در حیوانات و حب حیوانی ابراز این عاطفه مختص بموقع مزاجت و ایام حضانت و پرورش خرد سالان است. لکن در انسان در تمام ایام حب و کلیه موارد عواطف مزبور آثار بارزی دارد. عطف متعاشقین را بهم جذب میکند. عاشق در سعادت و بدبختی معشوق خوشوقت و متأثر و در هر حال با او همحال است. در تحصیل مال و کسب شهرت برای خوش آمدن به معشوق میکوشد میل دارد بصفتیکه معشوق را خوش میآید متصف. گردد برای رفع الم و سختی از معشوق صمیمانه کوشش میکند.

### د) فضیلت اخلاقی

بزرگترین عوامل حب روحی فضیلت خلقی است. اگر فضائل اخلاقی نبود عشق انسانی با شهوت بهیمی بهیچ روی تفاوتی نداشت. فضیلت روز اول در دامان حب تربیت شده. شروع انسان به ممارست در فضائل اخلاقی، از قبیل صدق و عدل و رحمت و ادب و ذوق، از روزی شروع شد که احساس کرد این ملکات بمعشوق او خوش میآید. اولین فضیلتی که در انسان ظهور کرد فضائل خلقی او نسبت بمحبوب بود. ممارست آنها را در او بصورت ملکه در آورد که با خویشان و دوستان و همکیشان و هم میهنان هم بکار برد. «الحب ربانی و علمنی الآدب»، عاشق میکوشد بمعشوق نشان دهد که جامع هر گونه فضیلت است ارادل و فرومایگان کمتر عشق بمعنای حقیقی عشق پیدا میکنند. اغلب گرفتار شهوت بهیمی هستند. اگر عشق ورزیدند یا مزاجت کردند اکثراً اخلاقشان تهذیب میشود. پس میتوان گفت حب معلم اخلاق و مطهر انسان است.

### ه) فداکاری

از خود گذشتگی نیز از آثار و عوامل حب روحی است. در شهوت بهیمی اثری از این گذشت و خود شکنی یافت نمیشود اگر هم نمونه ای از آن دیده شود در مقام تحلیل عقلی برگشت آن بخود خواهی و خود پرستی است لکن در حب روحی - عشق - فداکاری مظاهر زیادی دارد.

گاهی از حب ذات هم تجاوز میکند. عاشق در مقابل التذاذ محبوب از لذت و منفعت خود میگذرد. حتی ممکن است فداکاری بگذشت از حیات هم برسد - مادر برای نجات فرزند خود از خطر حاضر است خود را تسلیم مرگ کند زن هستی خود را فروخته برای نجات شوهر محبوب از عسرت در دسترس او میگذارد - تا صبح بر بالین همسر بیمارش بیدار مانده از او پرستاری مینماید؛ این است که باز میتوان گفت حب موجب فضیلت اخلاقی است و فداکاری هم از مظاهر بر جسته شرف و کرامت اخلاق بشمار میرود.

و) احترام

چون عاشق تمام مظاهر خیر و زیبایی، مجد و شرف و جمال را در معشوق خود فرض میکند او را از خود بزرگتر و شریفتر میداند و از این رو او را پرستش و لاقبل احترام مینماید. از این جا است که زن و شوهر چون نسبت بهم دارای محبت جاویدند همواره یکدیگر را احترام میکنند. احترام از آثار لازم دوستی است.

با توجه بآنچه فوقاً ذکر شد اهمیت و تأثیر این عامل قوی پنجه در نظام عالم وجود خاصه اجتماعات بشری معلوم میشود اصولاً علت اینکه میگویند انسان بر خلاف حیوانات طبعاً اجتماعی و مدنی آفریده شده و هیچ فردی از آن نمیتواند بدون اعانت و کمک دیگران زندگی کرده تمام احتیاجات خود را رفع کند اینست که عواطف مهر و محبت در انسان بیش از همه حیوانات یافت میشود. کودک انسانی قبل از رسیدن بسن بلوغ از محبت و کمک والدین بی نیاز نیست و دوره کودکی او هم خیلی طول میکشد برخلاف خردسالان حیوانات که پس از اندک مدتی از مساعدت پدر و مادر مستغنی شده مستقلاً زندگی میکنند. علت این تفاوت عاطفه پدر و مادر نسبت بکودک است که تا مدت مدیدی قوای خود را صرف پرستاری و نگهداری از کودک میکنند. تصور نشود که در حیوانات چون مدت کودکی و نیازمندی بکمک پدر و مادر کوتاه است کمتر فرصت ابراز عاطفه پیدا میشود و بعکس طول مدت نیازمندی و شدت آن در انسان موجب بروز عواطف مهر انگیز والدین میشود. نه اینطور نیست بلکه در حیوانات کمیاب بودن عواطف والدین طبیعت را بر آن داشته که پس از مدت کوتاهی نوزادان را بوسائلی که برای دفاع و بقاء لازم است مجهز نموده آنها را بزنگی استقلالی قادر نماید. بعکس در انسان وجود عواطف شدید در پدر و مادر با طولانی شدن دوره طفولیت و کیفیت نیازمندی کودک بمساعدت آنها ملازمه دارد. بدین جهت انسان طبعاً اجتماعی شده حس تعاون در او نمو میکند همین طور محبت زن و شوهر نسبت بیکدیگر موجب تعاون و زندگی اجتماعی آنها میشود.

ص: 96

جای تردید نیست که پیدایش خانواده و بقای آن تابع محبت زن و شوهر بیکدیگر و مهر آنها نسبت باولاد است و نیز پایه تشکیل اجتماعات وجود خانوادهها است. حیوانات جز از نظر شهوت و ارضاء این حس بیکدیگر نزدیک نمیشوند و بلافاصله پس از رفع این حاجت از هم جدا میگردند. بچه ها هم از همان روزهای اول باید حوائج خود را رفع و بتحصیل روزی پردازند. بدین جهت زندگی اجتماعی در آنها مورد ندارد. لکن افراد انسان قطع نظر از شهوت روی عاطفه مهر و محبت بیکدیگر نزدیک شده اولاد خود را نگهداری میکنند. پس مایه تقویت اساس اجتماع محبت است

ادیان و مذاهب وقتی رشد میکنند و در برابر حوادث و تحولات زمان پایدار میمانند که قوانین وضعی خود را بر طبق سنن تغییر ناپذیر طبیعت تدوین و تنظیم کرده باشند شریعت اسلام بزرگترین دینی است که در یکایک قواعد و مقررات خود رعایت نوامیس و اصول لا یتغیر آفرینش را کرده و همه جا قوانین وضعی خود را با سنن طبیعی و فطری خلقت همعنان و همدوش ساخته است.

دیانت اسلام اساس مجتمع اسلامی را روی خانواده و پایه تشکیل خانواده را روی مهر و رحمت قرارداد ضرب المثل معروفی بین اروپائیان شایع است که ارزش مهر و محبت بین زن و شوهر را نشان میدهد: « وای بزنی که درس محبت را از غیر از شوهرش بیاموزد - زنیکه با نداشتن محبت بمردی شوهر کند نصف مسافت فساد اخلاق را پیموده است» تعریفی که اسلام از زناشوئی کرده واقعاً شایسته دقت و توجه است. این تعریف بر تمام رموز و مسائلی که علم و تمدن بر انسان متمدن امروزی کشف کرده مشتمل است. لزوم وجود رابطه مهر و محبت بین زن و شوهر از آزادی آنها در انتخاب همسر حکایت میکند چگونه ممکن است مردی بزنی که ندیده و نشناخته است محبت داشته باشد و بالعکس؟ این تعبیر: جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً - آزادی مطلق طرفین عقد را در انتخاب یکدیگر نشان میدهد بطوریکه بعداً خواهیم دید هیچ زناشوئی در شریعت اسلام صحیح و مشروع نیست جز اینکه طرفین عقد بتمام خصوصیات مادی و معنوی یکدیگر که در هویت آنها مؤثر است واقف باشند

## 2 - حقوق زوجین

اولین اصلاحی که اسلام در این باره کرده این بود که علی رغم کلیه قوانین و عادات جاریه عصر خود زن را با عطاى شخصیت و استقلال اراده مفتخر داشت. دختران مسلمان در قرن هفت میلادی از اختیار و آزادی که دختران اروپائی تا قرن شانزده میلادی از آن محروم بودند بهره مند گردیدند. دختر مسلمان حق دارد از قبول شوهر یکه میخواهند بر او تحمیل کنند سرباز زند



و نیز حق دارد با وجود عدم رضایت والدین با هر مردیکه بخواهد مزاجت نماید فقط باید موضوع ازدواج را بولی خود اعلام نماید تا اگر ولی دختر دلیل موجهی بر رد این مزاجت نداشته باشد حاکم عقد ازدواج را واقع سازد. عقدی که در زمان کودکی دختر از طرف پدر ولایتاً واقع شود وقتی صحیح و نافذ است که دختر پس از رسیدن بسن رشد و بلوغ رضای خود را اعلام دارد وقتیکه جذام انصاری دختر خود را بدون رضای او بشخصی عقد کرده بود پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و اله) حکم بر بطلان نکاح فرمود و دختر روی میل خود به آبی لبابه بن عبدالمنذر شوهر کرد. خلیفه ثانی مردی را که با حنا بستن ریش میخواست پیری خود را از نامزدش پنهان سازد بعلت این اغفال تعزیر نمود

بعد از وقوع ازدواج بشوهر حق داده از عیال خود اطاعت، صمیمیت، خلوص، وحدت منفعت و تشریک سعی توقع داشته باشد بزن حق داده با ابراز صمیمیت و وفاداری از شوهر خود اظهار مهر و علاقه، توحید منافع و تکفل معیشت انتظار. ببرد پیغمبر اسلام فرموده: بر عهده زن است که از شوهر تبعیت و نسبت با او ابراز خلوص کند کسی را که شوهر راضی نیست بدون اجازه او در خانه اش نپذیرد و بر شوهر است که نسبت بعیال خود مهر ورزد و بر روی او صیحه نزند.

در تربیت و تعلیم حق و وظیفه زن و مرد را طوری بر اساس تساوی بنا نهاده که نه فقط زن حق دارد مقداری از وقت خود را ولو بدون رضایت شوهر صرف آموختن معارف و معارف نماید بلکه بتواند از شوهر خود بخواهد که بوسائل ممکنه او را تعلیم دهد. این نکته قابل توجه است که با آنکه در کلیه امور زندگی تبعیت زن از مرد و تحصیل رضای شوهر برای زن لازم است در امر تعلیم و آموختن رضایت شوهر لازم نیست و زن میتواند علیرغم شوهر باین امر مبادرت ورزد.

مجملاً اسلام حقوق طرفین را بر پایه مساوات قرار داده وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ وَعَاشِرُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ. در موارد اختلاف بین ابویین حق تربیت کودکان را بپدر داده و در عین حال حق حضانت آنها را در سنین اولیه طفولیت (پسر تا دو سال و دختر تا هفت سال) بمادر واگذاشته زیرا از لحاظ ناموس فطرت پدر را در ایجاد طفل سهمی بزرگتر و بیشتر است أَلَوْلَا دُسُرُ آبِيهِ. و از نظر توانائی و لیاقت در تربیت دماغی و عقلی حقاً پدر نیرومندتر ولایقتر از مادر است. لکن در عین حال کودک نوزاد تا چند سال بتوجهات و نوازشهای مادرانه بیشتر نیازمند است و تعلق خاطر پدر بتنهائی برای رفع حاجات طبیعی او کافی نیست

ریاست خانواده و اتخاذ تصمیم در امور کلی زندگی و حفظ روابط خارجی خانواده را از

مختصات مرد و نظم و تمشیت امور داخلی خانه را از جمله حقوق و خصائص زن قرار داده است. اسلام زن را در محیط خانه مقتدر و مطلق العنان کرده و فرموده **كُلُّكُمْ رَاعٍ و مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ و الْإِمَامُ رَاعٍ و مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ و الْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ فِي بَيْتِ زَوْجِهَا و مَسْئُولَةٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، و الرَّجُلُ رَاعٍ فِي أَهْلِهِ و مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ**. حق طلاق دادن را در مقابل وظیفه انفاق بمراد سپرده و در عین حال به زن حق داده در موارد خاصی که منطقی و مروت ایجاب میکند درخواست طلاق یا عقد زوجیت را فسخ نماید. بزن و مرد بطوریکه بعداً خواهیم دید حق داده هر يك امور مالی خود را مستقلاً اداره کنند.

### 3 - وظائف زوجین

وظیفه مهمی که در زناشویی متوجه مرد است همانا وظیفه انفاق و تکفل معیشت زن و اولاد است، اسلام ضعف و لطافت طبیعی زن و نیرومندی و خشونت فطری مرد را مورد ملاحظه قرار داده بزن در عین اینکه بهیچ روی از حرمت او فروگذار نکرده بدیده رحمت و شفقت نگریسته او را از تأدیه مخارج ضروری خانواده یا شرکت در تأدیه معاف نموده و این وظیفه سهمگین را در مقابل توقعاتی که مرد دارد به عهده او گذاشته است، حتی مرد را مکلف کرده که اگر زن نخواهد بچه خود را شیر دهد برای نوزاد خود دایه بگیرد باضافه مرد را پرداخت مهریه زن هر وقت که مطالبه کند مکلف ساخته است. تنها وظیفه زن اطاعت از شوهر، ابراز صمیمیت، وفاداری، اداره امور داخلی خانه و مراقبت از کودکان است. اسلام فایده تقسیم کار و تخصص طرفین برای انجام وظائف اختصاصی را که امروز از اصول و قواعد اساسی علم اقتصاد شمرده میشود بهترین وجه مورد نظر قرار داده است چنانکه بعداً خواهیم دید هر يك را آن کار فرموده که فطرتاً برای آن ساخته شده اند (1). مکلف ساختن زن شرکت در تهیه مایحتاج زندگی مستلزم آنست که زن در امور اجتماعی و مشاغل عمومی مشارکت جوید و این التزام موجب آنست که از کارهای اختصاصی خود یعنی حمل، وضع حمل، پرورش کودکان و انتظام امور داخلی خانه بازماند، زیرا قطعاً زن قویتر از مرد نیست و جمع بین دو کار را نتواند اینست که زن را مطلقاً از شرکت در پرداخت مؤنه زندگی معاف کرده و نفقه او را در هر حال بعهده مرد گذاشته است. نفقه دختر بعهده پدر و نفقه زن بعهده شوهر و نفقه مادر بعهده پسر است.

نکته قابل توجه اینکه نفقه پسر فقیر و ناتوان را باید پدر گردن گیرد تا وقتی که پسر بتواند مخارج معیشت خود را تحصیل کند پدر میتواند پسر بالغ و سالم خود را بتحصیل روزی مجبور کند، لکن نمیتواند دختر خود را بکار کردن و تهیه معیشت اجبار نماید مگر دختر بمیل خودکاری مشروع

ص: 99

---

1- اشتباه نشود که در عین حال اسلام زنانرا از اشتغال بکارهای اجتماعی منع نکرده است

پیش گیرد و روزی خود را تدارک کند که در این مورد اتفاق او وظیفه پدر نیست. نفقه دختر بعهدہ پدر است تا وقتیکہ شوهر کند در ایام شوهرداری این امر از تکالیف شوهر است و اگر زن مطلقہ شد جز در ایام عده باز نفقه او بر عہدہ پدر است. پس از مرگ پدر و شوهر نگهداری مادر از وظائف پسر است. در هر حال اسلام از ظرافت و نظافت جسم و روح زن رعایت کرده و این امر مشکل و طاقت فرسا را در هر موقع از مختصات مرد قرار داده است.

#### 4- امور مالی زوجین

در اسلام زن شوهردار مثل زن بی شوهر کاملاً در اداره امور مالی و خرید و فروش و اجاره و صلح و شرکت و کلیہ معاملات حقوقی نسبت باموال شخصی خود آزاد و مستقل است. با اینکہ زن باید در جمیع امور مربوط بہ زندگانی از شوهر تبعیت کند لکن بھیچ وجہ شوهر نفوذ قانونی و رسمی در امور مالی زن ندارد و نہ فقط هستی زن متعلق بخود او است و در کیفیت اداره و خرج کردن مالیه خود مطلق العنان است بلکہ چنانکہ در بالا گفته شد برای زن تکلیفی راجع بشرکت در تأدیہ مخارج خانہ وضع نشده و از ہمین جا است کہ سهم الارث دختر در اسلام نصف پسر است. گرچہ عملاً در اغلب خانوادہهای مسلمان مخصوصاً در ایران صمیمیت و خلوص کاملی کہ بین زن و شوهر موجود است موجب میشود کہ زن زمام مقدرات و امور مالی خود را بدست شوهر سپردہ در جمیع معاملات او را نمایندہ خود قرار دہد و در تمام امور تابع نظر او باشد و حتی منافع و در آمد داری خود را برای تسہیل امر معیشت و شرکت در مخارج ضروری خانہ در اختیار او بگذارد، لکن این تبعیت و حسن سلوک ناشی از علاقہ و حسن تفاہم کاملی است کہ ہمیشہ باید بین زن و شوهر موجود باشد و ہیچگاہ صورت الزام قانونی ندارد.

این فضیلت اخلاقی را هنوز شرقیان واجدند در عین حال کہ زن آزاد و در امور مالی خود مستقل است از روی عواطف و احساسات عالی انسانی در ہمہ لذایذ و مشقات زندگی، در تمکن و تنگدستی، سراء و ضراء، باشوهر خود شریک است. کانون مقدسی کہ جایگاہ آسایش روحی و محل زدودہ شدن ہر نوع زنگ کدورت از خاطر شوهر است هنوز خانوادہ های شرقی و خاصہ ایرانی است. آن محیط پاک و صدق و صفائی کہ گوستاو لوبون حکیم اجتماعی فرانسه آرزو میکند و ہر خاطر غمگین را در آن محیط شاد و مسرور میبند خانوادہهای شرقی است.

بالجملہ زن در نظر اسلام موجودی است ظریف و در عین حال تام الخلقہ و مستقل. در عین اینکہ ظرافت و نزاہت روح او رعایت شدہ قوت عقل و ہمسر و ہمسنگ بودن او را با مرد نیز در نظر گرفتہ اند. برخلاف سایر قوانین و شرایع کہ ظرافت روح زن را بہ ضعف تعبیر کردہ اند و اگر

مانند دنیای متمدن امروز قوتی در زن سراغ کردند او را بکارهای پر مشقت زندگی می‌گمارند و چهره لطیف او را در مقابل لهیب آتش کارخانه ها و امیدارند اسلام در عین اینکه زن را انسان مستقل و صالح برای انتخاب شوهر و تعیین سرنوشت و مداخله در امور مالی خود تشخیص داده نزاهت روح و رقت عواطف و احساسات و لطافت جسمی او را از نظر دور نداشته است اولاً زن را نسبت بتصرف در ما يملك خویش آزاد گذاشته و ثانیاً او را از تأدیه مصارف زندگی و مخارج خانواده معاف داشته است. بطوریکه ذیلاً خواهیم دید قوانین دنیای متمدن از هر دو جهت بر این عنصر لطیف ظلم کرده اند زیرا هیچیک از این خصوصیات را برای زن رعایت ننموده اند.

ازدواج در قانون مدنی فرانسه

## 1 - کلیات

در قانون مدنی فرانسه که در سال 1804 تدوین شده دختر و پسر بالغ در انتخاب یکدیگر آزادند. سن قانونی برای مطلق کبر نسبت بزنی و مرد سن بیست و یک سالگی است لکن از لحاظ ازدواج پانزده برای زن و هجده برای مرد کافی است (مواد 144 قانون مدنی بعد). ازدواج قبل از این سن مجاز نیست مگر در موارد استثنائی که از لحاظ مصالح اجتماعی و اخلاقی ممکن است رئیس جمهور معافیت سنی را تجویز نماید تا سن بیست و یک سالگی علاوه بر رضای زوجین والدین نیز باید با زناشوئی آنها موافقت نمایند در صورت بروز اختلاف نظر بین ابویین رأی پدر رجحان دارد(1). در صورت فوت والدین باید از جد و جده استجازه شود. در غیاب آنها تصویب انجمن خانوادگی که از خویشان پدری و مادری تشکیل میشود لازم است. اجازه ممکن است کتبی باشد یا شفاهی. لکن شورای خانوادگی باید موضوع را کتباً اجازه دهد از سن بیست و یک تا بیست و پنج سالگی بجای استجازه صرف استصواب و مشورت از ابویین بوسیله دفاتر رسمی کافی است. سابقاً این قید برای متزاوجین تا سن سی سالگی وجود داشت باضافه بایستی سه مرتبه در عرض سه ماه بوسیله اظهار نامه رسمی کیفیت ازدواج به ابویین اعلام میشد قانون فعلی از لحاظ رشد اجتماعی جوانان سن سی سالگی را به بیست و پنج تنزل و سه مرتبه را بیک مرتبه تقلیل داده است. ماده 147 مقرر میدارد که هیچ ازدواج ثانوی صورت پذیر نیست مگر پس از انحلال عقد اول.(2) ماده 160 ازدواج با محارم را ممنوع کرده است(3).

ص: 101

- 1- اخیراً اصول قضائی رضای هر يك از والدین را کافی دانسته است
- 2- بعبارت دیگر تعدد زوجات وازواج هر دو ممنوع است.
- 3- ممنوعیت ازدواج با محارم تا درجه چهارم را شامل است

تشریفات که برای وقوع زناشوئی لازم است بر دو نوع است تشریفات که قبلاً باید انجام شود، و تشریفات که در حین ازدواج لازم الرعایه است. از مهمترین آداب قبلی اینست که موضوع زناشوئی و هویت زوجین بایستی به عامه اعلام گردد باین ترتیب که شهرداری کیفیت ازدواج را با الصاق آگهی در مدخل عمارت خود باطالع عامه میرساند این آگهی باید ده روز در معبر و منظر مردم بماند بطوریکه همه کس از مفاد آن آگاه گردد. منظور قانون گزار از انتشار این آگهی اینست که مأمور ثبت احوال از هر گونه اشکال و مانع قانونی که برای این امر متصور است بوسیله اشخاص ذینفع مطلع شود. مأمور مزبور در مقابل هر گونه اعلام مخالفتی از واقع ساختن عقد خود داری مینماید تا اینکه مانع بوسیله حکم دادگاه یا صرف نظر مدعی خصوصی مرتفع گردد. فرد شایع این مخالفت شکایت عیال قبلی داماد است زیرا بطوریکه میدانیم در قانون فرانسه تعدد زوجات ممنوع است. ممکن است مخالفت از طرف پدر و مادری که ازدواج فرزند غیر بالغ خود را صلاح نمیدانند بعمل آید. در احراز صلاحیت مأمور ثبت احوال باید محل سکنای زوجین را در نظر داشت. ازدواج خارجی در کشور فرانسه برای اینکه در دادگاههای آن کشور ترتیب اثر یابد نیز تابع همین تشریفات است. همچنین ازدواج فرانسویان در کشورهای بیگانه از لحاظ تشریفات تابع قانون کشوری است که در آن متوقفند<sup>(1)</sup>. لکن در موقع مراجعت بفرانسه بایستی مأمور ثبت احوال موضوع را در ورقه شناسنامه آنها قید کند. در صورتیکه زوجین هر دو تبعه فرانسه باشند بایستی بنماینده سیاسی دولت مزبور در کشور یکه توقف دارند مراجعه کنند تا نماینده نامبرده وظیفه مأمور ثبت احوال را انجام دهد.

### 3 - وظائف زوجین

الف) امر معیشت - بر طبق ماده 213 تحصیل معاش از مختصات مرد نیست بلکه زن و شوهر بنسبت تمکن و در آمد خود مسئول معاش خانواده میباشند نسبت و کیفیت مسئولیت زوجین را در امر معیشت بعداً خواهیم دید

ب) وفاداری - زوجین باید نسبت بیکدیگر متقابلاً ابراز صمیمیت کرده و فادار باشند. لکن در این خصوص قانون بین زن و مرد دو تفاوت قائل شده یکی کیفری و دیگری حقوقی. از لحاظ کیفری زنای زن همیشه و در هر صورت در نتیجه شکایت مرد قابل تعقیب است در صورتیکه فحشای مرد وقتی بزن اجازه تعقیب میدهد که زن بیگانه ای را در خانه زناشوئی بصورت نامشروع نگهداری کند یا لاقلاً ارتباط نامشروع ولو برای یکمرتبه بازن بیگانه در خانه زناشوئی واقع شده باشد. از

ص: 102

1- از لحاظ ماهیت چون جزء احوال شخصیه بشمار میرود تابع قانون ملی متزاوجین است

نظر حقوقی زنای زن در هر صورت بمراد حق طلاق می‌دهد لکن زنای مرد جز در صورتیکه فوقاً ذکر شد برای زن موجب استفاده از حق طلاق نیست امتیاز حقوقی مزبور که در قانون مدنی ذکر شده بوسیله قانون لاحقی ملغی گردیده و فعلاً جز تفاوت کیفی وجود ندارد.

(ج) وظیفه سکنی - ماده 214 زن را مکلف کرده که در منزلی که شوهر انتخاب میکند سکنی گیرند. ولی در صورتیکه مرد گاه بگاه (بیشتر از حد متعارف) منزل خود را تغییر دهد تکلیف زن نسبت بمتابعت از شوهر ساقط می‌شود.

(د) حمایت و اطاعت - ماده 213 با عبارت کوتاه و روشن خود یکی از وظائف و حقوق اساسی طرفین را متضمن است شوهر باید از زوجه خود حمایت و زن باید از شوهر خود اطاعت کند. این حق و وظیفه طرفین نسبت بیکدیگر از ارکان اساسی زناشویی در قانون فرانسه بشمار می‌رود. قانون گزار بدین وسیله تقوی شوهر بر زن را ثابت کرده و چون در اساس تشکیل خانواده ها خواسته است این قوت و رجحان حقوقی برای مرد محفوظ باشد بزوجهین اجازه نداده بر خلاف آنچه در این ماده ذکر شده تراضی کرده قرارداد جداگانه ای بین خود منعقد سازند. این برتری صلاحیت و اختیار تام برای مرد و عدم صلاحیت و فقدان هر گونه اختیار مالی را برای زن موجب شده است. بعبارت دیگر زن پس از شوهر کردن يك سلسله از حقوق و اختیارات خود را از کف داده تابع و مطیع اراده مرد می‌گردد.

از چند سال باین طرف برای طرفداری از حقوق زنان مجامعی از دانشمندان و علمای حقوق (زن و مرد) تشکیل شده و برای الغاء امتیازات مردان و اعطاء صلاحیت بزنان شوهر دار کوشش نموده اند. لکن هنوز این اقدامات نتیجه عملی نبخشیده است

قانون در ماده 21 و 217 آثار عدم صلاحیت زنان شوهر دار را بیان نموده است: زن شوهر دار نمیتواند به تنهایی و بدون امضاء و اجازه شوهر هیچ عمل حقوقی انجام کند. هرگونه معامله ای محتاج با اجازه شوهر است. در صورتیکه شوهر بدون علت موجهی از دادن اجازه امتناع نماید زن میتواند بدادگاه مراجعه کرده پس از اثبات موجه بودن معامله کسب اجازه نماید. اجازه شوهر علاوه بر تنفیذ عمل زن مسئولیت مشترکی برای زن و شوهر نیز ایجاب مینماید، برخلاف اجازه دادگاه که مطلقاً مسئولیتی متوجه مرد نمیسازد.

اجازه دادگاه یا اجازه شوهر همیشه محدود بمورد خاصی است که از طرف زن پیشنهاد شده اجازه دهنده باید مورد خاص را در نظر گرفته و در اجازه نامه خصوصیات آنرا قید نماید (اجازه خاص). شوهر نمیتواند اجازه نامه عمومی برای کلیه معاملات به همسر خود بدهد زیرا در اینصورت

منظور قانون گزار در خصوص تبعیت زن نقض خواهد شد مع الوصف در موردیکه زن بخواهد تجارت کند کافی است مرد بطور کلی با اشتغال او باین کار موافقت کند همچنین در در مورد یکه خرید لوازم خانه برای زندگی روزانه بعهده زن باشد در این صورت اجازه عمومی برای تنفیذ معاملات زن کفایت مینماید.

در سه مورد ذیل بطور استثناء معاملات زن محتاج اجازه شوهر نیست :

1 - تنظیم وصیت نامه - علت آزادی در این خصوص اینست که اگر زن در وصیت محتاج اجازه شوهر باشد بناچار تحت تأثیر او قرار گرفته احیاناً مجبور میشود بر خلاف میل خود بنفع شوهر و بضرر دیگران وصیت نماید. و اما منطبق این استثناء اینست که چون آثار این وصیت موقعی ظاهر خواهد شد که زن فوت شده و در نتیجه فوت او عقد ازدواج منحل گردیده و دیگر زناشوئی وجود ندارد و تبعیت زن نسبت بمرء مختص بایام زناشوئی است، بنابراین استقلال زن در این مورد بانظر اساسی قانون گزار منافاتی ندارد.

2 - قانونی که در 1881 در خصوص صندوق پس انداز ملی تصویب شده به زن شوهردار اجازه میدهد که در سپردن و پس گرفتن مبالغی که در صندوق مزبور پس انداز میکند مستقل باشد منطبق این استثناء هم ظاهراً ترغیب افراد بصرفه جوئی است

3- زنیکه در حال تفریق جسمانی است و دور از شوهر زندگانی میکند در عملیات حقوقی خود آزاد است. علت این استثناء هم از مطالعه ماده 311 قانون مدنی معلوم میشود(1).

معاملاتی که زن شوهردار بدون اجازه و امضای شوهر انجام دهد مثل عملیات صغار و سایر محجورین قابل فسخ و ابطال است. زن و شوهر هر يك در تقاضای ابطال میتوانند سمت مدعی خصوصی داشته باشند. ورثه قانونی آنها نیز میتوانند از این حق استفاده نمایند. مرور زمان برای این تقاضا پس از ده سال حاصل میشود.

4 - بطلان عقد ازدواج

برای تشریح این موضوع بایستی قبلاً اصل کلی بطلان عقود را در قانون مدنی فرانسه مطالعه کرد:

ص: 104

---

1- ماده 311 قانون مدنی فرانسه که از قانون مصوب 6 فوریه 1893 حکایت مینماید تفریق جسمانی را بصورت یکتم طلاق ضعیفی تعبیر کرده است. چون تفریق جسمانی (که بعداً بطور تفصیل ذکر خواهد شد) در اغلب آثار با طلاق واقعی شریک است و بیشتر اوقات منجر بطلاق میشود از لحاظ استقلال زن نیز حکم طلاق را داشته و در نتیجه صلاحیت حقوقی زنا بوی مسترد میدارد.

اصولاً بطلان معاملات بر دو قسم است: مطلق و نسبی.

بطلاق مطلق در موقعی است که وقوع معامله بنظم عمومی یا اخلاق حسنه ملی لطمه وارد سازد بعکس بطلان نسبی در موردی است که منفعت خصوصی اشخاص در مخاطره واقع شود. در بطلان مطلق تشخیص مورد وجود یا عدم موجبات ابطال بعهدہ دادگاه است؛ لکن در مورد بطلان نسبی دادگاه نمیتواند در تشخیص موضوع وارد شود زیرا قانون خود موارد خاصی را تعیین کرده است. تفاوت دیگری که بین این دو قسم بطلان وجود دارد اینست که در بطلان مطلق در غیاب مدعی خصوصی دادستان (مدعی العموم) از نظر جنبه عمومی میتواند اقامه دعوی کرده تقاضای ابطال نماید ولی در بطلان نسبی وجود مدعی خصوصی حتماً لازم است و بدون او اقامه دعوی ممکن نیست، باضافه بطلان مطلق و نسبی از لحاظ مدت مرور زمان هم با یکدیگر متفاوتند. در بطلان مطلق مدت خاصی ذکر نشده بنابر این تابع اصل کلی است که اقامه هر گونه دعوائی در دادگاه پس از سی سال مشمول مرور زمان میشود در صورتیکه مدت مرور زمان برای بطلان نسبی ده سال است.

گرچه این مدت نیز در بیشتر موارد تمدید میشود زیرا اگر منشاء تقاضای ابطال صغر سن باشد مبداء مرور زمان ابتدای بلوغ است و اگر راجع به زن شوهر دار باشد مبداء تاریخ انحلال زوجیت بشمار میرود، و در مورد فقدان رضایت یکی از متعاملین مبداء شروع مرور زمان روزی است که عدم رضایت طرف معامله معلوم شده است. تفاوت دیگری که بین این دو نوع از بطلان میتوان قائل شد اینست که چون بطلان نسبی مربوط بمنافع خصوصی اشخاص است معامله بطلان از طرف شخص ذینفع قابل تنفیذ میباشد؛ بعکس در بطلان مطلق چون از منافع عمومی حکایت میکند نمیتواند مورد تنفیذ طرفین معامله واقع شود.

بطلان نسبی منحصر به دو مورد است: عدم صلاحیت و فقدان رضایت.

فقدان رضایت متعاملین ممکن است در نتیجه اجبار، اشتباه یا فریب تحقق یابد.

پس از فراغ از ذکر بطلان عقد بطور کلی بموضوع بطلان در خصوص عقد ازدواج میپردازیم:

الف) در موضوع بطلان مطلق با اینکه در اصل کلی و عمومی تشخیص آن با دادگاه است نسبت به عقد ازدواج بخصوص قانون مواردیکه عقد مزبور مطلقاً باطل است شماره کرده و اختیار تشخیص را از دادگاه سلب نموده است. در پنج مورد ذیل ازدواج مطلقاً باطل است:

1 - عدم بلوغ متزاجین یا یکی از آنها بسن قانونی پانزده و هجده سال(1)

ص: 105

1- بطوریکه میدانیم در سایر معاملات عدم بلوغ یکی از موجبات عدم اهمیت و صلاحیت است و عدم صلاحیت فقط باعث بطلان نسبی و بالنتیجه پس از بلوغ قابل تنفیذ است لکن در امر زناشویی چون ازدواج اشخاص نا بالغ با مصالح عمومی تماس دارد آن را از موجبات بطلان مطلق و غیر قابل تنفیذ قرار داده اند. عدم صلاحیت که در موضوع ازدواج باعث بطلان نسبی میشود چنانچه خواهیم دید فقط ناظر بموردی است که متزاجین بالغ بدون اجازه یا مشورت ابوبین ازدواج کرده باشند



2- تعدد زوجات

3- ازدواج با محارم

4- اختفاء (عدم مداخله مأمور ثبت احوال)

5- عدم صلاحیت مأمور ثبت احوال .

ب) همچنین راجع ببطالان نسبی نیز تغییراتی چند در خصوص عقد ازدواج قائل شده است :

بدو یکی از عوامل سه گانه عدم رضایت را حذف نموده بدین تعبیر که در زناشوئی بعدم رضایتی که ناشی از فریب باشد ترتیب اثر داده نمیشود زیرا اگر فریب را علت بطلان عقد قرار دهیم کمتر ازدواجی بصورت قانونی وقوع پیدا میکند . حقوقدان معروف فرانسوی او از [\(1\)](#) میگوید «در موضوع ازدواج هر که بتواند فریب بدهد»

بنابراین دو موجب برای عدم رضایت بیشتر نمیماند: اشتباه و اجبار

راجع باشتباه - سه قسم اشتباه میتوان فرض: کرد جسمی، حقوقی و اخلاقی .

اشتباه جسمی عبارت از آنست که یکی از متزاجین از لحاظ سن یا قیافه با دیگری که از حیث سن و شکل شبیه او است عوض شده باشد.

اشتباه حقوقی آنست که یکی از طرفین از لحاظ ورقه شناسنامه و هویت حقوقی بجای شخص دیگر معرفی شده باشد

اشتباه اخلاقی عبارت از آنست که خصوصیات خلقی و اوصاف خاصی برای یکی از متزاجین قید شده باشد که در حقیقت اوصاف مزبور را فاقد است. لکن اصول قضائی دادگاههای فرانسه شکل اخیر اشتباه را چون بی نهایت شایع است و در حقیقت حکم فریب را دارد قابل ترتیب اثر نمیداند

موضوع دیگری که قانون گزار در این خصوص از اصل کلی منحرف شده مربوط بمدتی است که در خلال آن اقامه دعوی بطلان ممکن میباشد. بطوریکه سابقاً دیدیم مرور زمان در بطلان نسبی کلیه معاملات پس از ده سال حاصل میشود در صورتیکه مواد 181 تا 202 قانون مدنی فرانسه میگوید: اگر زوج با زوجه ای که در نتیجه اجبار یا اشتباه از زناشوئی ناراضی است بهمخانگی و همخوابگی همسر خود تن در دهد مدت مرور زمان برای تقاضای ابطال از ده سال به شش ماه تقلیل مییابد؛ بدیهی است که در غیر اینصورت مدت مرور زمان همان ده سال خواهد بود.

عدم صلاحیت در عقد ازدواج عبارت از اینست که قبل از بلوغ بسن بیست و یک سالگی [\(2\)](#)

ص: 106

Oisel -1

2- بدیهی است پس از تجاوز از پانزده و هجده سال

بدون تحصیل رضایت والدین ازدواج نمایند همچنین اگر بین بیست و یک تا بیست و پنج سالگی بدون مشورت آنها زناشویی کرده باشند اقامه دعوی ممکن است بوسیله یکی از زوجین یا توسط کسیکه استجازه از او لازم بوده (والدین یا انجمن خانوادگی) بعمل آید. دادستان یا سایر خویشاوندان زوجین حق مداخله در این امر ندارند (ماده 182)

تغییری که در این خصوص از طرف قانونگذار نسبت باصل کلی داده شده عبارت است از تقلیل مهلت ده ساله مرور زمان یک سال مبداء شروع مرور زمان برای والدین موقعی است که از وقوع عقد آگاه شده اند و برای زوجین از زمانی است که بسن بیست و یکسالگی (بلوغ) میرسند.

## 5- موانع وقوع عقد ازدواج

موانع مذکور بر دو قسم است: اساسی و فرعی.

موانع اساسی موانعی است که نه فقط مأمور ثبت احوال پس از آگاهی از آن از اجرای تشریفات عقد خودداری مینماید بلکه حتی اگر تشریفات مزبور هم انجام شده باشد موجب بطلان عقد (نسبی یا مطلق) میگردد. مثلاً در صورتیکه عقد زناشویی بدون مداخله مأمور ثبت احوال یا بدون اجرای تشریفات لازمه در تالار شهرداری انجام شود، عقد مزبور مشمول یکی از عناوین پنجگانه بطلان مطلق - اختفاء - بوده و باطل است. بعکس، موانع فرعی اگر پس از وقوع عقد معلوم شوند هیچگونه تأثیری در رسمیت و صحت آن ندارد. مثلاً با اینکه هر سربازی بایستی قبل از ازدواج از مافوق نظامی خود تحصیل اجازه نماید اگر ازدواج بدون این استجازه رسمیت یافته باشد این اقامه دعوی بطلان نخواهد بود و فقط این مانع فرعی مأمور ثبت احوال را (اگر متوجه شود) از اجرای تشریفات عقد ممانعت مینماید. همچنین فقدان انتشار آگهی قبلی و الصاق آن بمدخل شهرداری از موانع فرعی بشمار میرود و پس از انجام عقد تأثیری در بطلان آن ندارد.

## 6- روابط مالی زوجین

امور مالی زن و شوهر در قانون مدنی فرانسه بر حسب قرارداد مخصوصی که آنرا قرار داد عروسی یا پیمان مالی زناشویی (1)، مینامند اداره میگردد.

برای تنظیم روابط مادی زن و شوهر چهار طریقه در قانون پیش بینی شده که میتواند هر یک از آنها را انتخاب نموده یا در نتیجه تراضی هر طریقه دیگری را که میل دارند با رعایت شرایطی که بعداً خواهیم دید اختیار کنند

1 - اشتراك دارائی - در این طریقه سه فقره دارائی متمایز از یکدیگر وجود دارد. دارائی

ص: 107

---

1- برای اینکه بین پیمان مالی زناشویی و عقد ازدواج اشتباه نشود از این ببعدها « پیمان مالی » میخوانیم.

مخصوص زن اموال مخصوص شوهر دارائی مشترك بين زن و شوهر و متعلق به زناشوئی . پس از انحلال زوجیت ( بوسیله طلاق یا مرگ یکی از طرفین) دارائی مشترك ، بين زوجین یا ورثه آنها بطور تساوی تقسیم خواهد شد. اداره کردن هر سه فقره دارائی بعهده شوهر است

2- تفریق دارائی - در این طریقه هستی مشترکی برای زن و شوهر ملحوظ نیست و هر يك از زوجین مدیر دارائی خود میباشند .

3- طریقه جهیزی - در این طریقه نیز دارائی مشترکی وجود ندارد و هستی زن و شوهر از هم جدا است. خصوصیتی که دارد اینست که اولاً دارائی زن بهیچوجه قابل انتقال و توقیف نیست و ثانیاً اداره آن بعهده شوهر میباشد

4- عدم اشتراك - در این طریقه نیز هستی زن و شوهر از هم جدا است و مال مشترکی متعلق به زناشوئی یافت نمیشود لکن بر خلاف طریقه تفریق ، سرپرستی اموال زن بشوهر تقویض میشود.

بنابر آنچه ذکر شد تفاوت طریقه عدم اشتراك با طریقه اشتراك فقدان دارائی مشترك است و با طریقه جهیزی قابلیت انتقال و توقیف اموال زن است، و با طریقه تفریق اینست که اداره دارائی مخصوص زن بعهده شوهر محول گردیده است.

بين چهار طریقه ای که ذکر شد طریقه اشتراك دارائی در نظر قانون گزار مناسب تر و با افکار و آداب و رسوم عامه ملایمتر است بطوریکه هر گاه زوجین در قرارداد مالی خود طریقه متخذه را بالصراحه ذکر نکنند قهراً تابع طریقه اشتراك دارائی شناخته خواهند شد .

سابقاً در ایالات جنوبی اشتراك دارائی (مانند قانون فعلی) و در ایالات شمالی طریقه جهیزی رایج بوده است. علت تفاوت بين رویه متخذه در جنوب و شمال فرانسه این بوده که سابقاً در جنوب حقوق رومی و در شمال آداب و رسوم ژرمنی نفوذ داشته است(1)

ص: 108

1- در خصوص ریشه تاریخی این طریقه در کشور فرانسه عقاید علمای حقوق مختلف است بعضی بر آنند که منشاء آن حقوق روی است. مدرک این نظریه تعریفی است که از زناشوئی در کتاب دیژ ست شده که برای زن و شوهر منافع مشترکی قائل گردیده و بشوهر حق داده اند هر گونه تصرفی که برفع خانواده تشخیص دهد در اموال زن بکند. برخی معتقدند از حقوق سلیتک گرفته شده و در نواحی گل معمول به بوده زیرا ژول سزار فاتح کل مقرر داشته شوهر معادل جهیزی که زن آورده از اموال خود کنار گذاشته مجموع آنها را برای آینده فرزندان خود ذخیره کنند. در آمد این اموال هم نباید مصرف شود بلکه برای تأمین آینده بازماندگان باید بسمایه پس اندازی اضافه گردد. عده دیگر از علمای حقوق تصور کرده اند مأخذ این طریقه عادات اقوام ژرمنی است زیرا ژرمنیها يك ثلث از دارائی مشترك زن و شوهر را برفع زنی که شوهرش وفات کرده با و اختصاص میداده اند بالاخره بر طبق رأی عده دیگری از دانشمندان منبع و مبنای این طریقه جز در خود کشور فرانسه و عادات و رسوم اهالی وجود نداشته و صرفاً روی منطق صحیح و احساسات عاطفی خانواده ها دریافتند که بهترین طریقه که وحدت منافع دو همسر را بمعنای حقیقی اتحاد منفعت تأمین مینماید طریقه اشتراك دارائیست، از اینجهت بتدریج اینطریقه در آداب و رسوم کلیه نواحی کشور نفوذ یافته و موقع تدوین قانون مدنی طریقه عمومی تلقی گردیده است

پیمان مالی زوجین، مانند عقد ازدواج، عقد تشریفاتی محسوب و تابع مقررات خاصی است. همانطور که در عقد ازدواج مداخله مأمور ثبت احوال لزوم دارد، پیمان مالی هم باید در دفتر اسناد رسمی با حضور صاحب دفتر تنظیم یافته ثبت گردد.

باید دانست که پیمان مالی همیشه بایستی قبل از عقد ازدواج تنظیم گردد. در صورتیکه پیمان خاصی برای این منظور قبل از ازدواج بین زن و شوهر منعقد نشده باشد، بطوریکه دیدیم قانون آنها را تابع طریقه اشتراک دارائی میشناسد

محتاج توضیح نیست که در صورتیکه عقد ازدواج قابل فسخ بوده و باطل گردد پیمان مالی که از توابع آن بشمار میرود نیز طبعاً باطل و منفسخ خواهد بود.

در تاریخ دهم ژوئیه 1850 قانونی بنام قانون والت مقرر داشته که پیمان مالی زوجین بوسیله آگهی رسمی با اطلاع عموم برسد. قبل از این تاریخ قانون بازرگانی این موضوع را در ازدواج بازرگانان اجباری کرده بود لکن تعمیم آن نسبت بعموم اهالی از سال 1850 شروع شده است. قانون مزبور مقرر میدارد که زوجین بایستی صریحاً بمأمور ثبت احوال اظهار نمایند که پیمان مالی بینشان منعقد شده یانه و در صورت مثبت چه طریقه ای را انتخاب نموده اند. در صورت اثبات تصدیق کتبی صاحب دفتر اسناد رسمی باید ارائه شود و در صورتیکه جواب منفی باشد قانون آنها را پیرو طریقه اشتراک دارئی تلقی کرده بعدها هیچگونه پیمانی مخالف آن از ایشان قبول نخواهد کرد در هر صورت مأمور ثبت احوال جواب منفی یا مثبت زن و شوهر را در حاشیه سند ازدواج قید مینماید و چون مندرجات سند مزبور بوسیله انتشار آگهی با اطلاع عامه خواهد رسید بالنتیجه اشخاص ثالث از چگونگی پیمان مالی زن و شوهر آگاه شده بر خلاف مصالح خود بانجام معامله با آنها مبادرت نمینمایند.

قانون گزار در موضوع پیمان مالی زوجین دو اصل مهم را بطور کلی نافذ و مؤثر دانسته است:

الف - آزادی اراده.

ب - تغییر ناپذیر بودن پیمان

الف - آزادی اراده زوجین در این خصوص نتیجه يك اصل کلی حقوقی است که اراده متعاملین در خصوصیات هر گونه معامله ای مطلقاً آزاد است. قانون در روابط مالی زن و شوهر دخالتی ندارد مگر در صورتیکه بین آنها پیمان خاصی وجود نداشته باشد. بنابراین عامل مؤثر اراده زن و شوهر است، در عین حال این آزادی اراده محدود بمواردی است که قرارداد مزبور با نظامات عمومی و اخلاق حسنه ملی منافات نداشته باشد. این تحدید نیز تعبیر اصل کلی دیگری است که

در عموم معاملات ملحوظ گردیده است. مواد 1388 بعد از تماس احتمالی پیمان با نظم عمومی و اخلاق حسنه بشرح ذیل جلوگیری کرده است :

1) زن و شوهر نمیتوانند پیمانی منعقد سازند که مندرجات آن با حقوق شوهرانه و پدرانه شوهر منافات داشته باشد.

بطوریکه سابقاً دیدیم تفوق شوهر بر زن و اختیارات پدرانه و شوهرانه مرد در نظر قانون گزار از جمله نظامات عمومی و تزلزل ناپذیر بشمار می‌رود. مثلاً هرگاه مذهب زن و شوهر با یکدیگر متفاوت باشد طرفین حق ندارند در پیمان قید نمایند که اطفال آنها با مقررات مذهبی کدامیک از طرفین تربیت شوند زیرا این پیمان بالطبع مستلزم اینست که قدرت و تفوق پدری مرد از او سلب شده و مورد تردید قرار گرفته باشد.

2) ماده 1389 مقرر میدارد که پیمان مالی نمیتواند متضمن تغییراتی مربوط بمقررات میراثی باشد زیرا مقررات ارثی که در وصیت نامه باید قید شود برای مورث همیشه قابل تغییر و همواره آخرین اراده متوفی معتبر میباشد و چون پیمان مالی زناشویی از لحاظ حفظ منافع اشخاص ثالث باید غیر قابل تغییر باشد نمیتواند بر مقررات ارثی که قانوناً تغییر پذیر است مشتمل گردد.

3) چون در زمان تدوین قانون مدنی فرانسه در هر ایالتی از کشور مزبور آداب و رسوم خاصی متداول و مرسوم بوده و قانونگذار از لحاظ حفظ نظم عمومی خواسته است عادات مذکور را متحد و یک رنگ سازد در ماده 1390 مقرر داشته که هیچیک از زوجین و صاحب دفتر حق ندارند مقررات پیمان مالی را تابع رسوم خاصه ایالت بخصوصی قرار دهند. ( بدیهی است این ماده امروز اثر عملی ندارد)

از آنچه راجع به اصل آزادی اراده گفته شد استنباط میشود که زوجین میتوانند با رعایت سه شرط فوق هر طریقه ای را که با وضعیت خود مناسب دانند انتخاب نمایند اعم از اینکه طریقه مختلفی از چهار طریقه مذکور در قانون ترکیب کرده یا طریقه ای که مخصوص قانون کشور بیگانه است اختیار نمایند

ب) تغییر ناپذیر بودن پیمان - ماده 1395 مقرر میدارد که پیمان مالی زناشویی پس از وقوع رسمیت عقد ازدواج نمیتواند دستخوش هیچگونه تغییری واقع شود ( این اصل در عین حال اصل آزادی اراده را نیز تضییق مینماید)

قانون با وضع این اصل منافع زن و اشخاص ثالث را حفظ کرده زیرا ممکن است در خلال ایام زناشویی زن تحت تأثیر شوهر قرار گرفته و پیمانی که در بدو امر بنفع او بسته شده بضررش

تغییر یابد. نسبت باشخاص ثالث هم ممکن است در نتیجه تبانی زن و شوهر موادی از قرار داد که در واقع وثیقه معاملات اشخاص ثالث با زن شمرده می‌شده بضرر ایشان تغییر پذیرد. در دو مورد ذیل بر خلاف قاعده کلی تغییر پیمان پس از عروسی ممکن است

1) در صورتیکه یکی از موجبات بطلان مطلق یا نسبی وجود داشته باشد، در این صورت دادگاه روی تقاضای دادستان ( مدعی العموم ) یا اشخاص ذینفع آنرا ابطال مینماید. بدیهی است هرگاه زوجین طریقه دیگری را بتراضی اختیار نکنند تابع طریقه « اشتراك دارائی » شناخته خواهند شد

2) در صورتیکه زن ثروت و جهیز خود را در خطر اتلاف و بی مبالاتی شوهر ببیند میتواند از دادگاه تقاضا کند که طریقه متخذه را لغو کرده طریقه «تفریق دارائی» را برقرار سازد باید متوجه بود که تغییر پیمان در هر دو مورد موکول بحکم دادگاه بوده و بلافاصله باطلاع کلیه اشخاص ذینفع رسانده خواهد شد.

ممکن است عقد ازدواجی که پیمان مالی باعتبار آن تنظیم یافته اصولاً انجام نگیرد. بدیهی است در اینصورت پیمان مزبور خود بخود ملغی و بلااثر خواهد بود بر طبق رویه متخذه اصول قضائی فرانسه در صورت الغاء قرار داد آن سنخ از مواد آن که با موضوع عروسی ارتباط ندارد بقوت خود باقی میماند مثلاً ممکن است مرد ضمن قرارداد پدری خود را نسبت بکودکی که قبلاً در نتیجه ارتباط نامشروع بین آنها بوجود آمده است بر سمیت شناخته با یکی از طرفین بدهی خود را نسبت بدیگری اعتراف کرده باشد این قبیل مواد چون ضمن سند رسمی قید شده تأثیر خود را از دست نخواهند داد .

اینک که مختصری راجع به کلیات پیمان مالی زناشویی در قانون مدنی فرانسه گفته شد. ذیلاً خصوصیات هر يك از چهار طریقه پیش بینی شده در قانون را شرح میدهم :

#### 1) - طریقه اشتراك دارائی

این طریقه در فرانسه و بلژیک و هلاند طریقه رسمی و قانونی شناخته شده و گرچه موارد اعمال آن از سایر طرق بیشتر است لکن خانواده های ثروتمند نسبت بآن چندان تمایلی نشان نمیدهند و عملاً اختصاص بخانواده های متوسط و فقیر دارد انتقاد اساسی که از این طریقه میتوان کرد موضوع اختیارات فوق العاده ای است که از لحاظ اداره و بهره برداری و فروش اموال زن به شوهر تفویض شده. تنها وسیله ای که برای جبران این نقیصه بنظر قانون گزار رسیده اینست که در مقابل اختیارات وسیع مرد بزن حق داده در موقع انحلال اشتراك ( که ممکن است در جریان ایام

زناشوئی بوسیله تقاضای از دادگاه یا در پایان زوجیت بوسیله طلاق یا فوت یکی از دو همسر بعمل آید) از پذیرفتن سهم خود نسبت بدارائی مشترك ( بدهکاری و بستانکاری ) سر باز زند و خیر و شر آنرا تنها بشوهر واگذارند ، لکن شوهر چون مدیر دارائی مزبور بوده همیشه مجبور است دارائی مشترك را در مقابل کلیه قروضی که نسبت بآن وجود دارد قبول نماید . بنا بر این به احتمال اینکه زن ممکن است از حق امتناع خود استفاده نموده و «دارائی مشترك» را روز انحلال باو متوجه سازد، شوهر از مدیریت خود سوء استفاده نکرده از اتلاف مال مشترك خود داری خواهد نمود . ولی در حقیقت این پیش بینی برای حفظ حقوق زن که قسمتی از سرمایه «دارائی مشترك» را پرداخته کافی نیست و فقط ممکنست زیانهای بعدی و اضافی را از او دور نماید .

سرمایه «دارائی مشترك»

چون در موقع تدوین قانون مدنی فرانسه (1804) اموال منقول اهمیت و ارزش امروزی را نداشته ماده 1401 مقرر میدارد :

کلیه اموال منقولی که زن و شوهر در حین زناشوئی مالکند و همچنین آنچه که بعد ها از اموال منقول بدست میآورند داخل در «دارائی مشترك» خواهد بود. در قانون کشور هلاند طریقه مزبور بنام «اشترك عمومى دارائى» خوانده شده و دائره عمل آن بمراتب وسیعتر از قانون فرانسه است، زیرا در هلاند کلیه اموال منقول و غیر منقول زن و شوهر چه مربوط به قبل از عروسی و چه بعد از آن عموماً داخل در «دارائی مشترك» میشود و بنابراین دارائی خاصی برای هیچیک باقی نمیماند. در قانون فرانسه نظر باینکه زناشوئی عبارت است از وحدت زندگی و وحدت منفعت و چون زن و شوهر باید متحداً کار کنند ماده 1403 مقرر داشته : هر مال غیر منقول که زن و شوهر در ایام زناشوئی بصورت غیر مجانی تحصیل نمایند جزو «دارائی مشترك» شان خواهد بود. بنا براین و نظر بعلمتی که فوقاً ذکر شد اموال غیر منقولی که روز عروسی مالکند و همچنین آنچه که بعداً بصورت صلح یا هبه یا میراث بدست میآورند مختص بخودشان خواهد بود زیرا نتیجه زحمت مشترك نیست. اگر هبه کننده بجای اینکه یکی از آنها مالی ببخشد بهر دو مشترکاً بخشید داخل در «دارائی مشترك» خواهد شد.

هر گاه یکی از زوجین مال غیر منقول خاص خود را با ملك دیگری معاوضه کند در صورتیکه بهای دو فقره ملك مساوی باشد ملك تازه بجای ملك قدیم جزو دارائی خاص مالك خود شناخته خواهد شد - و در صورتیکه ملك جدید گرانتر و تفاوت قیمت معتابه و تفاوت مزبور را «دارائی مشترك» پرداخته باشد ملك جدید داخل در «دارائی مشترك» شده زن یا شوهر معادل ارزش ملك

ص: 112

قدیم خود از «دارائی مشترك» طلبکار میماند تا موقع انحلال و تصفیه طلب او پرداخته شود .

در مورد هبه معوضه ای که از طرف پدر، مادر، یا اجداد مال غیر منقولی بیکی از دو همسر بخشیده شود گرچه، میتوان گفت بر طبق قاعده کلی چون معوضه است باید داخل در «دارائی مشترك» شود لکن نظر باینکه ممکن است همین مال بعدها بوسیله میراث بهمسر مزبور منتقل گردد عنوان ملکیت خاص او را بخود خواهد گرفت و به «دارائی مشترك» ربطی نخواهد داشت

مورد دیگری که ممکن است در این خصوص پیش بیاید اینست که زن ملك مخصوص بخود را با اجازه شوهر فروخته و بخواهد با قیمت آن ملك دیگری خریداری نماید. از طرفی چون ملك تازه در ایام زناشویی بوسیله غیر مجانی تحصیل میشود بایستی طبق قاعده کلی داخل در «دارائی مشترك» گردد، از طرف دیگر چون جای گیر ملك خاص زن است بایستی جزو دارائی مخصوص او محسوب شود. قانون نظر ثانی را تأیید کرده و چون قیمت ملك فروخته شده قانوناً بوسیله شوهر که مدیر امور مالی خانواده است اخذ میشود و ممکن است بدست مشارالیه بمصرف دیگری برسد اینست که زن حق دارد در سند فروش قید کند که خریدار ملك در مقابل زن مسئول است قیمت ملك را حفظ و نظارت نماید تا بمصرف خرید ملك جدیدی برسد. بدیهی است در این صورت خریدار قیمت را در صندوق دفتر اسناد رسمی تودیع مینماید تا در موقع لزوم شوهر آنرا بمصرف خرید ملك تازه برساند .

افزایش یا نقصان سرمایه دارائی مشترك

علاوه بر آنچه قانون تعیین کرده نظر به آزادی اراده زوجین میتوانند موادی دایر بر زیاد یا کم کردن سرمایه «دارائی مشترك» در پیمان خود قید نمایند. از لحاظ اضافه میتوانند موافقت نمایند که کلیه دارائی غیر منقولشان اعم از گذشته یا آینده جزو «دارائی مشترك» محسوب گردد یا آنکه ملك بخصوصی را که طبق قانون بایستی مخصوص مالك خود باشد داخل در «دارائی مشترك» کنند . و نیز ممکن است تصمیم بگیرند بجای عین ملك مبلغی کمتر از قیمت واقعی آن به «دارائی مشترك» تعلق یابد در این صورت عین ملك بملکیت مالك خود باقیمانده لکن ملك مزبور در مقابل مبلغ قراردادی نسبت به طلب «دارائی مشترك» مورد وثیقه قرار میگیرد و شوهر حق دارد در حدود این مبلغ قرض کرده ملك مزبور را رهن دهد .

از لحاظ نقصان سرمایه که فعلاً خیلی بیش از افزایش آن معمول به است ممکن است زوجین موافقت نمایند که اموال منقولشان حکم غیر منقول را داشته باشد ، یعنی از اموال منقول آنچه بعد از عروسی بعنوان غیر مجانی بدست بیاورند داخل در «دارائی مشترك» گردد و بقیه خاص ملك خود باشد



علت شیوع این نظریه بطوریکه سابقاً دیدیم اینست که در جریان قرن نوزدهم بعد اهمیت و ارزش اموال منقول از قبیل سهام شرکتها و اسناد تجاری و بانگی بخوبی معلوم شد و بعکس اموال غیر منقول اهمیتی را که در زمان تدوین قانون مدنی داشت از دست داد بالتبلیحه ممکن بود مرد تمام دارائی خود را که عبارت از اموال منقول میباشد برای سرمایه «دارائی مشترک» اختصاص دهد، در صورتیکه زن هستی خود را که از اموال غیر منقول قبل از عروسی یا املاکی که بعداً از راه ارث یا هبه بدست آورده مرکب میباشد برای شخص خود حفظ نموده و فقط اموال منقول خود را که معمولاً جز مبل و اثاثیه مختصر چیزی نیست در مقابل سرمایه هنگفت منقول شوهر مثلاً سهام و اوراق بهادار - تسلیم «دارائی مشترک» نماید. از این رو است که برای ایجاد تعادل بمراد حق داده اند که با جلب رضای زن نسبت به اموال منقول و غیر منقول به یک نحو معامله نماید .

اداره اموال «دارائی مشترک»

بر طبق ماده 1421 شوهر حق دارد بتنهائی اموال «دارائی مشترک» را اداره کرده، فروخته، رهن گذاشته یا بهر صورت صلاح دید انتقال دهد و مداخله زن در هیچیک از این امور لازم نیست اختیارات شوهر در اداره و انتقال اموال مزبور ناشی از حق ریاست خانواده و برتری و تقوی است که در نظر قانون از جمله نظامات عمومی بشمار میرود .

بر طبق قانون 13 ژوئیه 1907 یک قسم دارائی جداگانه دیگری هم برای زن فرض شده که از لحاظ مالکیت متعلق به «دارائی مشترک» است لکن از نظر اختیار اداره و تصرف و پس انداز زن بتنهائی مختار است قانون مزبور مقرر میدارد که در آمد کار کرد زن تحت اختیار مستقیم خودش میماند لکن باید بمصرف مخارج ضروری خانه برسد، اگر از این راه زن توانست مبلغی پس انداز کند در موقع انحلال اشتراک این قسمت از اموال مختص زن بوده و مرد را در آن سهمی نیست .

در مقابل این اختیار فوق العاده وسیع مرد که ممکن است هر آن هستی زن را دچار خطر اتلاف سازد قانونگذار برای زن نیز حق بسیار مؤثری قائل شده زن روی تمام اموال «دارائی مشترک»، و حتی دارائی اختصاصی شوهر حق رهن قهری دارد باین توضیح که هرگاه در پایان زناشویی یا موقع انحلال «دارائی مشترک»<sup>(1)</sup> زن از شوهر طلبکار بود حق دارد هر مالی متعلق به «دارائی مشترک» یا دارائی مخصوص شوهر را در تصرف هر کس سراغ کرد توقیف و برای وصول

ص: 114

1- بطوریکه سابقاً دیدیم انحلال «دارائی مشترک» با انحلال علقه زوجیت ملازمه ندارد و ممکن است در خلال ایام زناشویی دارائی زن و شوهر با مداخله دادگاه از هم تفریق شود.

طلب خود تأمین نماید. بنا براین چون خریداران از این حق قانونی زن اطلاع دارند حاضر نمی شوند بدون رضایت و امضای او از شوهر چیزی بخرند و در نتیجه عملاً شوهر ناچار است در مورد هر معامله ای از زن مشورت کرده رضای او را جلب نماید. باضافه ماده 1422 حق هبه مال غیر منقول متعلق به «دارائی مشترك» را از شوهر سلب کرده است. موضوع اینکه آیا در صورت اجازه زن شوهر میتواند چنین هبه ای بکند یا نه قابل بحث است در اصول قضائی هم رویه ثابتی اتخاذ نشده است. در صورتیکه شوهر بخواهد راجع به اموال «دارائی مشترك» وصیتی بکند جز نسبت به حصه خود (نصف) نافذ نیست. زن هم عیناً نسبت به سهم خود مجاز است حتی بدون اجازه شوهر وصیت کند

#### اداره اموال اختصاصی زن

ماده 1428 حق و وظیفه اداره کردن کلیه اموال اختصاصی زن را بمرء محول کرده لکن در عین حال هرگونه معامله ای نسبت باموال منقول (1) یا غیر منقول اختصاصی زن که از حدود مفهوم جمله «اداره کردن» خارج باشد برای شوهر بتهنائی مقدور نیست و موافقت و امضای زن لازم است، بلکه میتوان گفت بر طبق اصل کلی شخص زن انتقال دهنده محسوب میشود منتها با اجازه شوهر. ماده مزبور اضافه میکند که شوهر در مقابل هرگونه حیف و میلی که در نتیجه اهمال اشتباه او نسبت باموال زن پیش آمد کند مسئول است.

گرچه گفتیم مدیریت اموال زن با شوهر است ولی باید متوجه بود که قدرت و اختیارات شوهر در اداره کردن اموال عیالش خیلی کمتر از اختیار او نسبت باموال خصوصی خود و اموال «دارائی مشترك» میباشد، مثلاً از جمله عملیات برجسته اداری شوهر اجاره دادن املاک زن است؛ در این خصوص مدت اجاره نباید از نه سال تجاوز کند و در صورت تجاوز مدت را به دوره های نه ساله تقسیم میکنند در نتیجه هرگاه در جریان یکی از این دورهها اشتراك دارائی منحل شد زن بایستی فقط عقد اجاره را تا پایان دوره نه ساله مربوطه رعایت کند و با انقضای دوره نه ساله مزبور میتواند عقد اجاره را نسبت ببقیه مدت فسخ نماید

#### قروض «دارائی مشترك»

همانطور که از لحاظ سرمایه بین اموال منقول و غیر منقول و بین اموال قبل از عروسی و بعد از آن قانون امتیاز گذاشته در خصوص بدهی هم دو تفاوت فوق را قائل شده است :

#### ص: 115

1- گرچه بر طبق تعریفی که از «دارائی مشترك» شد تمام اموال منقول زوجین چه قبل از عروسی و چه بعد داخل «دارائی مشترك» شده و هیچیک نباید مال منقول مختص بخود داشته باشند لکن در عین حال میتوانند موافقت کنند اموال منقولیکه بصورت هبه تحصیل کرده اند از عنوان اشتراك معاف و مختص بمالك خود باشد

الف) قروض قبل از عروسی - چون در تعیین سرمایه «دارائی مشترك» گفتیم از بین اموالیکه عروس و داماد در روز عروسی مالکند فقط مال منقولشان مشمول عنوان اشتراك میشود از لحاظ بدهی هم برای اینکه تعادلی بین سرمایه و بدهی «دارائی مشترك» برقرار شده باشد ماده 1409 مقرر داشته قروض منقولی را که زن و شوهر در روز زناشوئی بر عهده دارند «دارائی مشترك» ذمه دار گردد.

نکته قابل توجه اینکه این تعادل تصنعی و صوری و دور از واقع است زیرا آنطوریکه مال منقول و غیر منقول را میتوان از هم تفکیک کرد قروض منقول و غیر منقول به آسانی قابل تشخیص نمیشود چونکه معمولاً موضوع هر قرضی جز پول نقد نیست و بفرض اینکه موضوع تعهد انتقال مال غیر منقولی بوده باشد بلافاصله انجام خواهد گردید زیرا با حصول رضایت انتقال قانوناً انجام میشود و چون رضایت در ضمن تعهد منظور شده است میتوان گفت که تعهد در آن واحد ایجاد و انجام میگردد بعبارة دیگر شرط فعل نیست تا تشریفات و عمل جداگانه بخواهد بلکه شرط نتیجه است. مگر فرض کنیم تعهد مشعر بر انتقال ملکی در تاریخ معین آینده باشد یا تعهد عبارت باشد از انتقال ملکی که باید بعداً محل آن در زمین معینی تحدید و تعیین گردد. بنابراین «قرض غیر منقول» معمولاً یافت نمیشود و در نتیجه این تصمیم کلیه قروضی را که زوجین قبل از عروسی داشته اند «دارائی مشترك» عهده دار خواهد شد.

ب) قروض ایام زناشوئی - تمام تعهداتی که شوهر در جریان سالهای زناشوئی نسبت باشخاص ثالث میکند انجام آن بعهده «دارائی مشترك» خواهد بود و طلبکار بین توقیف اموال اختصاصی مرد یا اموال اشتراکی مخیر است اعم از اینکه تعهد مزبور ناشی از اداره کردن اموال خاصه مرد بوده یا متعلق به اداره «دارائی مشترك» باشد. و اما قروض و تعهداتی که زن بعهده گرفته در این خصوص بایستی سه صورت ذیل را در نظر گرفت:

- 1) در صورتیکه زن بدون اجازه شوهر تعهدی بکند، از لحاظ عدم صلاحیت زن قابل ابطال است «بطالان نسبی»
- 2) در صورتیکه با اجازه دادگاه معامله کرده و در نتیجه متعهد شده است فقط دارائی شخصی او عهده دار انجام تعهد شناخته میشود.
- 3) هرگاه تعهد زن با اجازه شوهر باشد، دارائی شخصی زن (برای اینکه تعهد کرده)، دارائی شخصی مرد (برای اینکه اجازه داده و «دارائی مشترك») (برای اینکه ملك مشترك زن و شوهر است) از طرف طلبکار قابل تعقیب میباشد.

بنابراین در صورتی هم که شوهر با انجام معامله از طرف زن خود موافق باشد معمولاً مصلحت را در این میدانند که از اجازه دادن خود داری نموده موضوع را بدادگاه مراجعه دهد

انحلال و تقسیم «دارائی مشترك»

1 - موارد انحلال :

بر طبق ماده 1441 موارد انحلال عبارت است :

الف) مرگ طبیعی یکی از زوجین

ب) مرگ حقوقی ( مرگ حقوقی عبارت بوده از مجازاتی که بوسیله آن کلیه حقوق مدنی و اجتماعی از گناهکار سلب میشده این مجازات فعلاً در قانون فرانسه وجود ندارد )

ج) طلاق .

د) تفریق جسمانی (امری است نظیر طلاق که شرح آنرا در فصول آینده خواهیم دید)

ه) تفریق مالی بوسیله دادگاه

2 - طرز تقسیم

اولاً زوجین آنچه را که متعلق به خودشان بوده و عیناً وجود داشته باشد پس میگیرند ثانیاً مبالغی را که در نتیجه معاملات مختلفه از «دارائی مشترك» طلبکار شده اند بخود انتقال میدهند از جمله مزایائی که در این خصوص قانون گزار برای زن قائل شده اینست که میتواند قبل از شوهر سهم خود را نسبت به طلب از «دارائی مشترك» استیفاء نماید .

برای وصول طلب ممکن است راجع به ارزیابی اموال «دارائی مشترك» بین طرفین اختلافاتی رخ داده منجر بمراجعه به دادگاه شود و نیز ممکن است بضرر اشخاص ثالث (طلبکاران دارائی مشترك) زن و شوهر با هم تبانی نمایند. البته در صورت اخیر طلبکاران هم میتوانند بوسیله اقامه دعوی مخصوص بنام آکسیون پولین<sup>(1)</sup> از حق خود دفاع نمایند.

ثالثاً در صورتیکه دارائی اختصاصی زن و شوهر به «دارائی مشترك» بدهکار باشد بایستی دین خود را ادا نماید.

رابعاً بعد از این عملیات آنچه از سرمایه و بدهی برای «دارائی مشترك» میماند بین زن و شوهر بالسویه تقسیم میشود.

خامساً بطوریکه سابقاً دیدیم در مقابل اختیارات فوق العاده مرد زن حق دارد از قبول سهمیه خود نسبت به «دارائی مشترك» استنکاف نماید. البته این استنکاف در صورتی است که بدهی «دارائی مشترك» که بوسیله شوهر تعهد شده است بیش از موجودی آن باشد.



سادساً در صورت قبول زن، اشتغال ذمه او در برابر طلبکاران محدود بمبلغی است که از «دارائی مشترك» دریافت داشته است(1). این تحدید نظیر اندازه ای است که برای اشتغال ذمه هر وارثی نسبت به بدهیهای مورث او قائل شده اند(2) با این تفاوت که وارث بایستی استفاده از این حق را رسماً تقاضا نماید در صورتیکه زن خود بخود و بدون تقاضای صریح از مصونیت مزبور استفاده میکند.

## 2- طریقه تفریق دارائی

این طریقه در مقام عمل فوق العاده نادر است. در سال 1898 بین 82346 پیمان مالی زناشویی فقط 2128 پیمان مبنی بر طریقه تفریق تنظیم شده. طریقه مزبور عملاً اختصاص به موارد خاصی دارد مثل اینکه زن از شوهر سابق اولاد داشته باشد فائده ای که در این طریقه بنظر میرسد یکی استقلالی است که بالنسبه بسایر طریقه ها بزن شوهر دار داده شده و یکی روشن بودن حساب مالی زوجین در موقع طلاق است. از این جهت مجامع طرفدار زنان همیشه سعی کرده اند این طریقه در قانون فرانسه طریقه عمومی قانونی تلقی شود و همچنین بعلمتی که فوقاً ذکر شد تفریق دارائی در نواحی که طلاق معمولاً زیاد است بیشتر مورد استعمال پیدا میکند.

این طریقه دارائی زن و شوهر کاملاً از هم متمایز است. باضافه اموال خود را هر يك شخصاً اداره میکند چنانچه قبلاً دیدیم این تفریق مالی ممکن است قراردادی یا قضائی باشد. تفریق قراردادی طریقه قانونی است که زن و شوهر ممکن است قبل از عروسی بدان تراضی کنند. تفریق قضائی موقعی است که در جریان ایام زناشویی، در نتیجه تقاضای زن، دادگاه برای حفظ اموال او بدان حکم میکند.

در هر يك از دو صورت چون شوهر نسبت باموال و عوائد زن مداخله ای ندارد بایستی زن در پرداخت مخارج ضروری خانه مشارکت نماید.

در تفریق قضائی، دادگاه با توجه بتمکن طرفین و میزان مخارج ضروری خانه در حکم خود سهم زن را نسبت بمخارج قید مینماید و در صورتیکه بعداً وضعیت زن و شوهر از لحاظ تمکن تغییر نماید میتوانند ثانیاً بدادگاه مراجعه و تطبیق مندرجات حکم را با وضعیت فعلی خود تقاضا نمایند.

در تفریق قراردادی در صورتیکه برای تعیین سهم زن از مخارج بین طرفین موافقت قبلی بعمل نیامده و در در قرارداد عروسی ذکری از آن نشده باشد بایستی زن ثلث درآمد خود را بمخارج خانه اختصاص دهد، چون ممکن است این سهم بندی با توجه بوضعیت شوهر و دارائی زن بر خلاف انصاف

ص: 118

Bé né fice d'Emolument -1

Bé né fice d'Inventaire -2

باشد. بهتر این بود که در این مورد هم تشخیص سهم هر يك بنظر دادگاه موکول میگردد. معمولاً در این مورد زن ثلث در آمد خود را برای مخارج خانه بشوهر تسلیم مینماید ولی ممکن است بعکس زن متصدی امر معیشت شده بر حسب تراضی با شوهر سهم او را از مخارج دریافت دارد. دیوان کشور فرانسه در تاریخ 19 مه 1920 چنین قراردادی را چون مانع قانونی ندارد تجویز کرده است. در این صورت اگر چیزی از خرج خانه صرفه جوئی شود طبق قانون ژوئیه 1907 متعلق بزن و تحت اختیار او است.

#### حدود استقلال و صلاحیت زن در طریقه تفریق

بر طبق ماده 1449: اولاً زن میتواند اداره اموال خود را شخصاً عهده دار شود. ثانیاً حق دارد اموال منقول خود را بهر نحو صلاح بداند مورد معامله قرار دهد. ثالثاً انتقال اموال غیر منقول مشروط بر رضایت و تصویب شوهر یا اجازه دادگاه است

بطوریکه از صریح این ماده بر میآید قانون گزار زن را در فروش اموال منقول آزاد و نسبت بانقال اموال غیر منقول تابع اراده شوهر قرار داده منطق این تفاوت همان است که قبلاً راجع به ارزش اقتصادی فوق العاده اموال غیر منقول در اوائل قرن نوزدهم (موقع تدوین قانون مدنی) گفتیم. چون در آن تاریخ جز اموال غیر منقول مکنت قابل اعتنائی وجود نداشته و اموال منقول برای زن منحصر به اناث البیت بوده و چون معمولاً زن باشکال حاضر میشود مایحتاج ضروری زندگی را بفروشد بدین جهت مداخله و اجازه شوهر را بفروش اموال غیر منقول منحصر کرده اند لکن بعداً از اواسط قرن نوزده باین طرف اموال منقول از نظر توسعه صنعت و بازرگانی واجد اهمیت بیشتری شده بطوریکه ممکن است دارائی یکنفر بالغ بر میلیونها و منحصرراً مرکب از سهام شرکتهای تجاری و صنعتی، اوراق بانک و غیره باشد. بنابر این آزاد گذاشتن زن در انتقال اموال منقول خود ممکن است برای خود او و شوهرش ایجاد خطر. نماید از این نظر اصول قضائی فرانسه فعلاً قسمت دوم ماده فوق الذکر را دنباله قسمت اول تلقی کرده یعنی وقتی برای زن استقلال در معاملات منقول قائل است که معامله مزبور از حد اموریکه برای اداره کردن مالیه او لازم است خارج نشود. مثلاً زن میتواند مستقلاً مال الاجاره ملک مزروعی خود را صرف خرید بذر یا سایر لوازم زراعتی بنماید ولی معامله مهمی که جنبه اداری نداشته و میتواند موجب تغییر وضعیت مالی زن بشود بدون اجازه و موافقت شوهر صحیح نیست.

باید متوجه بود که گر چه ماده 1449 صریحاً انتقالات مجانی را برای زن منع نکرده لکن با در نظر گرفتن حدود اختیارات او در نظر قانونگذار بدون اجازه شوهر نمیتواند از اموال

خود اعم از منقول یا غیر منقول به کسی هبه نماید. بر طبق ماده 215 زن حتی در طریقه «تفریق دارائی» هم برای اینکه بتواند دعوائی در دادگاه اقامه کند محتاج اجازه شوهر است. احتیاج زن با اجازه شوهر اختصاص بدعاوی مربوط باموال غیر منقول نداشته بلکه در اقامه دعوی ناشی از اموال منقول هم که در معامله نسبت بآنها آزاد است باز به اجازه شوهر نیازمند

در خصوص اینکه آیا زن میتواند بدون اجازه شوهر تعهدی برای خود ایجاد نماید یا نه گرچه ماده 1449 ساکت است ولی صریح ماده 220 مربوط به امر تجارت زنان شوهر دار عدم صلاحیت زن را در این خصوص تأیید مینماید و بهمین مناسبت اصول قضائی فرانسه مقرر داشته که وقتی تعهد زن نافذ است که از حدودیکه برای اداره اموالش لازم است تجاوز ننماید بنا براین ضمانت اشخاص ثالث یا مصالحه یا تعهد بقبول رأی حکم یا قبول کردن میراث بدون اجازه شوهر ممنوع است.

بطوریکه سابقاً دیدیم قانون ژویه 1907 اموالی را که زن از درآمد کار شخصی خود بدست آورده از بسیاری از مقررات عمومی معاف نموده در این طریقه هم اجازه داده است اولاً زن کلیه اموال حتی غیر منقول از این نوع دارائی خود را بفروشد و ثانیاً هرگونه دعوائی مربوط باین قبیل اموال را بدون اجازه شوهر اقامه کند.

### 3 - طریقه جهیزی

ریشه این طریقه در حقوق رم وجود داشته بعداً با تغییراتی که لازمه تطور و تحول زمان است در قانون فرانسه بصورتیکه خواهیم دید قبول شده است. خاصیت ممیزه این طریقه این است که اموال زن بدو قسمت تقسیم میشود اموال جهیزی و غیر جهیزی. اموال جهیزی که از لحاظ اداره و استفاده از درآمد تحت اختیار شوهر است بهیچوجه نه بوسیله زن و نه بوسیله شوهر و نه بوسیله هر دو متفقاً قابل انتقال نیست. در نتیجه عدم قابلیت انتقال این اموال مشمول مرور زمان هم نبوده و تصرف مستمر غیر نسبت بآنها سبب مملک تلقی نمیشود و همچنین اشخاص ثالث نمیتوانند آنها را برای تأمین و وصول طلب خود توقیف کرده بفروش برسانند

اموال غیر جهیزی قابل انتقال و توقیف بوده تحت مدیریت شخص زن اداره میشود. تعیین میزان و مبلغ هر يك از دو نوع مال بسته تراضی طرفین است بنا بر این میتوان گفت این طریقه ترکیبی است از دو طریقه تفریق و عدم اشتراك (نسبت باموال غیر جهیزی و جهیزی). منطق وضع این طریقه اینست که خواسته اند بدین وسیله يك قسمت از اموال خانواده ها بعنوان سرمایه همیشگی برای آنها باقی بماند - اینست که اموال غیر منقول زن که صورت جهیزی به بخود میگیرد مطلقاً قابل انتقال نیست.



بزرگترین مزیتی که در طریقه جهیزی وجود دارد اینست که زن و هستی او در مقابل خطر اسراف کاری و هرزه خرجی شوهر بهترین وجهی حفاظت شده است زیرا اموال غیر منقول زن که مطلقاً قابل انتقال نیست اموال منقول او هم گرچه ممکن است بدست شوهر فروخته شود لکن اگر در مقابل قیمت دارائی غیر منقول اختصاصی مرد بیشتر یا لااقل معادل ارزش آن باشد باز هستی زن از خطر اتلاف محفوظ است چون زن روی اموال غیر منقول شوهر همیشه حق رهن قهری قانونی دارد بنا بر این همیشه زن در موقع تصفیه حساب میتواند معادل قیمت اموال منقولش که بدست شوهر تلف شده از اعمال حق رهن قهری خود روی اموال غیر منقول شوهر استفاده و در نتیجه طلب خود را استیفا نماید حتی در طریقه جهیزی بر خلاف سه طریقه دیگر طبق تصمیم اصول قضائی فرانسه زن نمیتواند از حق رهن قهری خود صرف نظر نماید بلی اگر شوهر فاقد اموال غیر منقول باشد زن وسیله برای تأمین حق خود نخواهد داشت و البته در این صورت این طریقه را اختیار نخواهد کرد.

مزیت دیگر این طریقه که در حد خود اهمیت بسزائی دارد اینست که در آمد اموال جهیزی زن هم بر طبق نظریه متخذه در اصول قضائی تا حدودی که برای معیشت خانواده ضروری است غیر قابل انتقال و توقیف است از این نظر میتوان گفت که «طریقه جهیزی» حتی بر «اشترک دارائی» هم برتری دارد زیرا در طریقه «اشترک» شوهر میتواند بدون رعایت مصارف لازمه زندگی در آمد اموال زن را انتقال دهد ولی اینجا بایستی قبلاً امر معاش خانه را در نظر بگیرد.

معایبی که در این طریقه دیده میشود یکی سوءظنی است که از لحاظ اخلاقی نسبت بمرء اعمال میشود زیرا اینجا بر خلاف مفهوم کلی زناشوئی و وحدت منافع طرفین هستی و منفعت هر يك جدا است و باضافه دارائی زن در مقابل تصرفات مرد بطرز شدیدی محافظت شده. دیگر از نظر اقتصادی زن نمیتواند از اموال خود استفاده کند شوهر نمیتواند از اعتباری که در نتیجه ثروت عیالش باید برای او ایجاد شود انتفاع ببرد باضافه اموال غیر منقول شخصی خود را نیز نمیتواند بفروشد یا رهن بگذارد زیرا زن نسبت بآن حق رهن قهری دارد و چون از این حق هم نمیتواند صرف نظر کند شوهر مشتری برای اموال خود پیدا نمیکند. اشخاص ثالث هم ممکن است در این طریقه گرفتار خطر تبانی زن و شوهر شده خسارت ببینند. تنها اصلاحی که در عمل نسبت بمعایب نامبرده معمول شده اینست که در تنظیم سند رسمی پیمان زن میتواند بشوهر اجازه دهد جهیزیه منقول یا غیر منقول او را عنداللزوم بفروشد مشروط بر اینکه تعهد کند عوض آن را بعداً در موقع مطالبه زن خریده باو تسلیم نماید.

نظر به دو تقیصه که گفته شد بتدریج موارد استعمال این طریقه رو بکاهش گذاشته بطوری که فعلاً جز در بعضی از نواحی از قبیل اکس - باستیا - منت - پلیه و در ایالات شمالی فقط نرماندی طریقه مزبور دیده نمیشود.

در حقوق رم شوهر نسبت بجهیز زن مالک مختار شناخته میشده بتدریج دائره اختیارات او را تنگ کردند تا زمان ژوستی نین که حق هرگونه انتقال یا رهن نسبت بجهیز را از شوهر سلب کردند حتی با اجازه زن هم قادر باین کار نبود و بر فرض اینکه برخلاف قاعده جهیز زن را تلف میکرد بایستی موقع تفریق و انحلال زناشویی عوض آنرا بوی تسلیم نماید. در حقوق سابق فرانسه عین این وضعیت معمول شد باضافه دادگاهها صریحاً حق مالکیت جهیز را بزن واگذار کردند اینست که قانون مدنی هم همین رویه را پیروی و تثبیت کرده است بنابراین مالک اموال جهیزی فقط زن شناخته شده و شوهر تنها حق دارد اموال مزبور را اداره و از درآمد آن برای حوائج ضروری خانواده استفاده نماید. بدیهی است حق اداره کردن شامل کلیه امور و اختیاراتی است که برای حسن اداره اموال لازم است و بالنتیجه شوهر میتواند هرگونه دعوائی را مربوط به این اموال شخصاً اقامه نماید باضافه بطوری که قبلاً اشاره شد میتواند جهیزیه منقول زن را نقل و انتقال دهد لکن بایستی قیمت یا عوض آنرا بزن پردازد منطق این اختیار اینست که اولاً چون شوهر متصرف جهیز منقول زن است و در مورد اموال منقول شخص متصرف مالک شناخته میشود بنابراین حق دارد آنها را بفروشد و ثانیاً چون شوهر میتواند ضمن عملیات اداری خود اسناد و مطالبات منقول زن را انتقال داده یا تعویض نماید همچنین حق خواهد داشت سهام و اوراق بهادار او را نیز مورد معامله قرار دهد و چون اهمیت اموال منقول یکسان است فروش اموال منقول مادی (اثاثه وغیره) هم مانعی نخواهد داشت

چنانکه در طریقه «اشتراک دارائی» دیدیم در این طریقه (جهیزی) هم زن میتواند در نتیجه سوء اداره و رفتار شوهر از دادگاه در خواست کند حق مدیریت اموال او را از شوهر منتزع ساخته بخودش تفویض نمایند. در این صورت حق اداره و استفاده از درآمد اموال مخصوص زن خواهد بود در عین حال مقرراتی هم که در این طریقه از نظر حفظ دارائی زن وضع شده بود با مختصر تغییری بجای خود باقی خواهد ماند. کلیه اختیاراتی که برای مدیریت اموالش لازم است باو داده شده در آمد اموال خود را دریافت و مانند طریقه «تفریق دارائی» در پرداخت مصارف خانه شرکت میکنند فقط در اقامه دعوی بایستی از شوهر و اگر او امتناع کرد از دادگاه کسب اجازه کند.

تقسیم اموال به جهیزی و غیر جهیزی - در صورت انتزاع حق مدیریت از شوهر غیر قابل انتقال و توقیف بودن اموال جهیزی مانند سابق باقی است حتی اموال منقول جهیزی هم غیر قابل انتقال میشود زیرا قبلاً هم زن نمیتوانست انتقال دهد. در آمد اموال جهیزی و غیر جهیزی هم به سرمایه های اصلی خود ملحق میشود هبه یا میراثی اگر عاید زن شد جزو جهیزیه قرار میگیرد فقط خاصیت غیر قابل مرور زمان بودن اموال جهیزی زن پس از تفریق مرتفع میشود.

باید دانست که اصولاً عدم قابلیت توقیف اموال جهیزی زن فقط در برابر طلبکارانی است که بعد از وقوع زناشوئی با زن معامله کرده و از او طلبکار شده اند و الا طلبکارانی که قبل از زناشوئی از زن طلبکار شده اند چون با اعتماد اموال زن که در آن موقع قابل انتقال و توقیف بوده معامله کرده اند در ایام زناشوئی هم میتوانند از توقیف و فروش جهیزیه بدهکار خود برای وصول طلبشان استفاده نمایند.

در خاتمه باید متذکر بود که نسبت باصل عدم قابلیت انتقال و توقیف جهیز زن موارد استثنائی چندی در قانون پیش بینی شده که هر يك روی مصلحت خاصی وضع شده است مثلاً اشخاصی که از جنحه یا شبه جنحه زن متضرر شده اند میتوانند در موقع اقامه دعوی اموال جهیزی زن را توقیف و پس از اثبات حق خود را از قیمت آن استیفاء نمایند یا آنکه قانون 19 مارس 1919 مقرر میدارد که در مورد امور خیریه و عام المنفعه مخصوصاً ترویج و تسهیل تکثیر موالید و نگاهداری از کودکانی که در نتیجه جنگ یتیم شده اند زن میتواند با اجازه شوهر اموال جهیزی حتی غیر منقول خود را بفروش برساند و در صورت امتناع شوهر اجازه دادگاه کافی است منتها در این صورت فقط عین را میتواند باین امور اختصاص دهد درآمد آن در اختیار شوهر خواهد ماند انجام این امر مشروط بدو شرط است یکی آنکه زن فرزند نداشته باشد دیگر آنکه سنش از چهل و پنج سال متجاوز باشد. ظاهراً منظور از شرط اخیر این است که معمولاً زن از این سن بعد فرزند نمیآورد.

#### 4-طریقه عدم اشتراك

در این طریقه ، مانند «طریقه تفریق دارائی» دارائی زن و شوهر از یکدیگر جدا است و هستی مشترکی وجود ندارد لکن برخلاف طریقه مزبور اداره هستی زن بشوهر واگذار شده و انتقال اموال هر يك تابع مقررات عمومی قانونی میباشد. این طریقه در کشور فرانسه کمتر مورد استعمال پیدا میکند بعکس در آلمان بر طبق قانون مدنی مصوب 1900 «طریقه عمومی قانونی» است. در فرانسه سابقاً در ایالات کائن و روئن معمول بوده و فعلاً فقط در لیون و سنت اتین دیده میشود

چون در این طریقه اداره هستی زن بعهد شوهر و در آمد آن در اختیار او است. مخارج

لازمه خانه هم بعهدده شوهر بوده و از درآمد اموال اختصاصی خود و در آمد اموال زن آنرا میپردازد. بنابراین اگر صرفه جوئی و پس انداز بشود اختصاص بشوهر خواهد داشت. از لحاظ صلاحیت، زن در این طریق بدون اجازه شوهر حق هیچگونه معامله حقوقی ندارد فقط بر طبق قانون ژویه 1907 چنانکه قبلاً دیدیم از درآمد اختصاصی خود میتواند استفاده کرده آنرا برای مصارف لازمه خانه بکار برده ذخیره ای اگر پیدا شود تصرف و اداره نماید.

با مقایسه اجمالی که بین قانون اسلام و قوانین دنیای متمدن غرب که مفصل ترین و کاملترین آنها قانون مدنی فرانسه است بعمل آمد میتوان گفت که بر خلاف آنچه بعضی تصور میکنند حدود اختیارات زن - مخصوصاً زن شوهردار - در شریعت اسلام بمراتب وسیعتر و آزادی او در انجام معاملات حقوقی و استفاده از مایملک خود بدرجات بیشتر و بعکس وظائف او چندین بار کمتر و سبکتر از زنان غربی میباشد. در هر چهار طریق پیمان مالی زناشویی زن باید در پرداخت مخارج ضروری خانه شرکت کند در سه طریق کلیه درآمد او با اختیار مرد گذاشته شده برای کوچکترین امر حقوقی بایستی از شوهر کسب موافقت نماید، با وجود تدابیری که اتخاذ شده هستی زن همیشه در معرض اتلاف و هززه خرجی شوهر قرار دارد، درست مانند صغیری که بمراقبت و نظارت قیم نیازمند است زن هم در کلیه شئون حیوانه اجتماعی وابسته و تابع اراده و تحت قیمومت شوهر قرار گرفته است در صورتی که در شریعت اسلام هستی و درآمد او جز باو تعلق ندارد و در تمام اعمال حیوانی اختیار تام و شخصیت کامل باو اعطا شده است و مطلقاً بشرکت در پرداخت مخارج زندگی موظف نیست

موضوع فوق الذکر از نظر حقوقی و اجتماعی سزاوار توجه کاملی است. قانون اسلام و شرایع و سنن قبل از آن بمراد اجازه داده اند که در صورت توانائی و رعایت شرایط خاص بیش از یکزن داشته باشد. قوانین اروپائی نه فقط این امر را جایز نمیدانند بلکه آنرا مخالف نظم و اخلاق عمومی شمرده معتقدند که ارتکاب این امر عواطف و احساسات عمومی ملل متمدن را جریحه دار میسازد بهمین مناسبت آن را از لحاظ منکر و مکروه بودن در ردیف برده فروشی محسوب میدارند.

در حقوق بین الملل خصوصی که از روابط حقوقی افراد يك ملت با دولت بیگانه یا با افراد ملت بیگانه بحث میشود بطور کلی اجازه میدهند که افراد ملت بیگانه ای که در کشور دیگر اقامت دارند از لحاظ احوال شخصیه تابع مقررات قانونی ملی خود بوده و از شمول مقررات قانون کشوری که در آن توقف دارند معاف باشند: مثلاً يك نفر فرانسوی مقیم کشور ایران وقتی در نظر دادگاههای ایرانی کبیر شمرده میشود که بر طبق قانون ملی خود بن کبر رسیده باشد (بیست و یکسال تمام) و همچنین سایر احوال شخصیه مانند ازدواج وارث و غیره. تنها استثنائی که در این مورد دیده میشود مسئله مخالفت با نظم عمومی و اخلاق حسنه است.

مسائلی که در نظریه ملتی باتفاق آراء مکروه و ناپسند تلقی میشود ارتکاب آنها عواطف عمومی را میرنجانند و بنا بر این اگر چه جزو احوال شخصیه بوده و بر طبق قانون ملی شخص مرتکب عمل مزبور مجاز باشد نمیتواند در کشور بیگانه آنرا انجام دهد: مثلاً بفرض اینکه بنده گرفتن در قانون ملی کشوری مانند قرون گذشته مجاز باشد اتباع آن کشور که در کشورهای بیگانه متمدن توقف دارند نمیتوانند مرتکب این امر شده دعاوی ناشیه از این حقوق را به دادگاههای کشور متوقف فیه مراجعه نمایند. زیرا جامعه این موضوع را مخالف اخلاق حسنه تلقی مینماید و اجازه نمیدهد چنین امری علناً در دادگاههای او طرح شود. موضوع تعدد زوجات هم در نظر قوانین اروپائی از همین قبیل است

در این فصل می‌خواهیم از موجبات قبح و ناپسندی این امر در نظر قانون‌گزاران غربی و علت اباحه آن در قانون اسلام بحث کنیم :

در بدو امر این طور بنظر می‌رسید که رشد و رقاء موقعیت زن در اجتماع و حیثیت حقوقی و اجتماعی که در عصر حاضر برای او قائل شده اند حکم میکند که هر مردی بیش از يك زن نداشته باشد و چون ارزش زن در جامعه بهیچوجه کمتر از مرد نیست و وضعی هم که در قوای مادی و معنوی زن نسبت بمرء هنوز مشهود است معلول نقص تربیت و بی توجهی به پرورش علمی و اخلاقی او است و چون به تجربه ثابت شده که بهترین وسیله برای بالا بردن ارزش و لیاقت زنان رعایت احترام و تجلیل و توقیر مقام ایشان و تلقین عزت نفس و شرف و مناعت بروح آنها است بنابراین بایستی از هر گونه تحقیر و اهانتی نسبت بمقام و منزلت زن خودداری کرد زیرا توهین و کسر موقعیت زن موجب میشود که شعله فروزان مجد و شرف در روح او خاموش گردد و مجاز داشتن مرد باینکه دو یا سه یا چهار زن بخود اختصاص دهد بمنزله این است که قیمت و ارزش آن چند زن را با ارزش يك مرد برابر کرده باشند و این خود توهین بزرگی بمنزلت و مرتبت اجتماعی زن وارد ساخته در نتیجه تنزل روحی و انحطاط و پستی اخلاقی او را سبب می‌گردد بعکس زنیکه خود را همسر و همسنگ واقعی مرد دانست و خود را در هیچ چیز از او کم ندید قهراً واجد فضائل اخلاقی و کمالات نفسانی شده خویشتن را برای شایستگی این مقام و حیثیت آماده می‌سازد. مضافاً باینکه تعدد زوجات - با در نظر گرفتن حس حسد و رقابت که بر عموم افراد بشر خاصه بر زنان حکومت میکند موجب کینه و بغضاء شدید بین دو نفر زنیکه یکشور دارند و بین خویشان و افراد خانواده های آنها شده میانه اولاد این دو زن ایجاد دو دستگی و ناسازگاری مینماید و چون قویترین عامل تعالی و ترقی هر قوم حسن تفاهم و معاضدت است که بین افراد باید حکمفرما باشد در صورت رواج تعدد زوجات همیشه نفاق و بدبینی یکدسته نسبت بدسته دیگر مانع رشد و پیشرفت خانواده ها و موجب ناتوانی آنها خواهد شد. این است قضاوت اشخاصیکه طرفدار يك زن داشتن و منکر تعدد زوجات میباشند.

بنظر نویسنده در این استدلال و محاکمه از توجه بیک نکته اساسی غفلت شده و با اینکه استدلال مزبور از جنبه نظری صحیح و منطقی است لکن از لحاظ عدم توجه به موضوعیکه ذیلاً گفته خواهد شد با واقع و نفس الامر سازگار نیست

بدو باید متوجه بود که تعداد زنان و مردان در هر کشور بخصوص چیست و افراد کدامیک بر دیگری فزونی دارند اگر افراد زن و مرد متساوی یا عده مردان بیش از زنان باشد البته منطبق

فوق الذکر صحیح و عملی بوده و تعدد زوجات بهیچوجه مورد نخواهد داشت ولی اگر بعکس تعداد زنان بیش از مردان بود بناچار باید تعدد زوجات را جایز دانست. زیرا اگر هر مردی بیش از یک زن نداشته باشد قهراً عدّه از زنان بیشوهر خواهند ماند. از طرفی میدانیم حاجت مرد و زن بمعاشرت یکدیگر و علقه زوجیت امری است طبیعی و قطع نظر از امر معیشت زن که معمولاً مرد باید کفالت نماید زن نیازمند همسری مرد و برای ارضاء عواطف نفسانی شیفته این است که مورد تعلق خاطر مردی قرار گیرد قانونیکه بدون رعایت احتیاجات طبیعی و احساسات فطری افراد وضع شده و با مقتضیات تطبیق ننماید قابل اجرا و ادامه نخواهد بود مقررات خشک بی منطق نخواهد توانست زنانرا که بیشوهرند از تمایل و ارتباط با مردانیکه زن دارند جلوگیری کند بالنتیجه هر مرد یک زن رسمی مشروع و یک یا چند زن غیر رسمی و نا مشروع خواهد داشت دو نقیصه اخلاقی و اجتماعی که برای تعدد زوجات شمرده شده عیناً در این صورت نیز مورد پیدا میکند. اگر در تعدد زوجات نسبت بمقام زن تحقیر روا داشته شده او را کوچک و ارزشش را کمتر از مرد معرفی میکنند. در این صورت آیا زنی که بطور محرمانه و نامشروع با مردی که رسماً عیال دارد مربوط است و عرض و شرف و حیثیت و شخصیت خود را مخفیانه باو تسلیم کرده و بیم دارد از اینکه ارتباط نا مشروع فاش و حیثیت و آبروی او لکه دار گردد نزد خود و دیگران (که قهراً از این موضوع آگاه خواهند شد) چه قدر و منزلتی ممکن است داشته باشد و چه شرف و مناعتی برای او باقی میماند؟

از لحاظ کینه و بغض زنان و کسان آنها با یکدیگر هم تفاوتی با تعدد زوجات ندارد. زن رسمی مرد و کسان و اولاد او با زنانی که بطور غیر مشروع با آن مرد ارتباط دارند قهراً کدورت و کینه پیدا خواهد کرد چه آنکه از رابطه مزبور هر قدر مخفیانه باشد بالاخره آگاه خواهد شد

نکته دیگر که بر نقائص این نحوه ارتباط باید افزود ولیکن از محسنات تعدد زوجات شمرده میشود موضوع تکثیر موالید و تقلیل آن است. با توجه روز افزونی که امروزه در کشورهای راقیه جهان به تکثیر موالید میشود و روز بروز حاجت ملل با فزون شدن جمعیت محسوس میگردد جای تردید نیست که در صورت فزونی تعداد زنان بر مردان با تعدد زوجات تکثیر نسل و تولید مثل هزار بار بهتر و بیشتر تأمین میشود تا با منحصر بفرود بودن زوجه. زیرا معمولاً از ارتباط نا مشروع انتظار بچه آوردن نمیرود و بر فرض وقوع هم مشکلات اخلاقی و قضائی زیادی در پیش خواهد بود.

بنا بر آنچه گفته شد اظهار نظر در باره تعدد زوجات بطور اطلاق و بدون توجه بمقتضیات

و کیفیات خارجی صحیح نیست و نمیتوان بنام دفاع از حیثیت و حقوق زنان بطور کلی آنرا مستهجن شمرد. بلکه بایستی این امر را در هر محیط و کشور و عصر خاصی جداگانه مورد نظر قرار داده قبل از هر چیز به نسبت تعداد زن و مرد با یکدیگر توجه کرد. بطوریکه شایع و معروف است عده زنان همیشه و در تمام نقاط دنیا بر تعداد مردان فزونی دارد نگارنده آمار و اطلاع صحیحی از این موضوع در دست ندارد ولی بفرض اینکه تعداد زنان کشوری بیش از مردان باشد نمیتوان بطور مطلق تعدد زوجات را منع نمود بلکه بایستی تحت شرایط و کیفیات مخصوصی آنرا اجازه داد وگرنه بطور محسوس بر رواج فحشاء افزوده و از تعداد موالید کاسته خواهد شد البته منظور این نیست که تنها عامل وجود فحشاء در ملتی که تعداد زنانش بیشتر از مردان است جلوگیری از تعدد زوجات میباشد و جو از آن از فحشاء ممانعت میکند نه اینطور نیست بلکه عوامل مؤثر دیگری هم در این امر دخالت دارد لیکن قدر مسلم این است که با منع تعدد زوجات حتی فرض جلوگیری از فحشاء نیز محال مینماید زیرا در این صورت مردان و زنان سائق فطری بر اینکار خواهند داشت. داعی زنان همان حاجت طبیعی به معاشرت مرد است که قبلاً گفته شد. محرک مردان هم مدلول ضرب المثل مشهوری است که گفته اند: حرص انسان بر آنچه از آن ممنوع است بیشتر میباشد. برای امکان جلوگیری مرد از تمایل به فحشاء کافی است باو اجازه داده شود که اگر متمکن گردد میتواند بیش از یک زن بگیرد. صرف این جواز و امکان احتمالی میتواند مشتتهیات نفسانی او را سیر کند و وادارش سازد که بمقررات اخلاقی پایبند باشد.

اولین شرطی که در خصوص جواز تعدد زوجات باید قائل شد تمکن مادی و مزاجی مرد است تا بتواند امر معیشت و حوائج زنان و اطفال خود را به حد کافی تأمین نموده بین آنها بعدالت و مروت رفتار کند. قانون اسلام با اینکه از لحاظ مقتضیات و سوابق تاریخی و لزوم تکثیر موالید و جلوگیری از فحشاء اجازه داده که هر مردی تا چهار زن بگیرد در عین حال جواز آنرا با اجرای عدالت کامل و رعایت انصاف و مروت موکول فرموده و صریحاً مردی را که احتمال بدهد نمیتواند با دو زن بمساوات رفتار کند از داشتن بیش از یک زن نهی فرموده و حتی میگویند منظور از عدالت اینست که در مرحله تمایل قلبی و تعلق خاطر نیز بنحو تساوی رفتار نمایند. بنابراین میتوان گفت که اسلام تعدد زوجات را فقط از جنبه نظری مباح کرده لیکن امکان عملی آنرا تقریباً تعلیق بر محال نموده است. باضافه باید در نظر گرفت که شریعت اسلام روزی ظهور کرده که قوانین و سنن موجود دنیا نه تنها بمردان متمکن اجازه داده بود تا چند صد زن بنخود اختصاص دهند بلکه اصلاً برای زن حق زندگی و استقلال قائل نشده و بطوریکه دیدیم زن را بسایه مرد تشبیه کرده و او را



به حیوة تبعی قانع ساخته بودند. در چین بر طبق قانون لیکه هر مردی میتواند تا یکصد و سی داشته باشد در مذهب یهود تا چند صد زن برای مرد مباح بوده است. اسلام ضمن اعطاء استقلال و شخصیت بزنان تعدد زوجات را محدود و اجراء آنرا به شرط محال یا فوق العاده مشکلی مشروط نمود. بسیاری از مسلمانان که بیش از چهار زن داشتند ملزم شدند مازاد از چهار زن را طلاق دهند مانند غیلان بن سلمان که ده زن داشت و بفرمان پیغمبر صلی الله علیه و آله شش تای آنها را رها کرد .

با توجه بآنچه فوقاً گفته شد معلوم میشود موضوع تعدد زوجات در قانون اسلام و کشورهای اسلامی بطوریکه در نظر غربیان جلوه کرده قابل انتقاد و منافی با مدنیت و انسانیت نیست . در پایان این فصل جمله را که به دانشمند انگلیسی لانیتر منسوب و در کتاب دیانات العالم ذکر شده اینجا نقل میکنیم : « اسلام در امر زناشوئی زیاده از حد از حقوق زن رعایت کرده و همه گونه تکلیفی برای مراعات او بمرد تحمیل نموده است. تعدد زوجات قطع نظر از لزوم و منافعش مربوط بزمانی است که اسلام آمد و زوجه های بیحد و حصر عرب را بچهار نفر محدود و امکان آنرا بشرط عدالت بین زنان موکول ساخت عدالت حتی شامل محبت قلبی هم هست. » اسحق تیلر در خطبه که در یکی از شهرهای آلمان در مجمع کلیساها ایراد کرده گفته است: راست است که ظاهراً مسیحیان بیش از یکزن نمیگیرند لکن همه میدانیم که پشت دیوار خفاء بطرز وخیمی با چندین زن ارتباط نامشروع دارند .

در این فصل می‌خواهیم مختصری در اطراف این امر خطیر اجتماعی که موجب پیدایش خانواده‌ها و بالتیجه اساس سازمان ملل و اقوام است گفتگو کنیم:

همه میدانیم که در تمام نقاط دنیا و از آنجمله کشور ما جوانانی یافت میشوند که لاقیدی و مجرد را برای بند اهل و عیال شدن و تشکیل خانواده دادن ترجیح میدهند و عواملی را که باید صرف تشکیل خانواده و تکثیر موالید و ایجاد عائله‌های برومند شود خرج هوسرانی و خانه بدوشی میکنند. ازوم ازدواج از نظر اجتماعی و منفعت و مزیت آن بر عزویت از لحاظ منافع جامعه بر هیچکس و از جمله بر این جوانان پوشیده نیست و کمترین تردیدی در اینکه ازدواج و در نتیجه تکثیر نفوس اولین عامل رشد و قوت هر قومی بشمار میرود نمیتوانند داشته باشند. نکته جالب توجه این است که انسان بطور کلی در نتیجه حس خود خواهی و حب ذات که در عین حال وجودش مدار گردش دنیا است حاضر نیست برای راحت دیگران رنج ببرد خود پرستی بانسان فرصت نمیدهد از تعالیم اخلاقی:

گرم شو از مهر وزکین سرد باش \*\*\* چون مه و خورشید جوانمرد باش

سایه خورشید سواران طلب \*\*\* رنج خود و راحت یاران طلب

و نظائر آن پیروی نماید تبعیت از این تعلیمات تنها در مدینه فاضله خیالی صورت پذیر است جوانهای مجرد خیال میکنند با نداشتن زن و بچه دارای همه گونه آسایش خیال و فراغ بال بوده در سفر و حضر از فکر دیگران فارغ و در انتخاب طرز زندگی مختار و همیشه برای هرگونه تعیش و هوسرانی آزادند. تکفل مخارج عیال و اطفال و تعهد تربیت و اداره آنها کار مشکلی است - ای گرفتار و پای بند عیال - دیگر آسودگی مبنی خیال - چه ضرورت دارد که برای انتفاع نامعلوم و مبهمی که ممکن است پس از سالها رنج و زحمت ببرکت رشد جامعه نصیب ما بشود از آزادی و استراحت نقد امروز چشم پوشیده خود را دچار مشقت تأهل بنمائیم باضافه هر فردی تصور میکند وضعیت شخص او از حیث تأهل یا مجرد بتهائی در اجتماع تأثیری نداشته این وظیفه اجتماعی را بسوی

دیگران متوجه میسازد غافل از اینکه اگر فرد فرد اینطور قضاوت کردند بالنتیجه جامعه جوانان اینطور قضاوت و رفتار کرده است و دیگر کسی برای انجام این تکلیف باقی نخواهد ماند. نویسنده معتقد است که در ترویج امور خیریه و اخلاق و اعمال پسندیده برای اخذ نتیجه باید قبلاً خاصیت و مزیت شخصی آن عمل یا اخلاق را که مستقیماً و بلا واسطه عاید کننده یا دارنده آن میشود نشان داد تا اشخاص از نظر خود خواهی و منفعت جوئی بدان روی کنند بنا بر این در مورد این امر مهم نیز سود و نتیجه را که عابد فرد فرد جوانان متأهل میگردد شرح میدهیم:

#### زناشوئی از نظر فردی

باید دانست که طبیعت دارای سنن و نظاماتی است بی نهایت متقن و جاوید بطوری که هیچگاه تغییر نخواهد کرد و هیچ موجودی از شمول و کلیت آن معاف میتواند بود. حیوة - رشد - تکامل و بقاء انواع و اصناف مختلفه موجودات تابع يك سلسله قواعد عمومی و دائمی است که برای همیشه و همه جا و نسبت به همه کس تغییر ناپذیر است. انسان نیز مانند سایر انواع و اصناف مخلوقات ناگزیر است از سنن تخلف ناپذیر آفرینش تبعیت کند زیرا تخلف از این قوانین بزبان تخلف کننده تمام خواهد شد. مراجعه مختصری بطبقات مختلفه موجودات سنت حتمی الا-جاء خلقت را در اینخصوص معلوم میکنند. در سنت آفرینش کمال مطلوب و هدف (ایدال) هر موجودی اینست که با مرگ مبارزه کرده بود و بقاء خود را تأمین کند و چون بقاء و ابدیت شخص در عالم ماده بعلت اینکه ماده محدود و متناهی است مقدور نیست میکوشد ابدیت نوعی خود را با حفظ صورت نوعیه بوسیله تولید مثل تضمین نماید، کمال دانه گندم - جو - عدس - نخود و سایر حبوبات در این است که با تولید امثال خود حیوة نوعی خود را حفظ کرده در مبارزه با نوامیس طبیعی دچار انقراض و دستخوش نیتی نشود. برای نیل باین مقصود چه شدائد و مشکلاتی را تحمل و چه فداکاریهائی را استقبال میکند پس از رفتن زیر خاک از هستی و موجودیت خود گذشت کرده وجود خویش را منحل و تسلیم ناموس رشد و نمو مینماید تا بتواند بر اثر این فداکاری و گذشت با حیوه اعلی و اشرفی از زمین روئیده جامه سبز در بر کرده در عالم نباتات عرض وجود کند. دانه گندم جامدی که تا دیروز جزو جمادات شمرده میشد یعنی فاقد قوه تغذیه و نمو بود امروز در حیوة نباتی از عوامل طبیعت غذا گرفته روز بروز رشد میکند تا بتواند چند صد دانه گندم از خود بیادگار گذاشته هر يك از آنها بنوبه خود تولید هزاران مثل کرده حیوة نوعی خود را حفظ نماید اگر دانه گندم با آسایش و آزادی گوشه انبار میماند هیچوقت نمیتوانست از آب و خاك و سایر مواد غذائی طبیعت استفاده و نمو کند و بالنتیجه نمیتوانست بکمال وجودی خود نائل گردد. شاخه علف سبز به عشق رشد و ترقی خود را تسلیم دندان برنده گوسفند میکند در نتیجه

این فداکاری لباس پست نباتی را از تن بدر کرده جامه شریف حیوانی میپوشد گیاهی که قبل از این گذشت و خودشکنی حس و حرکت نداشت اینک در حیوة حیوانی از این دو مزیت بزرگ بهره مند گردیده است. گوسفند نیز بنوبه خود زیر دنده های چرخ رشد و نمو طبیعت مضمحل و نابود شده خود را خوراك انسان ساخته آن لیاقت و قابلیت پیدا میکند که از وجود کثیف خود خون لطیف انسانی تهیه نموده بصورت خون در مغز و دماغ بشری گردش کرده مرکز و مظهر اندیشه های بلند آدمی گردد دانه کوچک کنجد یا بزرک که بیش از حجم کوچک خود یعنی چند میلیمتر مکعب فضا را نمیتواند در اختیار داشته باشد بیرکت فشار چرخ عصاره تبدیل بروغن لطیف میشود یعنی روغنی که طبیعت در نهاد او تعبیه کرده در نتیجه فشار خارج شده پس از احتراق بر خلاف سیاهی دانه بصورت نور روشن در آمده بر تمام فضای وسیع اطاق محیط و مسلط میگردد . ذرات تاریک و سیاه فضای مزبور را در خود هضم و غرق کرده آنها را نورانی مینماید . اینست اثر معجز آسای رنج و فشار . آلفرد دو موسه شاعر فرانسوی میگوید هیچ چیز انسان را مانند يك رنج بزرگ بزرگ نمیسازد

مردی که ازدواج نکرد و از بیم آن که باصل راحت طلبی و تن پروریش لطمه وارد آید از گرفتاری زن و فرزند ترسید در زندگی فاقد محرک برای رشد و ترقی است یکی از بزرگان میگوید: چشم و گوشه که شبها از ناله گاه و بیگاه کودکان رنج ندیده و بیخوابی نکشیده باشد دلی که در طی پروراندن نوزادان از انواع ناملايمات و حوادث گوناگون دردمند نشده باشد و سری سری که باسودای نگاهداری اهل و عیال خو نگرفته باشد بالغ نیست چنین مردی در سنین پیری هنوز خام و ناپخته است .

سگ شکاری نیست او را طوق نیست \*\*\* خام نا جوشیده جز بیدوق نیست

توز تلخی چون که دل پر خون شدی \*\*\* پس از تلخی ها همه بیرون شدی

واقعاً مرد مجرد پس از انجام کارهای روزانه و تحمل مشقات روزمره نمیداند برای تفریح و رفع خستگی روح و جسم کجا باید برود و با که مأنوس شود هیچیک از تفریحات و سرگرمیها قابل تکرار و دوام نیست باضافه از عواقب وخیم و زیان آور هوسرانی بی بهره نمیشد تنها انس و سرگرمی شریف و آبرومندی که میتواند يك عمری انسان را سرگرم و سعادت‌مند کند تربیت فرزندان صالح و برومند است که بالنتیجه باعث افتخار پدر خواهد شد. اشخاصی که لذت پدر شدن را نچشیده اند از سنخ محبت بفرزند بیخبر و قبل از ورود در این مرحله از ادراک آن عاجزند. این علاقه روحانی و آسمانی بقدری لذیذ و پاک و دور از اغراض مادی است که یکساعت درك آن

رنج و مشقت کفالت مصارف تربیت اولاد و تحمل زحمات روحی او را جبران میکند

بقول گوستاویلوبون عالم اجتماعی فرانسه تنها نقطه‌ای که میتواند خاطر غمگین و فرسوده مرد را شاد کند و تمام خستگیها و ناملایمات روز را از یاد او ببرد کانون خانواده است. این سخن راست است زیرا اینجا است که همه اعضاء و افراد در همه منافع مادی و معنوی با هم شریکند. وحدت منفعت مانع اینست که بیک دیگر دروغ بگویند و با هم نفاق کنند - آبرو و مکنت شوهر موجب حیثیت و آسایش زن است ثروت و موقعیت پدر متعلق بفرزندان است. خلاصه همه از زن و مرد خرد و بزرگ در همه چیز با هم شریکند اینست که با یکدیگر نفاق و دورویی ندارند و هر جا نفاق و دروغ نبود بغض و کینه نیست و در عوض خوشی و نشاط و خرمی حکمفرما است. هیچ محیط و بنگاهی را نمیتوانید پیدا کنید که هیچ تضاد منفعت و سوء تفاهمی این افراد آن موجود نباشد - هیچ رفاقتی جز زن و شوهری - پدر و فرزندی موجد چنین وحدت منفعت و حسن تفاهمی نیست.

شرائط سعادت‌مندی

ولی در عین حال که این کلیات صحیح و بمورد است باید متوجه بود که اولاً برای مبادرت بازدواج بایستی تمکن اداره معیشت و مایحتاج زن و فرزند را داشت -

مردیت بیازمای وانگه زن کن \*\*\* دختر منشان بخانه و شیون کن

وثانیاً در انتخاب جفت باید فوق العاده دقت کرد.

زن بد در سرای مرد نکو \*\*\* هم در این عالم است دوزخ او

و ثالثاً در حسن تربیت فرزند باید از هیچ مجاهدت و فداکاری فروگذار نکرد.

نویسنده معتقد است بیشتر کسانی که از تأهل و پدر شدن شکوه دارند در رعایت یکی از این شرایط اساسی غفلت کرده اند. در تشخیص تمکن نباید افراط کرد امکان اداره یک زندگی متوسط کافی است در انتخاب زن هم باید بجای جستجوی مزایای صوری و مادی بیشتر سراغ عفت و اصالت و شرف و فضیلت اخلاقی و تندرستی و خانه داری رفت و فضائل صوری و مالی را در درجه دوم از اهمیت قرار داد برای این کار بر خلاف آنچه بعضی تصور میکنند زن پیدا کردن در خیابانها و مجامع عمومی کار درستی نیست زیرا در انتخاب مزبور عقل و منطق کمتر مداخله دارد زنی که پدر و مادر فهمیده و تربیت شده برای فرزند خود پیدا کنند بنظر مناسب تر میرسد چه آنکه پدر و مادر باتجربه بیشتر و بیطرفی کامل و علاقه مفرط بسعادت فرزند دور از آرایش شهوت ناکی بهتر باین منظور موفق میشوند زحماتی هم که از فرزند بی تربیت و شریر عاید پدر و مادر میشود بیشتر ناشی از سهل انگاری در تربیت و لاقیدی است.

و اما زناشوئی از نظر اجتماعی - جوانانی که زن نگرفته اند قهراً برای رفع احتیاج طبیعی شهوی قوای جسمی و مادی و معنوی خود را صرف ارتباط نامشروع و معاشرت با زنهای هر جایی کرده بجای تشکیل خانواده و ایجاد و پرورش فرزندان لایق و صالح همه چیز خود را از دست داده برواج و شیوع فحشاء کمک میکنند. زبانهای اجتماعی این امر بیش از این است که در این چند جمله بتوان تشریح کرد. درست مثل اینست که مرد برزگری بجای اینکه بذر و سایر عواملی که برای زراعت در اختیار دارد و باید صرف کشت مزرعه حاصلخیزی کرده آخر سال خرمنها محصول بردارد و بهمین نسبت به آبادانی کشور کمک کند تمام عوامل مزبور را در مزبله ریخته انواع زیانهای صحتی و اخلاقی و اقتصادی برای خود و کسانش از آن برگیرد - اشخاصی که زن نمیگیرند نه فقط بطور مستقیم به فحشاء کمک کرده اند. بلکه بمقتضای همان حاجت و تمایل طبیعی زن و مرد بیکدیگر که در فصل سابق گفته شد بطور غیر مستقیم دختران و زنانی را که بی شوهر میمانند بفحشاء هدایت کرده بطرف فساد اخلاق سوق میدهند

کمتر کشوری بقدر کشور ایران احتیاج بازدیاد جمعیت بمنظور عمران و آبادی اینهمه بیابانهای وسیع و لم یزرع دارد همه میدانیم در کشورهایی که تراکم جمعیت در هر کیلومتر مربع بطور متوسط صد تا صد و پنجاه نفر است (در ایران هشت تا ده نفر است) برای تکثیر نفوس چه اقدامات تشویقهای بعمل آورده اند (از قبیل تخفیف مالیات نسبت باشخاص معیل و تقدم ایشان در خدمات و مشاغل دولتی) . البته باید از دولت بیدار و مصالح امروز انتظار و امید داشت نسبت باین موضوع مهم حیاتی توجه مخصوصی ابراز دارند زیرا با نبودن هیچ امتیازی برای مردان متأهل و بالا رفتن پایه معیشت جوانان کمتر بزن گرفتن و تشکیل خانواده اقدام مینمایند

جای سخن نیست که میل جوانان بزناشوئی و احتراز ایشان از تجرد از دو نظر بسعادت و قوت کشور و جامعه کمک مؤثر مینماید. یکی از نظر جلوگیری از شیوع فحشاء و زیانهای فوق العاده که با آن ملازمه دارد و دیگری از لحاظ زیاد شدن جمعیت که خود بخود موجب افزایش قوت و شوکت کشور خواهد شد

نکته که در پایان این فصل متذکر میشویم این است که نتیجه خدمتی که هر کس از این راه بکشور خود تقدیم نماید دیری نخواهد گذشت که مستقیماً عاید شخص او خواهد شد. افراد هر ملتی باید بدانند که ساختمان انسان اجتماعی و بالفطره بکمک هم نیازمندند خواه ناخواه صلاح و فساد هر يك در کیفیت زندگانی دیگری مؤثر است کسان و بستگان شما بطور قطع مورد علاقه

شمایند به نیکبختی و حسن تربیت آنها نهایت دلبستگی را دارید و بنابراین در حدود توانائی خود از پرورش و تعلیم و تربیت خواهران و برادران خردسال خود فروگذار نمیکنید فقط نکته که از آن غفلت دارید اینست که حسن اخلاق و تربیت و بالتیجه سعادت عائله و کسان شما در گرو صلاح و تربیت خانواده هائی است که در کوچه و کوی شما زندگی میکنند کسان شما در همان حمام و دبستان و مسجد و تماشا خانه و بازار و اداره رفت و آمد و کار و معاشرت میکنند که کسان و بستگان همسایه شما اگر همسایگان شما بی سواد و بی تربیت و فاسد اخلاق باشند هیچگاه تماس و ارتباطی که قهراً با آنها دارید بعائله شما اجازه نخواهد داد صالح ولایق بار آیند. اگر قوم و کشور شما ضعیف و فقیر بود هیچوقت شما نخواهید توانست دم از قوت و ثروت بزنید پس باید بشئون اجتماعی کشور و قوم خود علاقه مند باشید زیرا ثروت و سعادت و مصلحت شما وابسته صلاح و نیکبختی آنها است. زن بگیریید فرزند پیدا کنید تا بسهم خود از شیوع فحشاء و زیانهای خانمانسوز آن در جامعه جلوگیری کرده بجمعیت کشور خود افزوده باشید طهارت اخلاق ملی و افزایش جمعیت کشور بتدریج بر قوت و ثروت قومی که شما عضو آن هستید و از نیکبختی و بدبختی آن سهم دارید خواهد افزود و این امر زحمات شما را در کفالت مصارف نگهداری زن و تربیت فرزندان جبران خواهد نمود. پس زناشوئی یکی از نوامیس و سنن تغییر ناپذیر طبیعت بوده و متابعت از آنچه از نظر اجتماعی چه از نظر فردی فردی حیثیت و آبرو - خوشبختی و کامروائی شما را تأمین خواهد کرد.

## فصل پانزدهم طلاق در قانون اسلام و قوانین اروپائی

اهمیت طلاق و آثار آن از نظر حقوقی و اجتماعی و اخلاقی کمتر از امر ازدواج نیست و از این روشایسته است بقدر مقدور در خصوص آن بحث کنیم :

دو موضوع مهم در امر طلاق همواره مورد توجه قانونگذاران بوده است یکی آنکه آیا باید طلاق را در مورد تراضی یا اراده و میل یکی از طرفین اجازه داد یا آن را بموارد پیش بینی شده و معدودی منحصر ساخته طلاق از روی هوسرانی را ممنوع ساخت. موضوع دوم این که آیا اختیار و موقعیت مرد و زن در مقابل طلاق باید برابر و یکسان باشد یا اینکه چون زنان برای همیشه کوچکتر و ضعیف‌تر از مردانند و ممکنست از این برابری و اختیار سوء استفاده نمایند باید حق استفاده از طلاق اختصاص بمراد داشته باشد؟ ذیلاً موارد اعمال این دو اصل را در شریعت اسلام و قوانین اروپائی مطالعه میکنیم :

طلاق در قوانین اروپائی :

1 - اختیار زن و شوهر نسبت بطلاق. با مراجعه بمقررات قوانین کشورهای اروپائی معلوم میشود عموماً اختیار و موقعیت زن و مرد را در این امر یکسان دانسته اند اعم از اینکه تراضی یا میل یکی از طرفین برای طلاق کافی بوده یا آنکه منحصراً در موارد خاصی امکان پذیر باشد . زن و شوهر در تقاضای طلاق صلاحیت و توانائی واحدی دارند .

2 - موارد امکان طلاق در اینخصوص میتوان فرض کرد میل مرد یا میل یکی از طرفین کافی باشد یا آنکه حتماً بایستی با یکدیگر تراضی نمایند یا آنکه جز در موارد خاصی که در قانون پیش بینی شده است طلاق و لوبتراضی هم امکان پذیر نباشد

الف - طلاق در قانون مدنی فرانسه

طلاق از انقلاب کبیر فرانسه ببعده (1789) در قانون فرانسه و بعداً در بیشتر قوانین ملل غربی پذیرفته شده زیرا در شریعت مسیح (علیه السلام) عقد ازدواج بعنوان عقد غیر قابل انحلالی تلقی میشد

ص: 136



و طلاق مطلقاً وجود نداشت. پس از چندی باین نکته برخوردند که دوام بعضی از زناشوئی‌ها غیر قابل تحمل است و باید برای تفریق بین زن و شوهری که بهیچ روی نمیتوانند با هم بسازند چاره اندیشید بالاخره راهی پیدا کردند با اسم جدائی جسمی (1). بدینوسیله زن و شوهری که نمیتوانستند با هم بسازند ممکن بود موقتاً از هم جدا شوند و در خانه‌های جداگانه زندگی کنند ولی تمام روابط - حقوق و تکالیف زناشوئی از قبیل وفاداری و غیره بجای خود باقی میماند فقط وظیفه انفاق از طرف شوهر و تکلیف مطاوعت و متابعت از طرف زن اسقاط میگردد ولی نه آن مرد میتواند زن بگیرد به این زن میتواند شوهر کند و ارتباط نامشروع آنها هم قابل تعقیب بود. مدت این جدائی بیش از سه سال نمیتوانست طول بکشد بعد از سه سال ناچار بایستی با هم زندگی کنند (ولی فعلاً این تفریق جسمی فقط در رومانی و سوئد موقت است بعکس در فرانسه - پرتغال - ایتالی - سویس - آلمان - هلند - بلژیک و لوکزامبورگ ممکن است موقت باشد یا دائم. در آلمان یک قسم تفریق است شبیه بطلاق با این تفاوت که رضایت دو همسر لازم است مدت هم ندارد و وقتی امکان دارد که یکی از موجبات طلاق موجود باشد. اصولاً در تمام کشورهایی که طلاق هست پس از سه سال تفریق میتوان طرف تفریق کننده را وادار به آشتی با طلاق کرد یعنی تفریق موقت ممکن است از موجبات طلاق باشد).

این وضع ناگوار تا ظهور انقلاب کبیر ادامه داشت در سال 1789 انقلابیون فرانسه بحکم عکس العمل طبیعی حکومت‌های روحانی و استبدادی بور بن‌ها طلاق را علی‌رغم مرتجعین اجازه داده و حتی در همه موارد جائز شمردند و شرطی جز میل و اراده یکی از دو طرف لازم ندانستند بنابراین هر یک از زن و شوهری که بهر علت یکدیگر را نمیخواستند میتوانند طلاق بدهند

چند سال بعد این تندروی تا حدی تعدیل و موقع تدوین قانون مدنی مواد 275 ببعده طلاق را در مورد تراضی طرفین قبول کرد. منطق مقننین مزبور این بود که عقد ازدواج عقدی است که مانند سایر عقود وقوع آن فقط محتاج رضای طرفین متعاقدین است و بنابراین با چنین تراضی برهم زدن آن نیز ممکن است تشریفات خاصی هم لازم ندارد. این وضعیت تا سال 1816 طول کشید. در سال مزبور بور بن‌ها مراجعت کردند. عکس العمل زیاده روی و افراط کاری آزادیخواهان شروع شد مواد فوق‌الذکر نسخ گردید حکومت لوئی 18 بکلی طلاق را ممنوع و اوضاع را بصورت قبل از انقلاب برگرداند. این ممنوعیت تقریباً تا اواخر قرن 19 ادامه داشت. در زمان سلطنت شارل دهم ولوئی فیلیپ و ریاست جمهوری ناپلئون سوم و امپراطوری او و حکومت موقتی و تأسیس

ص: 137

جمهوریت قطعی و فعلی فرانسه (1875) چندین بار اقداماتی برای جواز طلاق بعمل آمد لکن هیچ يك بجائی نرسید تا قانون 27 ژویه 1884 که بنام پیشنهاد کننده آن نکه(1)- نامیده شده طلاق را بطور قطع در فرانسه اجازه داد لکن موارد امکان آن را به مورد ذیل محدود ساخت :

1 - در مورد زناى یکی از طرفین طرف دیگر میتواند بدادگاه مراجعه کرده پس از اثبات طرف گناهکار را طلاق دهد تا دو سال بعد از وضع قانون فوق الذکر یعنی تا سال 1886 زناى مرد و زن این تفاوت را داشت که زناى زن همیشه و هر جا بمرد حق طلاق میداد لکن زناى مرد وقتی بزناى این حق را میداد که در خانه زناشوئى (محل سکناى دو همسر) واقع شده باشد. در سال 1886 این امتیاز برداشته شد لکن امتیاز دیگری هنوز وجود دارد و آن اینست که زناى زن همیشه بمرد حق تعقیب جزائى میدهد ولی حق تعقیب برای زن وقتی است که مرد در خانه زناشوئى مرتکب فحشاء شده باشد

2 - بر طبق ماده 232 هرگاه یکی از طرفین بمجازات جنائى ترهیبى یا ترذیلى محکوم گردید طرف دیگر میتواند از دادگاه تقاضای طلاق نماید .

3- بموجب ماده 231 فحاشى و ناسازگارى شدید یکی از زوجین بدیگرى پس از اثبات در دادگاه حق طلاق بطرف دیگر میدهد. غیر از این سه مورد تفریق جسمى هم بطوریکه در بالا گفته شد از موجبات طلاق شمرده میشود

تشریفات اجرای طلاق- همسرى که تقاضای طلاق دارد باید بانفاق همسر دیگر شخصاً نزد رئیس دادگاه حاضر شده موضوع را باطلاع او برساند. رئیس دادگاه اهمیت امر طلاق را بآنها گوشزد کرده بسازگارى با هم نصیحتشان میکنند اگر پذیرفته نشد اجازه نامه برای تقدیم تقاضای طلاق به همسر تقاضا کننده میدهد پس از تقاضای کتبى باز طرفین برای ساعت معین دعوت میشوند شاید دادگاه بتواند آنها را آشتى دهد اگر سازش حاصل نشد دادگاه رسیدگی کرده در صورت اثبات مدعا حکم بطلاق میدهد. این حکم فقط قابل استیناف است حکم طلاق در شناسنامه زوجین باید قید شود.

آثار طلاق - بمحض اینکه طلاق در شناسنامه قید شد عقد زوجیت منحل میشود و هر يك از دو طرف آزادانه میتوانند ازدواج کنند لکن بر طبق ماده 301 زن باید تانه ماه عده نگهدارد. همین ماده مقرر میدارد که دادگاه باید با در نظر گرفتن وضع زندگی و عادات طرفین و توانائى مادی آنها مبلغی

ص: 138

را تعیین کند که تقاضا کننده طلاق به همسر طلاق داده شده خود بنام کمک خرج پردازد اگر زوجین کودک صغیری داشته باشند بایستی بتقاضا کننده طلاق سپرده شود. بر طبق ماده 299 همسر طلاق داده شده نمیتواند از اموال و حقوقی که همسر دیگر بنام هبه و بخشش چه در حین عروسی و چه در ایام زناشوئی برای او مقرر داشته استفاده نماید بر طبق قانون 6 فوریه 1793 بعد از طلاق زن باید نام خانوادگی اختصاصی خود را استعمال نماید. بالاخره مهمترین اثر طلاق بطوریکه در فصل ازدواج دیدیم اینست که زن شخصیت حقوقی کامل خود را که بوسیله زناشوئی فاقد شده بود دوباره بدست میآورد

ب - طلاق در قانون سایر کشورهای اروپائی.

پس انقلاب کبیر فرانسه بتدریج طلاق در سایر کشورهای اروپا هم پذیرفته شد و جز پس ایتالیا و پرتغال امروز طلاق در کلیه کشورهای مسیحی مذهب جائز است. در این دو کشور فقط تفریق جسمی هست باضافه در ایتالیا برای بیگانگانی که قانون ملیشان طلاق را اجازه میدهد مجاز است یعنی با اخلاق حسنه و احساسات عمومی منافی نیست، بعکس در پرتغال که نه فقط طلاق ممنوع است بلکه آن را با نظم عمومی و اخلاقی حسنه ملی هم منافی میدانند (1).

کشورهائی که طلاق را در موارد مخصوصی قبول کرده عبارتند از: سوئد - نروژ - دانمارک بلژیک - اسپانیا - انگلیس فرانسه ( کد سیویل ماده 229 ) لوکزامبورگ (ماده 229) - هلند (ماده 254) سوئیس (ماده 43 قانون سال 1874 که ماده 137 کد جدید مصوب 1907 که اول ژانویه 1912 قابل اجرا شده جانشین آن گردیده است) آلمان ( ماده 1564 کدسیویل ) در روسیه تزاری و اتریش سابق طلاق فقط برای بعضی از طبقات ملت جائز بوده است

در بعضی از کشورهای زنی را که مرتکب فحشاء یا سوء قصد نسبت بزندگان شوهرش گردیده از طلاق از حق تجدید ازدواج محروم میکنند. علل طلاق در فرانسه و بلژیک و لوکزامبورگ تقریباً یکی است با این تفاوت که محکومیت جزائی جنائی در فرانسه باید تریبی و تردیلی (2) باشد ولی در دو کشور دیگر مطلق محکومیت جنائی کافی است راجع برنا در بلژیک و لوکزامبورک زناى مرد وقتی حق طلاق بزن میدهد که فاحشه را در خانه زناشوئی نگاهداری کند لکن در فرانسه یکمرتبه وجود رابطه در خانه زناشوئی کافی است. در پرتغال و ایتالی زناى مرد همیشه موجب تفریق جسمی هم نمیشود جز اینکه زن بیگانه را در خانه خود یا جای دیگر علناً نگاهداری وزن یا خانه خود را ترک کند. در این دو کشور در مقابل نبودن طلاق علل بطلان و فسخ عقد نکاح و

ص: 139

1- برای مزید توضیح در اینخصوص به فصل سیزدهم مراجعه شود

2- Condamnation infamante et afflictive

موجبات تفریق جسمی را زیاد کرده اند مثلاً در ایتالیا ترک اختیاری و تهدید زن و عدم توقف مرد در يك شهر بدون دلیل موجه هر يك موجب تفریق است. در پرتغال تعقیب جزائی زن بنام فحشاء در صورتیکه زن تبرئه شود با حق تقاضای تفریق میدهد.

در سوئیس با اضافه موارد خاصی که پیش بینی شده وقتی هر دو طرف خواهان طلاق باشند و به هم ثابت شود که این زناشویی متناسب و قابل بقاء نیست و همچنین اگر فقط یکی از دو طرف طلاق بخواهد و دادگاه تعیین کند که عملاً رابطه زناشویی و صمیمیت وجود ندارد حکم بطلاق میدهد. در سوئد پادشاه حق دارد در غیر موارد قانونی حکم طلاق بدهد. تذبذب مستی و فحاشی هر يك از زن و شوهر بهم و کینه و بغض دو طرف بیکدیگر پس از اثبات از مواردی است که پادشاه حق مداخله و حکم بطلاق میدهد

جنون زوجین در نظر آلمانی و فرانسوی

در سوئیس و آلمان و سوئد اختلال دماغی غیر قابل علاج هر يك از زن و شوهر بدیگری حق طلاق میدهد<sup>(1)</sup> (در سوئد فقط بشرطی که موجد یا مبقی این اختلال، اخلاق و رفتار با اقدامات طرف دیگر نبوده باشد)

بعکس در فرانسه و بلژیک نه فقط اختلال دماغی حق تقاضای طلاق بطرف دیگر نمیدهد بلکه همسر سالم مکلف است از همسر مریض خود پرستاری کند.

منطق مقننین سه کشور اولی این است که زناشویی غیر قابل دوام را باید فصل کرد زیرا در اینصورت عملاً زناشویی باقی نخواهد ماند و برای مدتی که مرد یا زن سالم را باین ترتیب دچار چنین تعدی کردند از تولید مثل و افزایش جمعیت کشور جلوگیری کرده وجود برومندی را معطل گذاشته اند با اضافه از تولید نسل دیوانگان و اشخاص مختل الشعور باید ممانعت کرد بعکس فلسفه قانون دو کشور اخیر اینست که طلاق را وقتی باید اجازه داد که یکی از دو طرف مرتکب تقصیری شده باشد که حیثیت و آبروی طرف دیگری را لکه دار سازد در مورد اختلال دماغ گناهی برای همسر مریض نمیتوان فرض کرد با اضافه اخلاق و انسانیت و صمیمیت زناشویی مانع اینست که کسی همسر مریض خود را بدون پرستار رها کند یکی از علمای حقوق فرانسه در این باب میگوید قانون گزاران سوئد و آلمان و سوئیس درس و سر مشق بدی راجع بفداکاری بملت خود داده اند زیرا احس خود خواهی و راحت طلبی و بی اعتنائی با احساسات و عواطف رقیقه انسانی را بجامعه تزریق و تلقین کرده اند. ولی حقیقت امر غیر از این است زیرا منظور این بوده که بچنین زناشویی بی نتیجه و ناگواری خاتمه و از تولید نسل دیوانگان نیز جلوگیری کرده باشند و با اضافه يك نفر مرد یا زن

ص: 140

---

1- در شریعت اسلام هم جنون هر يك از زوجین بطرف دیگر حق فسخ میدهد

سالمی را که میتواند بعداً پدر یا مادر چندین فرزند شود بیجهت معطل و عقیم نگذاشته باشند. برای جبران تقیصه اخلاقی هم ماده 1583 قانون مدنی آلمان و ماده 152 قانون مدنی سوئیس و فرمان سلطنتی سال 1810 سوئد طرف طلاق گیرنده را الزام میکنند به نسبت ممکن تمام یا يك قسمت مخارج طرف مختل الشعور خود را مادامی که اختلال باقی است پردازد.

در قانون هر سه کشور این اصل کلی وجود دارد که هرگاه طلاق دهنده بی گناه بود و طلاق گیرنده مقصر ولو اینکه خواهان طلاق هم نباشد و قانون و دادگاه طلاق را باو الزام و تحمیل کرده باشند موظف است مادام الحیوة بیک نسبتی بطرف بیگناه و مظلوم خود کمک خرج بدهد. در این مورد هم شخص مریض و مجنون را که طرف سالم رها میکند بمنزله طلاق دهنده بیگناه و طرف سالم را مانند طلاق گیرنده که گناهی ثابت شده و موجب طلاق گردیده است تلقی مینمایند و بنابراین او را ملزم بانفاق نسبت بهمسر مریض خود میکند.

با ملاحظه چند سطر که راجع بقوانین کشورهای مختلفه اروپا در خصوص موارد امکان طلاق گفته شد میتوان چنین نتیجه گرفت که قوانین ملل متمدن عموماً زناشویی را يك وصلت آزادی که انعقاد یا فصل وانحلال آن بنا بهوس یکی از دو طرف امکان پذیر باشد ندانسته اند بلکه برای امتیاز ازدواج قانونی از وصلتهای نامشروع تشریفات و قیودی برای آن قائل شده اند از جمله در قانون فرانسه بطوریکه در فصل ازدواج دیدیم بین 18 و 21 سال که سن قانونی برای کبیر شدن پسر و دختر است امکان ازدواج را با اجازه ولی و بعداً تا سن 25 سالگی باز بشور و صواب دید او موکول کرده اند و نیز برای رسمیت یافتن باید عروس و داماد باداره شهرداری رفته با حضور عده بازدواج خود علناً اعتراف کنند و پیش از وقوع ازدواج باید موضوع را آگهی داده برای اطلاع عامه مردم آگهی مزبور را در مدخل شهرداری الصاق کنند تا در ظرف ده روز اگر کسان زن و شوهر یا اشخاص ذینفع دیگری اعتراض و مانع قانونی سراغ دارند اطلاع دهند. همچنین در طلاق تراضی دو طرف برای تفریق کافی نیست بلکه فقط در موارد پیش بینی شده میتوان طلاق داد

منظور مقنن این بوده که ازدواج که عامل اتحاد زن و مرد و مبنای پیدایش خانواده ها و بقای آنها و تکثیر نفوس است تحت تأثیر جوانی و نادانی و بوالهوسی زن یا مرد منحل نگردد بلکه باید يك گناهی برای یکی از دو همسر قائل شد که بحیثیت و شرف دیگری لطمه وارد سازد

يك دسته دیگر از قوانین و قانون گزاران با قبول اصل فوق الذکر بیشتر متوجه این نکته شده اند که ازدواج غیر قابل دوام را باید هر چه زودتر منحل و دو طرف را از تحمل این عذاب معاف داشت. قوانین طبقه اول بیشتر تحت تأثیر افکار دینی قرار گرفته و حتی الامکان خواسته اند

اصل مذهبی غیر قابل انحلال بودن عقد نکاح را رعایت کرده باشند. دسته دوم بالنسبه خود را از این قید آزاد کرده باحتیاجات حقوقی روز افزون مردم بیشتر بر خورده اند بعبارة اخری میتوان گفت دسته اولی منفعت کلی و مبهم اجتماع را که عبارت از استحکام عقد زناشویی و صعب الانحلال بودن آن است در نظر گرفته و طبقه دوم زیادتراً آسایش و رفاه افراد را که اینجا عبارت از امکان جدائی در زناشویهای نا متناسب است منظور داشته اند ولی در هر حال در هر دو دسته از قوانین بطوریکه قبلاً گفته شد اختیار و قدرت زن و مرد در استفاده از جواز طلاق تقریباً برابر و یکسان بوده و در نتیجه رشد اجتماعی زنان برای مرد مزیتی در این خصوص قائل نشده اند

## طلاق در قانون اسلام

شریعت اسلام نیز امر زناشویی و انحلال آنرا با نهایت درجه اهمیت تلقی کرده و چون ازدواج عامل مؤثر سازمان اجتماعی امت است آنرا در ردیف عقود تشریفاتی قرار داده در عقد نکاح و همچنین در طلاق مقررات خاصی وضع نموده است در عین اینکه برای وفور نکاح و رواج آن هرگونه تسهیل ممکنی را در امکان وقوع عقد فراهم ساخته مع الوصف از لحاظ تشریفات در حین اجرای عقد حضور دو نفر شاهد را دستور داده است ( بنا بعقیده خاصه حضور شهود مستحب است لکن عامه آنرا واجب میدانند). عیوبی را که در زن و مرد موجب حق فسخ برای همسر دیگر میشود یکایک تصریح نموده در طلاق برای امکان وقوع آن شرایطی قائل شده که در نتیجه انجام آنرا دچار اشکال فراوان کرده است. بطور اجمال میتوان گفت که چون شریعت اسلام جنبه اجتماعی زناشویی و استحکام مبانی تشکیلات جامعه را بیش از هر چیز در نظر گرفته اولاً بر خلاف سایر عقود اقاله و تفاسخ را در بر هم زدن آن اجازه نداده ثانیاً چون بطور کلی مردان را از لحاظ ساختمان دماغی و بدنی و اخلاقی نسبت بزنان قویتر و فعالتتر و متین تر میدانند بمنظور احتراز از اینکه بنیان خانواده ها بوسیله عواطف سریع التأثر و احساسات دور از منطقی زنان از هم پاشیده شود معمولاً اختیار طلاق را بدست مرد سپرده. *الرَّجُلُ جَالٌ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ*. ثالثاً برای جلوگیری از شیوع و وفور طلاق مقرراتی وضع و موانعی ایجاد نموده که بیش از حد تصور از وقوع که موجب عقلانی و منطقی ندارند ممانعت نموده و رابعاً برای جبران مطلق العنانی مرد در امر طلاق اثباتاً یا نفیاً (چه در مواردی که ممکن است زن بیگناهی طلاق داده شود و چه در مواقعی که مردی بر خلاف انصاف بازن رفتار کرده و بر خلاف میل زن او را در حباله زوجیت خود نگاهداشته طلاق نمیدهد) بزن حقوق و اختیاراتی داده است که بتفصیل خواهیم دید.

## عناصر طلاق

در کتب فقهیه از دو نظر در طلاق بحث شده یکی عناصر طلاق و دیگری اقسام آن

1- ارکان تشکیل دهنده طلاق چهار چیز است:

الف - طلاق دهنده .

ب - طلاق گیرنده.

ج - صیغه طلاق .

د - شاهد گرفتن .

الف) طلاق دهنده باید دارای عقل و بلوغ و نیت و اختیار باشد. اگر فاقد یکی از این اوصاف بود طلاق او صحیح نیست بنابراین طلاق دیوانه دائمی و دیوانه ادواری یا موقتی در موقع ابتلاء بمرض و طلاق كودك و طلاق کسی که در خواب است و طلاق کسی که از روی اکراه و اضطرار طلاق داده منشأ اثر نخواهد بود. تحقق اکراه باین است که شخصی کسی را بترساند که در صورت انجام دادن یا ندادن کاری ضروری باو یا بخویشان نزدیکش که بمنزله خود او هستند وارد خواهد ساخت مشروط باینکه وعده دهنده عادتاً قادر به عملی کردن وعده خود بوده و امکان اجرای آن محقق یا لااقل مظنون باشد .

ب) در طلاق گیرنده نیز چهار شرط باید رعایت شود :

1 - زوجیت دائمی بنابراین طلاق دادن متعه یا مملوك لغو است در این مورد بخشیدن مدت یا آزاد کردن جایگیر طلاق خواهد شد

2 - خالی بودن از حیض و نفاس (1)

3- طلاق باید در طهری واقع شود که در آن طهر بین زن و شوهر هم بستری اتفاق نیفتاده باشد.

4 - تعیین شخص مطلقه نیز لازم است بنابراین اگر کسی دوزن داشته باشد و یکی از این دو را بدون تعیین شخص طلاق بدهد صحیح نیست زیرا در موقع نکاح یکی از این دو بنحو اجمال مورد نکاح نبوده تا بدین ترتیب طلاق داده شود.

ج) صیغه طلاق باید صریح و قاطع باشد بطوریکه مجالی برای شك باقی نماند و بطور صراحت از نیت طلاق دهنده حکایت کند مثلاً اخبار از آن کافی نیست باید بطریق انشاء گفته شود.

د) شاهد گرفتن - چون طلاق در نظر اسلام امر نا پسندیده و مستهجنی است چنانچه پیغمبر فرموده: « در اسلام امر مباحی زشت تر از طلاق نیست» و «من بیش از هر چیز از طلاق نفرت دارم» طبعاً بایستی وقوع آن را بشرایط مشکل و تشریفات خاصی معلق کرده باشند تا قهراً از کثرت وقوع بکاهد اینست که بعقیده فقهای شیعه حضور دو نفر شاهد عادل برای شنیدن صیغه طلاق لازم

ص: 143

1- این شرط در موردی که زوجه غیر مدخوله یا حاصل باشد معتبر نیست همچنین اگر شوهر غائب بوده و غیبت او بقدری طول کشیده که مسلماً زن او از طهر مواقعه بطهر دیگری منتقل شده است دیگر شرط خلوص از حیض لزومی ندارد .

است حتی بعضی از فقها عدالت را اینجا بر خلاف عدالت در نماز جماعت عدالت واقعی دانسته و صلاح ظاهر را کافی نشمرده اند بعکس فقهای عامه حضور عدلین را در طلاق شرط نمیدانند بلکه چنانچه گفته شد در نکاح لازم می‌شمارند .

## اقسام طلاق

2- از نظر نوع سه قسم طلاق در شریعت اسلام پیش بینی شده طلاق بائن - طلاق رجعی - طلاق عده :

الف) طلاق بائن آنست که شوهر را حق رجوع بزن نیست افراد این قسم طلاق عبارتست از طلاق زوجه غیر مدخوله - زوجه یائسه - زوجه غیر بالغه طلاق مختلعه و مباراة - در صورتی که زن رجوع در بذل نکرده باشد و گرنه در صورت رجوع زن در آنچه بذل کرده شوهر هم در مدت عده حق رجوع خواهد داشت و بالاخره طلاق زنی که سه دفعه طلاق داده شده و دو دفعه در بین رجوع شده است در اینصورت طلاق سوم طلاق بائن خواهد بود.

ب) طلاق رجعی طلاقی است که در غیر موارد فوق جاری شود. در این گونه طلاق شوهر حق دارد در مدت عده رجوع نماید و اعم از اینکه از حق این استفاده کرده یا نکرده باشد آن را رجعی مینامند

ج) طلاق عده در موقعی است که زنی را بطلاق رجعی طلاق داده و در مدت عده رجوع کرده و پس از همب ستری دوباره او را طلاق داده باشند. در این مورد باز ممکن است برای دفعه دوم شوهر در مدت عده رجوع کند لکن اگر باز برای سومین بار او را طلاق داد (چه با او هم بستر شده و چه نشده باشد) دیگر حق رجوع یا تزویج با عقد جدید ندارد مگر آنکه زن قبلاً شوهر دیگری که محلل نامیده میشود اختیار نموده پس از طلاق گرفتن از او مجدداً بشوهر اولی تزویج شود و در صورتی که این عمل سه مرتبه تکرار شد (یعنی نه طلاق و شش رجوع) در طلاق نهمین چنین زنی بر این شوهر حرام همیشگی است. همچنین در صورتیکه زنی را طلاق داد و پس از انقضای عده بعقد تازه او را تزویج کرد و باز طلاق داد و بعد از گذشتن عده او را عقد کرد و مرتبه سوم طلاق داد دیگر عقد جدید آن زن بدون مداخله محلل صحیح نیست

محلل باید بالغ بوده و با زن هم بستر شده باشد. همبستری البته باید مسبوق به عقد زناشویی بوده و ازدواج مزبور هم به عقد دائم وقوع یافته باشد.

عده - عده مدتی است که زن مطلقه باید در خلال آن از دوباره شوهر کردن خود داری نماید. ظاهراً منظور حفظ رحم زن از اختلاط انساب میباشد بهمین مناسبت مطلقه غیر مدخوله عده ندارد همچنین اگر تفریق بصورت فسخ عقد واقع شده باشد هم غیر مدخوله محتاج نگاهداری



عده نیست. عده انقضاء سه طهر است حتی اگر لحظه قبل از وقوع « عادت زنانه » طلاق واقع شود آن لحظه يك طهر محسوب است ( در صورت اختلاف گفته زن حجت) است. در زنانی که با وجود اقتضای سن بجهات مزاجی « عادت زنانه » ندارند انقضای سه ماه کافی است - در خصوص زنان غیر مدخوله و یائسه رأی فقها مختلف است بیشتر بر این عقیده اند که چون مأخذ ملاك وضع عده جلوگیری از اختلاط انساب است برای این زنان نگاهداری عده لازم نیست. در صورتیکه زن مطلقه پس از انقضاء عده به آبستنی خود گمان برد یعنی نشانه های ضعیفی از آن پیدا شده باشد میتواند شوهر کند و اگر پس از شوهر کردن چنین گمانی ظاهر شد باز ازدواج باطل نمیشود ولی اگر هنوز عده منقضی نشده نباید شوهر کند و در هر صورت اگر شوهر کرد و آبستنی او محقق شد نکاح باطل خواهد بود زیرا مسلماً در ایام عده آبستن بوده و عده زن آبستن جز با وضع حمل منقضی نمیشود - عده وفات چهار ماه و ده روز از تاریخ فوت شوهر است لکن اگر زن آبستن باشد باید دورترین موعد را رعایت کند بنا بر این اگر با گذشتن یکصد و سی روز هنوز وضع حمل نکرده باشد بایستی تا ولادت طفل از شوهر کردن خودداری نماید.

در طلاق رجعی مرد باید زن را در مدت عده در خانه خود نگاهداری نماید زنهیم باید جز برای امر ضروری بدون موافقت شوهر از خانه خارج نشود. مخارج لازم زن در مدت عده از حیث خوراک و پوشاک و مسکن برعهده شوهر است. در طلاق بائن زن مختار است که هر جا میخواهد برود مرد هم از لحاظ مخارج تعهدی ندارد مگر زن آبستن که در طلاق بائن هم مایحتاج زندگی او به عهده مرد است. در عده وفات برای زن حق نفقه از ماترك شوهر نیست در صورت آبستنی بعضی برآند که از سهم الارث جنین مخارج لازمه زن داده میشود.

طلاق خلع و مبارات - این دو قسم طلاق از اقسام طلاق بائن شمرده میشوند. خصوصیتی که دارند اینست که زن در مقابل گرفتن طلاق بدون حق رجوع مالی از خود بشوهر میبخشد و مادامی که (در ایام عده) رجوع از بخشش خود نکرده باشد شوهر حق رجوع ندارد. طلاق خلع در صورتی فرض میشود که زن از داشتن چنین شوهری ناراضی و از او متنفر باشد مالی را هم که بذل میکند ممکن است از میزان مهریه اش تجاوز کند در طلاق مبارات فرض اینست که زن و شوهر متقابلاً از یکدیگر ناراضی بوده و بخشش زن هم بیش از میزان مهریه نیست.

در مورد ناسازگاری طرفین باید انجمنی از خویشان ایشان و در صورت عدم امکان از آشنایان تشکیل یابد تا پس از رسیدگی بموارد اختلاف حتی الامکان بین آنها را سازش دهند لیکن این انجمن بدون اذن شوهر حق طلاق دادن ندارد همچنین بدون اجازه زن اختیار بذل مالی از طرف زن در مقابل خلع نخواهد داشت

بی مناسبت نیست که در پایان احکام طلاق از تفریق موقتی هم که بین زن و شوهر در شریعت اسلام پیش بینی شده و ممکن است مقدمه طلاق محسوب گردد نام برده شود. تفریق مزبور ایلاء نامیده میشود. ایلاء عبارتست از سوگند یاد کردن مرد بر اینکه مطلقاً یا در مدتی بیش از چهار ماه از زن خود دوری جوید این عادت در عرب جاهلیت سابقه داشته اسلام بدون آنکه آنرا فسخ کند مقررات و حدود خاصی برای آن وضع نموده است پس از گذشتن چهار ماه شوهر باید یا طلاق گوید یا آشتی کند و در صورت آشتی کفاره که برای سوگند یاد کردن مقرر است باید بدهد اعم از اینکه ضمن مدت با زن خود هم بستر شده یا نشده باشد، ایلاء با تفریق جسمی که در قوانین کشورهای اروپائی دیدیم بی شباهت نیست فقط از لحاظ مدت ایلاء کوتاه تر است

### ایرادات مسیحیان بطلاق

اشکالاتی که بر امر طلاق در شریعت اسلام تصور کرده اند وارد است بیش از سه موضوع نیست :

اولاً علمای سابق مسیحی تصور میکردند طلاق امر مکروه و ناپسندی است و چنانکه در شریعت مسیح وجود ندارد بایستی در سایر قوانین هم اجازه داده نشود و چون اسلام آنرا تجویز کرده بنابراین قابل انتقاد است

ثانیاً از لحاظ اینکه موارد خاصی برای امکان طلاق پیش بینی نشده و اراده مرد تنها در آن دخیل است در نتیجه طلاق و فوراً یافته و بنیان خانواده ها هر روز در معرض هدم و انحلال است .

ثالثاً چون اختیار طلاق را فقط بمرد داده اند بسا اتفاق میافتد که زن مورد جور و ستم واقع شده نفیماً یا اثباتاً مظلوم و درمانده میشود چه بسا زنانی که استحقاق و میل بطلاق دارند و شوهر آنها را رها نمیکند یا بالعکس طالب طلاق نیستند و شوهر روی هوسرانی و حق ناگزاری آنها را بدون اینکه گناهی مرتکب شده باشند طلاق میگوید . یکایک این سه موضوع ذیلاً تشریح و حتی الامکان سعی میکنم حقیقت و جریان واقعی امر توضیح داده شود:

### 1 - جواز طلاق

ولتر نویسنده و دانشمند معروف فرانسوی میگوید: زواج و طلاق با هم زائیده شده اند فقط زواج چند هفته بزرگتر است یعنی مرد در هفته دوم با عیالش مناقشه و هفته سوم زد و خورد میکند در هفته چهارم او را طلاق میگوید. این تعبیر کنایه از لزوم طبیعی وجود طلاق در میانه قوانین اجتماعی است خیلی جای تعجب است که چون طلاق در مذهب مسیح وجود نداشته به شریعت اسلام ایراد شود که چگونه طلاق را تجویز کرده است. اگر طلاق در دیانت مسیح پیش بینی

نشده عجب نیست زیرا زناشوئی هم که از تمایلات اولیه بشری و سنن لازم الاجراء آفرینش است در آئین عیسوی ترویج و توصیه نشده بلکه مجرد را بر تأهل ترجیح داده اند. آئین مسیح بهیچ روی آئین اجتماعی و قادر برفع حوائج مدنی و سیاسی اقوام نیست بلکه طریقتی است عرفانی حتی آنرا اصول اخلاقی به معنای اخلاق اجتماعی هم نمیتوان نامید بلی فقط از نظر اخلاق فردی و هدایت اشخاص بطور انفراد قابل توجه است در صورتیکه شریعت اسلام دینی است اجتماعی و 14 قرن توانسته است صدها میلیون مسلمان را از نظر اجتماعی و سیاسی و اخلاقی هدایت و راهبری کند. در شرایع قبل از مسیح از قبیل قانون هامورابی و عبرانی طلاق تجویز شده قوانین ملل مسیحی مذهب هم بطوری که دیده شد از لحاظ احتیاج و ضرورت بر خلاف رأی کنیسه یکی بعد از دیگری طلاق را قبول کرده اند. شریعت اسلام که از همه روی با قوانین اجتماع و سنن آفرینش مناسب و همراه است باید طلاق را که در موارد خاصی برای نجات زن و مردی که از لحاظ ناسازگاری خلیقات نمیتوانند با هم زندگی کنند و بهترین دواى براء الساعه اجتماعی آنها طلاق است بطور قطع ممنوع نمیکرد. شروط و مقررات طلاق را در اسلام اگر مطالعه کنیم خواهیم دید که با بهترین طرزى و به لازم ترین و جبهی تجویز شده است فرموده مبعوض ترین حلالها نزد خداوند طلاق است و طلاق و رجوعی که در جاهلیت عرب نامحدود بود به دوبار محدود است دفعه سوم یا نگهداشتن زن بطور مروت و خوش رفتاری یا رها ساختن از روی انصاف و نیکی و پیش از اجرای طلاق باید بوسیله انجمن خانوادگی زوجین رسیدگی و تحکیم بعمل آید.

بی مناسبت نیست چند کلمه راجع به محلل که از خصوصیات طلاق در اسلام است گفته شود: بعضی از منتقدین مسیحی مذهب تصور کرده اند از این راه میتوانند نسبت به شریعت اسلام انتقاد و عیب جوئی کنند که چگونه دستور داده مرد عیال سابق خود را بمرد اجنبی تسلیم نماید تا پس از آن بتواند دوباره او را بزنی بگیرد! بهتر است برای روشن کردن این موضوع قبلاً نظر و هدف اسلام را در خصوص طلاق متوجه شده بعداً قضاوت کنند اسلام دو نکته اساسی را همواره در این امر مورد نظر قرار داده است یکی آنکه حتی الامکان از وقوع طلاق جلوگیری بعمل آید و اساس خانواده ها مهد پرورش کودکان و نوزادان است دستخوش هوی و هوس و تأثرات موقتی و عصبانی طرفین و در نتیجه مورد هدم و انحلال واقع نگردد از این نظر طلاق را در عین حال که مجاز و مباح است مبعوض و ناپسند شمرده در مقابل اجراء و امکان وقوع آن هزاران مشکل و شرط ایجاد کرده است بطوریکه میتوان گفت اصل کلی طلاق در اسلام اینست که الطلاق محظور فی نفسه- مباح للضرورة. آیات ذیل برای اثبات این مدعا کافی است: فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ

اللَّهُ فِيهِ خَيْرٌ كَثِيرًا. - وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا - وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُورًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ. و در صورتیکه با وجود تمام پیش گیریها طلاق واقع شد برای اینکه اگر منطوق و موجب عقلانی نداشته و صرفاً ناشی از عصبانیت و تأثرات آنی بوده و پس از چند روز موجبات آن بر طرف گردد مرد بتواند دوباره پیوند و ارتباط خانوادگی را برقرار و کودکان را در سایه حفظ و تربیت مشترک پدر و مادر نگاهداری کند حق رجوع را در مدت معینی (عده) برای مرد محفوظ داشته است. وَبُعُولَتُهُنَّ أُولَى بِرِذَّهنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا.

نظر دیگر این بوده که در عین حال حیثیت و موقعیت زن را همانطور که از هر جهت حفظ و رعایت کرده از لحاظ طلاق و امکان رجوع هم محترم بشمارد زنان در عرب جاهلیت مانند گوئی که آلت بازی چوگان داران است وسیله هوسرانی مردان و مطلقاً بی قدر و قیمت بودند مردی که زنش را طلاق میداد تا هر چند بار که میل داشت و در هر مدتی که اراده میکرد میتواندست باو رجوع نماید. اسلام این رجوع بیحد و حصر را بدویار محدود کرد. الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ. در دفعه سوم اگر طلاق داد بدون مداخله محلل و در دفعه نهم حتی با وجود دخالت محلل براو حرام است. در دفعه سوم رجوع ممکن نیست اولاً- باید مرد بالغ اجنبی او را بعقد دائم بزنی بگیرد و با او هم بستر شود و ثانیاً عقد جدید تشریفات جدید و مهریه جدید و رضایت زن را لازم دارد در این صورت اگر طلاق سوم موجب منطقی دارد مرد طلاق میدهد و طلاق سبب رفاه حال زن و مرد است و اگر ناشی از تأثرات سطحی است این مرتبه مرد از بیم مشکلاتی که در پیش دارد خاصه بر خوردی که بتعصب و غیرت او میکند از اجرای صیغه طلاق و استفاده از این حق خودداری مینماید پس اسلام با پیش بینی موضوع محلل بین دو نظر اساسی تشریعی خود جمع کرده است. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرموده «آیا بشما از بزعاریتی خبر ندهم؟ پرسیدند چیست فرمود محلل است. نفرین خدای بر او و بر کسی که عیال خود را بدینوسیله بر خود حلال میسازد.»

## 2- وفور طلاق

بطوریکه سابقاً دیدیم سزاوار اینست که موارد امکان طلاق قبلاً در قانون پیش بینی و امکان وقوع آن بموارد خاصی محدود شده باشد.

راست است که در شریعت اسلام اختیار طلاق بشوهر واگذار شده و ممکن است مرد روی عصبانیت و تأثرات آنی یا مقتضیات دیگر عیال خود را طلاق دهد و در نتیجه طلاق شیوع و وفور

پیدا کند ولی باید دید چرا دیانت اسلام چنین اختیاری بمراد داده و از چه راهی این تقیصه را جبران کرده است ؟ .

قبل از هر چیز باید متوجه بود که اسلام مرد را در صحنه نبرد زندگانی از زن قویتر و فعال تر و متین تر دانسته و بهمین مناسبت بارسنگین امرار معاش و کفالت مصارف ضروری عائله را تنها بدوش او تحمیل نموده و از همین نظر اختیار طلاق را هم باو سپرده و اراده زن را که ممکن است زود تحت تأثیر احساسات و عواطف غیر عقلانی واقع شده اساس و بنیان خانواده را منحل سازد در آن دخیل ندانسته است باضافه حقی را که قرنهای متمادی مردها در اقوام و ملل مختلفه بخود اختصاص داده بودند و با نهایت بیرحمی و خشونت از آن استفاده میکردند ( مختصری از آن را در دیانت یهود و قانون حامورابی و شریعت برهما و بودا در چین و هند دیدیم) اسلام نمیتوانست در عرض چند سال از آنها سلب و بزنانی که هنوز شایسته هزاریک آزادی و استقلالی که بآنها اعطا کرد نبودند حق اعمال اراده در این امر خطیر اجتماعی بدهد اینست که برای محدود کردن اختیار مردان از دو طریق مؤثر و نافذ اقدام نمود یکی از راه تربیت اخلاقی و تحکیم پایه ایمان بخداوند و مقررات آسمانی و دیگر بوسیله جعل موانع و شرائط فوق العاده و مشکل در راه اجرای طلاق .

از راه تربیت طوری مسلمانان را تربیت کرد که هیچگاه مرد متدین و مومن بمقررات دینی نمیتواند به عیال خود ظلم کرده او را روی هوسرانی و شهوت پرستی بدون اینکه مرتکب گناهی شده باشد طلاق دهد بحدی توصیه درباره خوش رفتاری دو همسر با یکدیگر در نظر اسلام و پیغمبر اسلام اهمیت داشته که علاوه بر مواقع عادی و معمولی در موارد حساس مثل آخرین وصیتی که در دم واپسین زندگی کرده و خطبه که در آخرین حج تشریفاتی در برابر یکصد و بیست هزار مسلمان ایراد فرموده نیز خوش رفتاری با زنان را گوشزد کرده آن را جزو شرائط ایمان کامل و خداشناسی قرار داده است. در صدر اسلام رعایت جانب زن و انصاف دادن در حق او بقدری شایع بود و پیشوایان اسلام این موضوع را بحدی عملاً ترویج کردند که قهراً بدرفتاری با زن و طلاق بیمورد او موجب سرزنش و شکست اجتماعی مرد بشمار میرفت.

از نظر جعل موانع چنانچه در کیفیت طلاق در اسلام دیدیم بایستی قبلاً بین مرد و زنی که اختلاف و شقاق نزدیک است منجر بطلاق و قطع رشته زناشوئی گردد تحکیم بعمل آید اگر اصلاح پذیر نبود بایستی طلاق در محضر حاکم با حضور دو نفر شاهد عادل بصیغه مخصوصی ادا شود. طلاق دهنده باید عاقل بالغ قاصد و مختار باشد. طلاق گیرنده باید خالی از حیض و نفاس و در طهر غیر مواقعه باشد شهود باید مرد و عادل واقعی باشند بصیغه طلاق باید صریح و غیر معلق بشرط باشد.

در مجلس واحد بیش از يك طلاق نمیشود. داد در ایام عده زن باید در خانه مرد سکونت کند اگر موجب طلاق تأثرات موقتی بوده قهراً در عرض چند روز حالت شوهر آرام شده و عصبانیت او تسکین خواهد یافت. با کوچکترین عملی که حکایت از میل شوهر بکنند رجوع محقق خواهد شد و اگر طلاق روی جهات اساسی و ناسازگاری واقعی دو همسر واقع شده یا مرد واقعاً میل ندارد با عیال خود زندگی کند ادامه این زوجیت برای طرفین جز عذاب روح فرسا چیزی نیست و از هر نظر بهتر است بوسیله طلاق خاتمه یا بد باضافه چون معمولاً زن در مدت زناشویی روی صمیمیت و وحدت منفعت مهر به خود را مطالبه نمیکند پس از طلاق باید مرد مهریه را بپردازد. بنابر موانع و تشریفات که گفته شد در بسیاری از موارد از وقوع طلاق جلوگیری شده یا بواسطه رجوع دوباره رشته زناشویی پیوند مییابد.

دانشمند معروف روسی تولستوی: میگوید سر وفور طلاق در نقاطی که شیوع دارد سبکسری زنانی است که خود را بانجام کارهای مردان قادر میدانند. فیلسوف انگلیسی لایتر میگوید از سال 1848 پنجاه و چهار سال در میانه مسلمانان ماندم و با اینکه طلاق در اسلام آزادتر است تا در ملل مسیحی در مسلمین طلاق خیلی کمتر از نصاری واقع شد مجله حقوق فلسطین میگوید در اتازونی در سال 1923، 148554 فقره طلاق واقع شد در صورتیکه در سال 1922 70'000 و در سالهای 1917 تا 1921 هر سال بیش از 50000 طلاق وقوع نیافته است (1) مجله پارید (2) و مورخه سپتامبر 1939 شماره 12 جلد دوم در مقاله خاصی بنام آمریکن تراژدی راجع بعلت طلاق در امریکا میگوید: «بر طبق آمار جدید در آمریکا در هر شصت عروسی ده فقره طلاق واقع میشود این نکته مربوط بنکات اساسی اخلاق امریکائیاها است. مردان زیاده از حد بزنان آزادی داده اند. مزیت دختران اینست که بیشتر هوا خواه داشته اند و هدف زنان اینست که شوهرشان بیشتر تمول داشته برای تحمل و آسایش آنها خرج کند مسئولیت وفور طلاق در طبقات مرفه الحال متساویاً بعهدده مرد و زن است زیرا هر دو معنی زناشویی را نفهمیده اند مرد میخواهد زن را بپول قانع و از مراقبت و نظارت در زندگی خود او را منصرف کرده بتنهائی مشغول التذاذ شود. شوهر آمریکایی از لحاظ زیادی کار و ولع در لذات زن خود را آزاد میگذارد زن هم آنچه میخواهد میکند مع الوصف مرد تمام توقعات زن را نمیتواند ارضاء کند و از اینجا است که با همه مخارج و تشریفات کار بطلاق میکشد مجملاً زن برای شوهر جز در شغل اختصاصیش ارزشی قائل نیست و بالنتیجه او را برای اداره کردن خود نالایق میدانند و البته بنظر احترام باو نگاه نمیکند من از مذاکرات خشک و بی مغز زن و شوهر امریکائی تعجب میکردم فقط در مسائل خشک و

ص: 150

بدیهی با هم صحبت میکردند مطلقاً باین معنی که ازدواج يك اتحاد منفعت طبیعی و اقتصادی و معنوی و اخلاقی بین زن و شوهر است توجهی نداشتند بیشتر علت عدم رضایت توغل زن در احتیاجات و توقعات جنسی است زنان امریکائی بیش از هر جا اسیر تمایلات جنسی هستند و لا اقل بیشتر از دیگران تظاهر میکنند. این موضوع در شمال شدیدتر از جنوب است زیرا مردم جنوب هنوز پایبند عقاید سابقند. اگر هم زن احساساتی نباشد مادر و خواهر و کسان و دوستانش او را تحریک میکنند بعلاوه روزنامه ها سینماها بیشتر او را باین عواطف غیر عقلانی نزدیک مینمایند. زنان عروسی را تجارت میدانند قیمت شوهر بیول او است. ارزش زن زیبایی او. است زن مجرب و خانه دار اینقدرها ارزنده نیست. زن میخواهد از رقبای خود جلو بیفتد مرد اگر دچار فلاکت و تنگدستی شد ولو موقتاً هم باشد زن از او رعایت نمیکند. همینطور زیبایی و رنگ و آب زن هم اگر زائل شد بقدر زن اروپائی قیمت ندارد زیرا در اروپا رسیدگی و پختگی زن بیشتر مورد توجه است بعکس مرد امریکائی میخواهد زن خود را بتواند در رستورانها و کافه ها مورد تماشای دیگران قرار دهد»

در هر حال جای تردید نیست که در کشورهایی که اراده زن کم و بیش در امر طلاق دخیل است طلاق شایعتر از نقاط دیگر است دادگاههای فرانسه در سال 1890 به 9785 فقره طلاق حکم دادند که 7000 آن بدرخواست زن بوده است است (1)

### 3- وضعیت زن در طلاق

در این خصوص دو مورد مختلف میتوان فرض کرد که نسبت بزن تعدی شود یکی موردی است که زن پاکدامن و عفیفی پس از اینکه ایام جوانی و نیرومندی یعنی سرمایه زندگانی را در خانه شوهر صرف کرد و بسن شکستگی و ناتوانی رسید شوهر روی هوسرانی و کام جوئی او را طلاق گوید راه جلوگیری از چنین بی عدالتی و حق ناگزاری بطوریکه در چند صفحه قبل دیدیم تربیت صحیح ملی و پایبند بودن مرد بمقررات دینی و اخلاقی است بهترین قانونها در مردمی که تربیت کامل اخلاقی ندارند بهیچوجه نمیتواند حقوق افراد را تأمین و از تعدی آنها نسبت بیکدیگر جلوگیری نماید بنابراین با تعلیمات عالی اخلاقی و دینی که شریعت اسلام بامت خود داده جای هیچگونه نگرانی از چنین ناروایی نمیماند و بفرض اینکه مردی پایبند عواطف عالی انسانی و در بند رعایت مقررات دینی و اخلاقی نبود و چنین بی وفائی و بی انصافی را نسبت بهمسر خود روا دید بهتر این است که زن از ادامه چنین زندگی که در واقع عذاب روح فرسائی است معاف و آزاد شود.

ص: 151

در قوانین دیگری هم که طلاق محدود بموارد خاص و اراده زن در آن دخیل است نیز مرد عملاً میتواند بوسیله بدرفتاری با زن او را مجبور بدرخواست طلاق نماید. مجملاً میتوان گفت از این نظر اختیار داشتن یا نداشتن زن در عمل چندان تفاوتی ندارد زیرا کمتر موردی پیش میآید که مرد پس از مؤانست و زندگی چندین ساله با یک زن و داشتن فرزندان خرد و بزرگ از او بدون اینکه از زن گناهی سرزده باشد صرفاً روی هوسرانی او را طلاق گوید.

موضوعی که از جنبه عملی بیشتر قابل توجه است مورد دوم است که زن گرفتار همسر نامتناسبی شده بخواهد با تفریق خود را از شکنجه زندگی ناهموار نجات دهد و چون اختیار طلاق بمرده سپرده شده نتواند علی رغم شوهر باخذ طلاق موفق گردد برای اصلاح چنین وضعیتی اولاً بزن حق داده شده در ضمن عقد زناشویی برای خود اختیار بگیرد که در صورت وقوع موارد خاصی از بد رفتاری خود را مطلقه سازد و ثانیاً زن میتواند پس از اثبات اینکه زندگی با شوهر برای او متضمن خطر جانی مالی یا حیثیتی است از دادگاه درخواست طلاق نماید و همچنین در صورتیکه شوهر از انفاق خود داری کند و اجبار او باین امر ممکن نباشد باز میتواند بوسیله حاکم طلاق بگیرد. بطور کلی شریعت اسلام از نظر اینکه در کلیه احکام و تکالیف و در جمیع موارد استثنائی جانب افراد و آحاد امت مسلمان را رعایت و هیچکس را بهیچ صورت دچار مضیقه و عسرت نکرده باشد با وضع این اصل کلی که عسر و حرج در اسلام نیست هر مشکلی را حل کرده است باعتبار این اصل هر زنیکه واقعاً در معاشرت و زندگی کردن یا شوهرش گرفتار عسرت و مشقت گردد میتواند از حاکم تقاضای طلاق کند.

بنابر مقدماتی که گفته شد در قانون اسلام نفقه عائله منحصرأبعهد شوهر است و مطلقاً زن در تحمل این بار گران سهم نیست باضافه تمام مایملک زن همیشه متعلق بشخص او و کاملاً تحت اختیار او است مضافاً باینکه مبلغی هم شوهر بنام مهریه باید بزن بپردازد در مقابل این مزایا اختیار طلاق بمرده داده شده نفقه فرزندان صغیری هم که زن موقع تفریق دارد و وظیفه نگهداری و تربیت آنها بعهد پدر است از طرف دیگر برای زنیکه در نتیجه سوء رفتار شوهر نمیتواند باسانی زناشویی را ادامه دهد مقدور است که بعنوان فوق چه با بخشیدن مهریه و چه بدون آن طلاق گیرد. در واقع هر سه موردی که برای امکان طلاق در قانون مدنی فرانسه پیش بینی شده تحت عنوان عسر و حرج در قانون اسلام نیز بطور کلی وجود دارد.

پس باین نتیجه میرسیم که اسلام در زناشویی کلیه مشکلات زندگی را بعهد مرد که قویتر است محول کرده و از زن جز صمیمیت و وفاداری نخواسته در طلاق هم مرد را مخیر کرده که در



مقابل تکالیف و مشکلاتی که بر ذمه دارد بازنی که نخواهد یا نتواند عمری سر برد تفریق نماید. بزن هم حق داده از مردی که از لحاظ خلیات با او متناسب نیست بوسیله دادگاه طلاق گیرد(1) اینست خلاصه تعلیمات اسلام در امر زواج و طلاق و با مذاقه در آنچه گفته شد بهیچوجه سزاوار نیست تصور شود حقوق زنان مسلمان در این دو موضوع مهم اجتماعی چنانچه باید و شاید رعایت نشده و ممکن است در نتیجه این مقررات مورد تعدی و ستم واقع شوند بلکه حقاً تا حدی که امکان بین دو نظر و هدف اساسی جمع شده است یعنی در عین اینکه اتقان و استحکام مبانی تشکیل خانواده ها رعایت شده حدود و حقوق مسلمه زنان نیز مورد نظر قرار گرفته است .

ص: 153

---

1- کلیه کشورهای اسلامی که میخوانند قوانین مدنی خود را از فقه اسلامی گرفته و در هر صورت احتیاجات حقوقی خود را با اصول مسلمه دیانت اسلام تطبیق نمایند میتوانند با توجه باصل کلی عسر و حرج در قانون خود مواردی را پیش بینی کنند که زن در صورت مواجهه با عسرت و مشقت بتواند شوهر را مجبور بطلاق دادن کند جمیع مواردی که در قانون فرانسه با قوانین کشورهای دیگر پیش بینی شده روی اصل عسر و حرج با روح دیانت اسلام قابل تطبیق است.

## فصل شانزدهم زن از نظر موارث در قانون اسلام و قوانین اروپائی

برای اینکه ذهن خوانندگان نسبت بموضوع میراث زنان و دختران در قوانین مختلفه روشن شود این امر را از سه نظر مورد مطالعه قرار میدهیم :

اول اختیار زن شوهر دار در وصیت کردن نسبت باموال و ماترك خود.

دوم حقوق زن نسبت بترکه شوهر و پسر بعبارت دیگر میراث زوجه و مادر

سوم حقوق دختر نسبت بمیراث پدر و میزان سهم الارثی که باو تعلق میگردد .

قبل از بحث در جزئیات این سه موضوع باید متوجه بود که در خصوص مسئله ارث دو و اساسی وجود دارد که کلیه قوانین و مقررات ارثی جهان تحت تأثیر و نفوذ یکی از این دو اصل وضع و تدوین شده یکی تقسیم ارث است باعتبار خون و قرابت نسبی و دیگری تقسیم آن بمناسبت علقه و محبت و نزدیکی قلبی متوفی با وراث :

اصل اولی که در حقوق اروپائی «کن سانگینی ته» (1) یا اصل همخونی مینامند موجب شده که هر کس از حیث خون بمتوفی نزدیکتر است منحصراً و بتنهائی ارث ببرد و دیگران را منع کند و حتی شخص متوفی هم نتواند بوسیله وصیت دارائی خود را بهرکس میل دارد انتقال دهد. (2) این اصل در اسلام بعنوان الاقرب یمنع الابعاد رعایت شده از اینجا است که در اغلب و بلکه جمیع قوانین دنیا با بودن فرزند که همه خون پدر را دارا است دیگری ارث نمیرد مگر پدر و که آنها هم در تمام خون با متوفی شریکند . اصل همخونی در آداب و رسوم ژرمنها بمنتهای درجه رعایت میشده و تا موقعی که حقوق ژرمنی تحت تأثیر حقوق رومی نرفته بود قوانین و عادات ژرمنها از دو نکته که نتیجه مستقیم این اصل است حکایت میکرده یکی اینکه ارث بموجب وصیت را اجازه نمیدادند بلکه میراث فقط بر طبق قانون و قانون گزار تقسیم میشده و دیگر آنکه قانون هم جز بکسانی که همخون متوفی بودند سهم الارث نمیداد در نتیجه عیال متوفی با اینکه از لحاظ انس و علاقه از همه خویشان بهمسر خود نزدیکتر بوده چون در خون با او شرکتی نداشت از میراث شوهر سهمی نمیرد و بعلاوه متوفی نمیتوانست تمایل قلبی خود را بوسیله

ص: 154

Consanguinité -1

Succession abintestat -2

وصیت اجرا و سهمی از ماترك خود به همسرش تخصیص دهد. بعداً که حقوق رومی ورعادات ژرمنی نفوذ یافت ارث بموجب وصیت و احترام اراده متوفی بژرمها تحمیل گردید ولی در عین حال آداب اولیه ژرمنی در قوانین فرانسه و بلژیک و هلند نفوذ یافته بطوریکه در این سه کشور متوفی نمیتواند با وصیت تمام دارائی خود را بهر کس میل دارد واگذار کند بلکه اگر میخواهد باید در حیوة خود ببخشد و گرنه بیش از مقدار معینی با وصیت نمیتواند انتقال دهد. مقداری را که میتواند بنام مقدار قابل تصرف (1) و آنچه حتماً برای ورثه قانونی باید بماند مقدار ذخیره یا غیر قابل تصرف (2) مینامند

اصل دوم عبارت از اینست که باید اراده و میل متوفی و علاقه قلبی او را نسبت باشخاص محترم شمرد و چون مالک مال او است همینطور که در ایام حیوة هرگونه تصرفی در اموال خود میتواند بکند حق دارد وصیت کند تمام دارائی او را پس از مرگ بهر کس میخواهد بدهند. این اصل که بنام میراث وصیتی (3) نامیده میشود و مبنای آن محبت متوفی نسبت بوراث و علاقه متقابل ایشان نسبت با و است در حقوق رم بطور اطلاق رعایت میشده و بهمین مناسبت برای اولین بار در حقوق رم دیده میشود که زن و شوهر در صورت نبودن ورثه همخون از یکدیگر ارث میبرند. میراث وصیتی بیش از همه جا در قوانین کشورهای آمریکای جنوبی ایتالیا - اسپانیا - پرتغال - اتریش و آلمان نفوذ کرده است. در انگلستان فقط نسبت باموال منقول رعایت میشود.

برای اینکه مأخذ و منبع پیدایش دو اصل فوق الذکر را از نظر تاریخی جستجو کنیم باید به نحوه مالکیت و طرز تفکر ملل مختلفه در خصوص اصل مالکیت در اعصار گذشته مراجعه کنیم

با قطع نظر از حقوق رومی میتوان گفت میراث وصیتی در حقوق اقوام متمدن خیلی تازه و بی سابقه است و قریب 25 قرن تقسیم میراث فقط تابع نظر قانون و قانون گزار بوده و متوفی نمیتوانسته است از مال خود با وصیت بکسی چیزی بدهد. امروزه مالکیت در قوانین حقوقی کلیه ملل راقیه مالکیت فردی و شخصی شناخته میشود لکن در قرون متمادیه گذشته اینطور نبوده افراد خانواده بیک اعتبار مالک چیزی نبوده اند و دار و ندار خانواده رسماً پدیر و رئیس خانواده تعلق داشته است ولی در حقیقت اموال خانواده اختصاص پدیر نداشته بلکه واقعاً وعملاً ملک جمیع افراد و مورد استفاده یکایک آنها بوده است. از این نظر چون افراد خانواده رسماً مالک چیزی نبوده اند قهراً حق نداشته اند نسبت بان اموال وصیت کنند و چون در عین حال اموال مزبور حقیقتاً

ص: 155

Quotité disponible -1

Quotité reserve -2

Succession testamentaire -3

و عملاً خاص پدر هم نبوده و بلکه بکلیه افراد خانواده تعلق داشته پدر نیز نمیتوانسته آنها را مورد وصیت قرار دهد فقط قانون که مالکیت جمعی را برسمیت میشناخته و اموال هر خانواده را ملك مشترك همه افراد آن خانواده میدانسته میتواندست بارعایت اصل همخونی و قرابت با مرکز مالکیت یعنی کانون خانواده آنها را بین اقربای متوفی تقسیم کند. امروزه که مالکیت امر فردی و شخصی تلقی میشود هر کس میتواند نسبت باموال خود هر گونه وصیت کند ولی مع الوصف هنوز بقایای مالکیت خانوادگی در بیشتر قوانین تأثیر خود را از دست نداده علت اینکه در قانون اسلام و اغلب قوانین اروپائی از آنجمله قانون فرانسه و هلند و بلژیک وصیت نسبت به بیش از ثلث ترکه جز با امضاء و رضای ورثه نافذ نیست همین موضوع است. در هر حال باید برای افراد خانواده از اموال خانواده چیزی باقی بماند. سر اینکه در بیشتر قوانین سابقه دختران از ارث محروم بوده اند همین نکته بوده که دختر با شوهر کردن بمرد بیگانه دارائی خانواده اصلی و پدری خود را بخارج نبرد

در قانون سابق فرانسه (قبل از قانون مدنی ناپلئون) برای تقسیم میراث نوع و طبیعت اموال را مورد نظر قرار میدادند ترکه متوفی مرکب بوده از اموال عالی (1) و دانی (2). هر يك از این دو نوع مال احکام جداگانه داشتند در اموال عالی دو اصل رعایت میشد اولاً دختران مطلقاً از این قسمت از ترکه محروم بودند ثانیاً در فرزندان ذکور هم همه یا قسمت عمده متعلق به ارشد آنها بود. منطق این طرز تقسیم همان مالکیت جمعی و لزوم بقای اموال هر خانواده در آن و تمرکز اختیارات مالکانه در شخص رئیس خانواده بوده است مضافاً باینکه در قرون گذشته حکومت ملوک الطوائفی مقتضی بود که اربابها (سنیور) در قلمرو خود از بین رعایا افراد جنگجو بتعداد کافی حاضر داشته باشند. اموال عالی اموالی بود که مرتبط بشرافت و نجابت خانوادگی و برای افراد جنگی لازم بود. بدیهی است این گونه اموال بایستی به افرادی اختصاص داده شود که وجودشان برای تأمین منظور ارباب لازم است اینست که قهراً دختران و صغار از فرزندان ذکور از این نوع ترکه محروم میشدند. راجع باموال دانی مقررات دیگری وجود داشته که باز برگشت آنها باینست که حتی المقدور هستی هیچ خانواده بخارج از آن محیط انتقال نیابد. این اموال نیز بر دو قسم بوده میرانی (3) و اکتسابی (4) اموالی که بوسیله ارث از خانواده پدری یا مادری بمتوفی رسیده بایستی بهمان خانواده بر میگشت و اموالیکه متوفی شخصاً در ایام زندگانی بدست آورده بین فرزندانش بتساوی تقسیم میشد.

با توجه بآنچه گفته شد میتوان اینطور نتیجه گرفت که قوانین کشورهای که بمالکیت جمعی معتقد بوده اند چون اموال پدر خانواده را متعلق بکلیه افراد خانواده میدانسته اند میراث وصیتی را

ص: 156

Biens Nobles -1

Biens Rotouriers -2

Propres -3

Acquits -4

اجازه نداده اند و بعلاوه چون ملاك تقسيم ارث را فقط قرابت نسبی با متوفی میدانسته و علقه و محبت را میزان قرار نمیداده اند در مقررات خود برای زن و شوهر ( چون از لحاظ خون از یکدیگر دور و متعلق به دو خانواده اند) و برای دختر (چون بخانواده دیگری منتقل خواهد شد سهمی قائل نمیشدند. بعکس قوانین مللی که مالکیت را امر فردی و شخصی تلقی کرده اند در عین اینکه متابعت از اصل همخونی و رعایت قرابت نسبی را لازم شمرده اند اراده و علقه قلبی متوفی نسبت باشخاص را نیز احترام کرده اند :

در مالکیت فردی چون مالك اسمی و رسمی و حقیقی ترکه شخص متوفی را میدانند علی الاصول باو حق میدهند بهرنحو بخواهد نسبت بمال خود وصیت کند در رعایت اصل همخونی هم سعی کرده اند حتی الامکان مقررات قانونی با عواطف قلبیه متوفی تطبیق نماید یعنی در عین حال که قانون فرزندان طبقه اول را بر هر وارثی مقدم داشته و در طبقه بندی ورثه رعایت قرابت نسبی را کرده است علاقی قلبی متوفی را نیز تأمین و ترصیه نموده زیرا فرض میکند که انسان فرزندان بلا واسطه خود را از همه بیشتر دوست دارد و همینطور مقدار محبت بنسبتی که قرابت دور وضعیف میشود تخفیف خواهد یافت پس هم خون و هم اراده فرضی متوفی هر دو رعایت شده است حال اگر کسی بر خلاف این حدس و فرضیه بیگانه را بیش از خویشان خود دوست داشت میتواند منظور خود را بوسیله وصیت تأمین نماید. همچنین برای اینکه رعایت اصل همخونی با اراده خاص متوفی برخورد فاحش نکند و کسی مجبور نشود بر خلاف میل برای دشمن خود ولو فرزندش باشد ارث بگذارد در اغلب قوانین مواردی که فوت مورث در نتیجه سوء قصد و جنایت مستقیم یا غیر مستقیم وارث واقع شود یا وارث با علم از کیفیت جنایت آنرا اخفاء و از اظهار اطلاع خود داری کند یا اینکه مورث را بجرمی متهم کرده و بعداً بی اساسی اتهام ثابت شده باشد از الارث قانونی خود محروم میشود پس میبینیم میل و اراده متوفی چه صریح باشد چه ضمنی و فرضی در این قبیل قوانین رعایت شده منتها يك نکته قابل توجه است و آن اینکه در بعضی موارد قانون بنام حفظ مصالح مجتمع مداخله و از اعمال اراده افراد جلوگیری میکند مثلاً با اینکه بر طبق اصل کلی هر کس در اموال خود مختار است هر گونه تصرفی بخواهد بکند مع الوصف قانون صغار - ورشکستگان و دیوانه ها را از مداخله در اموال خود منع کرده قانون مدنی فرانسه از زن شوهردار صلاحیت تصرف در اموال خود بدون اجازه شوهر را سلب نموده در این موارد نه فقط مصلحت جامعه مقتضی بوده قانون از سلطه اشخاص نسبت بمال خودشان جلوگیری کند بلکه تأمین منافع و حفظ مصالح همین اشخاص هم اینگونه ممانعت ها را ایجاب مینماید. در موضوع ارث هم قانون فرض کرده منویات

قلبی متوفی معمولاً با سنت عمومی آفرینش تطبیق مینماید یعنی محبت و علاقه او باشخاص به نسبت قرابت و انتسابی است که در خون با او دارند و بنابراین با طبقه بندی که قانون در ورثه و سهم الارث آنها کرده منظور مورث هم تأمین گردیده است. حال اگر کسی بر خلاف قاعده کلی اتفاقاً و استثنائاً دور را بر نزدیک ترجیح داد میتواند تا حدی که بمصالح جامعه برخورد نکند بوسیله وصیت قسمتی از اموال خود و حقوق ورثه قانونی را باو تخصیص دهد. لکن این آزادی و اختیار نباید تا حدی باشد که به مصلحت جامعه و انتظامات عمومی لطمه وارد سازد. دیانت اسلام و قانون مدنی فرانسه وصیت را نسبت به بیش از ثلث ترکه نافذ ندانسته اند سایر قوانین هم کم و بیش حدی برای آن قائل شده اند کمتر قانونی اجازه داده بر خلاف قواعد طبیعی متوفی تمام اراده خود را اعمال و کلیه دارائی خود را به بیگانگان تخصص داده ورثه قانونی را مطلقاً محروم سازد. در هر حال بطوریکه میدانیم در عصر حاضر در عموم قوانین مالکیت فردی جایگیر مالکیت جمعی گردیده و بهمین مناسبت میراث وصیتی اجازه داده شده و باضافه در میراث قانونی هم باحترام میل و علاقه قلبی متوفی برای عیالش که گرچه همخون او نیست و به خانواده اصلی خود برخورد گشت ولی از نظر همسری و موانست مورد تعلق خاطر او است حقوق میراثی قائل شده اند و همچنین برای دخترش که گرچه با شوهر کردن بمرد بیگانه عضو خانواده دیگری خواهد شد لکن پاره تن و محبوبه پدر است سهم سهم الارث قرار داده اند.

در این بهبودی که در حقوق زنان و دختران از لحاظ موارث صورت گرفته غیر از آنچه راجع بمالکیت فردی و جمعی گفته شد عامل مهم دیگری هم مداخله داشته و آن عبارت است از رشد و رقاء موقعیت و حیثیت اجتماعی زن که چنانچه در فصول گذشته مشروحاً دیدیم پیشرفت تمدن متدرجاً امتیازاتی را که نقص تربیت و بی توجهی جامعه بین مرد و زن گذاشته بود لغو و زن را باعطاء استقلال و شخصیت حقوقی مفتخر و باستیفاء و استنفاد کلیه حقوق خود نائل ساخته است.

پس از فراغ از این مقدمات بمطالعه سه موضوعی که در ابتدای فصل دیدیم میپردازیم

## 1 - وصیت

شریعت اسلام از جمله اصلاحاتی که نسبت باوضاع و احوال زنان امت خود کرد این بود که زن را مالک بالاستقلال دارائی خود شناخته و مرد (پدر - شوهر - پسر و برادر) را هیچگونه حق دخالتی در امور مالی زن نداده است بنا بر این چون زن در کلیه معاملات حقوقی از عقود و ایقاعات مختار و آزاد است در وصیت هم اختیار کامل دارد که بهر نحوی که میل داشته باشد

اموال خود را با رعایت حدود و مقررات عمومی مورد وصیت قرار دهد.

قانون مدنی فرانسه هم با اینکه زن را از نظر معاملات مالی تابع شوهر و نیازمند اجازه او قرار داده استثنائاً در امر وصیت او را آزاد گذاشته و همان حقوق و اختیاراتی را که مرد در امر وصیت دارد بزن اعطاء کرده است منطبق این استثناء چون در فصل دهم توضیح داده شده اینجا از ذکر آن صرف نظر میشود. بعکس در بیشتر کشورهای آمریکای شمالی (اتازونی) زن شوهر دار حق ندارد نسبت باموال خود وصیت کند مگر شوهر اجازه دهد یا در عقد زناشویی این حق را برای او شناخته باشد. در پانسیلوانی و نیو جرزی و ماری لند زن نسبت بسهم الارث منقول شوهر خود حق وصیت ندارد در ماساژوست اگر فرزند نباشد شوهر نصف دارائی زن را ارث میبرد و وصیت زن نسبت باین نصف نافذ نیست در کشورهای اروپای جنوبی و مخصوصاً مراکز مذهب کاتولیک بطور کلی حقوق زن و مرد از لحاظ آزادی در امر وصیت متفاوت است.

## 7- میراث مادر و زن

### میراث مادر

در قانون مدنی فرانسه از لحاظ نسب چهار طبقه وارث وجود دارد که هر طبقه طبقه بعد از خود را از میراث محروم میسازد و در هر طبقه هم هر درجه درجه بعد از خود را منع میکند. طبقه اول فرزندانند که با بودن آنها بطبقات دیگر ارث نمیرسد. طبقه دوم که طبقه متوسط خوانده میشوند پدر و مادر و برادر و خواهرند. یک ربع تر که متعلق بپدر و یک ربع ب مادر و نصف دیگر بین خواهران و برادران تقسیم میشود خواهر و برادر مثل پسر و دختر متساویاً ارث میبرند چنانچه میدانیم ترجیح ذکور بر اناث و ارشد بر غیر ارشد که در قانون سابق وجود داشته بوسیله قانون مدنی ناپلئون حذف و ملغی شده است. اگر بین برادران و خواهران بعضی با متوفی از یک پدر و مادر و بعضی دیگر فقط از یک پدر یا یک مادر باشند سهم الارث آنها را دو قسمت میکنند آنها که از یک پدرند بالتساوی از یک قسمت و آنها که از یک مادرند بالتساوی از قسمت دیگر و آنها که با متوفی از یک پدر و مادرند از هر دو قسمت ارث میبرند. اگر ورثه عبارت باشند از پدر و برادران یا مادر و برادران یک ربع سهم پدر یا مادر که حیوة ندارد بسهمیه برادران اضافه میشود همچنین اگر هیچیک حیوة نداشته باشند تمام ترکه متعلق ببرادران و خواهران خواهد بود. طبقه سوم اجداد و طبقه چهارم اعمام و احوال و فرزندان آنهایند. منتها اینجا نسبت بقاعده کلی یک استثناء وجود دارد و آن اینست که در نتیجه سوابق تاریخی که قبلاً راجع باموال دانی متذکر شدیم طبقه سوم و چهارم با هم شریک میشوند باین توضیح که بنام قاعده فانت (1) ترکه را بدو قسمت متساوی

ص: 159

تقسیم میکنند یکی متعلق بورثه پدری و دیگری مختص بورثه مادری در هر يك از دو خط وارثی که از حیث درجه نزدیکتر است تمام نصف را ارث میبرد بنابر این جد یا جده پدری سایر خویشان پدری متوفی را که از لحاظ طبقه یا درجه دورترند محروم و تمام نصف را ارث میبرند ولی نسبت بنصف مادری تأثیری ندارند مثلاً جد یا جده پدری با خاله زاده متوفی یا اولاد خاله زاده یا اولاد اولاد او در تمام سهم الارث شریک میشود (1) همچنین جد یا جده مادری با یکی از عموزاده های متوفی شریک میشود البته در صورتیکه در هر دو خط جد یا جده وجود داشته باشد دیگر اعمام و احوال و فرزندان آنها ارث نمیبرند باید دانست که يك جزء از وراثت طبقه دوم نیز با وراثت طبقه چهارم ممکن است شریک شوند یعنی پدر و مادر با اعمام و احوال متوفی شرکت نمایند مثلاً پدر با خاله زاده یا مادر با عموزاده این موضوع باز متکی بقاعده فالت است منتها اینجا ماده 754 قانون مدنی باز مزیتی برای پدر و مادر قائل شده است باین تعبیر که پدر یا مادر نصف ترکه را میبرد و نصف دیگر متعلق به عموزاده یا خاله زاده خواهد بود باضافه پدر یا مادر مادام العمر مالك ثلث منافع سهم الارث عموزاده یا خاله زاده نیز میباشد :

بالجمله در قانون مدنی فرانسه مادر در صورتیکه متوفی فرزند داشته باشد هیچ ارث نمیبرد و در صورتیکه برادر یا خواهر داشته باشد ربع ترکه را میبرد و در صورتیکه فقط پدر یا خویش پدری دیگری داشته باشد نصف و اگر مطلقاً خویش پدری نداشته باشد تمام ترکه باو تعلق میگیرد

در قانون اسلام مادر با وجود فرزند هم ارث میبرد و این نتیجه تعظیم مقام مادر و تعبیر کامل اصل همخونی است در صورتیکه متوفی فرزند نداشته باشد يك ثلث از ترکه متعلق بمادر و بقیه مخصوص پدر خواهد بود و اگر فرزند داشته باشد هر يك از ابوين سدس میبرند همچنین اگر متوفی برادر و خواهر داشته باشد گرچه آنها ارث نمیبرند ولی در تقلیل سهم الارث مادر مؤثرند مادر در این صورت سدس بیشتر نمیبرد و بقیه متعلق بپدر. میشود شاید علت این تقلیل چنانچه بعداً راجع بسهم الارث دختر خواهیم دید اینست که در اسلام پدر فقط مسئول معاش فرزندان است از این جهت پنج ششم ترکه سهم او خواهد بود. در صورتیکه ورثه متوفی عبارت از فرزند و مادر باشد باز مادر يك سدس میبرد و اگر فرزند و پدر هیچکدام وجود نداشته باشند تمام ترکه بمادر تعلق

ص: 160

---

1- تا سال 1917 بر طبق قانون مدنی فرانسه عموزاده ها و خاله زاده ها تا درجه دوازدهم از متوفی ارث میبردند و پس از آن ترکه بدولت تعلق مییافت. در تاریخ 31 دسامبر 1917 بر طبق پیشنهاد دولت و تصویب مجلس نمایندگان امکان ارث بردن را تا درجه چهارم محدود کردند. مجلس سنا این اصلاح تند را تعدیل و بدرجه ششم محدود ساخت .



خواهد یافت. در هر حال در شریعت اسلام مادر جزو طبقه اول از وارث محسوب شده و در هر صورت از ترکه فرزند نصیب دارد(1).

ب - میراث زوجه .

در قانون سابق فرانسه بین مناطقی که تحت تأثیر قوانین رومی قرار گرفته بوده اند با نقاطی که مورد نفوذ آداب ژرمنی واقع شده بودند تفاوت بود در مناطق رومی بزن حق میدادند از منافع ترکه شوهر متوفی استفاده کنند نواحی ژرمنی مطلقاً برای زوجه متوفی حقی قائل نبودند مگر « در پیمان مالی زناشوئی» برای او سهمی معین شده باشد. قانون مدنی ناپلئون زوجه را در عداد وارث قرارداد لکن فقط در صورتیکه هیچیک از چهار طبقه ورثه نسبی تا دوازدهمین درجه وجود نداشته باشند. و چون زمان تدوین قانون مدنی خویشان تا درجه دوازدهم ارث میبردند بنابراین کمتر موردی اتفاق میافتاد که زن از ترکه شوهر ارث ببرد.

این بی اعتنائی بحقوق زن با اصلی که قانون گزاران فرانسوی در 1804 نسبت بموضوع موارث در نظر گرفته بودند تباین کلی داشت زیرا تقسیم ارث در قانون مدنی فرانسه بیش از هر جا تابع اصل محبت و علاقه باطنی متوفی نسبت بورثه بوده و از همین نظر چون زن و شوهر در ایام حیوة بیش از هر يك از سایر خویشاوندان با یکدیگر تماس نزدیک و مؤانست کامل دارند در شورای دولتی موقع طرح و تنظیم قانون یکی از افراد شورای مال ویل(2) پیشنهاد کرد برای زن در صورت فقر و ناتوانی و در موردی که نظر بوجود سایر ورثه مطلقاً از ترکه محروم است حقی نسبت بمنافع ترکه قائل شوند. تریل هارد(3) عضو دیگر شورای جواب داد در ماده 55 يك ثلث از منافع برای زوجه پیش بینی شده این جواب همه و حتی شخص مال ویل را متقاعد کرد. در صورتیکه حقیقت نداشت و تریل هارد این موضوع را با موضوع حقی که نسبت بمنافع ثلث ترکه برای پدر و مادر متوفی در صورت وجود اعمام و احوال قائل شده بودند اشتباه کرده بود و این اشتباه مورد توجه هیچیک از هیئت دولت و نمایندگان پارلمان و سنا واقع نشد و موضوع بهمین حال باقی ماند تا سال 1891 که برای زن سهم الارث نسبتاً بیشتری تعیین کردند ضمناً در

ص: 161

1- در فقه اسلامی ورثه بر سه قسمند: اول وراثی که بفرض ارث میبرند. دوم آنهایی که به خویشاوندی میبرند. سوم اشخاصیکه هم بفرض و هم بقربابت از ترکه سهم دارند. ورثه فرضی خویشانی هستند که در قرآن مجید سهمشان معین شده و آنها دو طبقه اند. در خویشان نسبی مادر و در اقوام سببی زن و شوهر . وراثی که هم بفرض و هم بقربابت ارث میبرند عبارتند از: پدر - دختر - دختران - خواهر - خواهران - خویشان مادری - بقیه ورثه فقط بوسیله قربابت ارث میبرند - مثلاً پسر از این قبیل است زیرا در قرآن مجید سهم معینی برای پسر ذکر نشده و فقط بطریق اجمال ذیحق بودن او و فزونی سهم الارثش بر سهمیه دختر تصریح گردیده است

Maleville -2

Treil hard -3

خلال این سالها بعضی اصلاحات جزئی در این خصوص بعمل آمده مثلاً قانون 24 ژوئیه 2866 برای زن حق منفعت نسبت بآن قسمت از دارائی شوهر که از دست رنج خود تحصیل کرده قائل شده است همچنین قانون مورخه 25 مارس 1873 مقرر میدارد زوجه اشخاصیکه در مستعمره کالدونی جدید بسر میبرند اگر شوهرشان بدون اولاد بمیرد مالک نصف آنچه شوهر در مستعمره بدست آورده میشوند و اگر اولاد از او باقی مانده باشد مالک ثلث منافع آن مال خواهد گردید. فرمان مورخه 31 اوت 1878 و فرمان مورخه 18 ژانویه 1895 بزوجه اشخاص مزبور حق میدهد که نصف یا تمام منافع املاکی را که دولت بنام امتیاز بآنها واگذاشته ارث ببرند نصف در صورتیکه شوهرشان فرزند داشته باشد و تمام در وقتی که بدون فرزند فوت کند

قانون مورخه نهم مارس 1891 میراث ثابتی برای زوجه متوفی پیش بینی کرده که در هر صورت زن از میراث شوهر محروم نشود لکن چون مأخذ این میراث انس و علاقه زن و شوهر بیکدیگر است ارث بردن زن مشروط باینست که زن و شوهر در حین وفات در حال تفریق جسمانی نباشند. راست است که تفریق جسمانی از لحاظ حقوقی با طلاق تفاوت دارد در طلاق دیگر علقه زوجیت بین مرد و زن وجود ندارد تا زن بعنوان زوجیت ارث ببرد بعکس در تفریق جسمانی هنوز رابطه زناشویی گسیخته نشده و مرد و زن از قید تعهداتی که نسبت بهم داشته اند آزاد نشده اند و هیچکدام نمیتوانند مجدداً ازدواج کنند بنابراین باید بر حسب قواعد کلی چنین زنی از ترکه شوهر ارث ببرد ولی از آنجائیکه ملاک و میزان توارث مهر طرفین بیکدیگر است و وضعیت تفریق جسمانی از کدورت خاطر و بی علاقهگی زوجین حکایت میکند قانون چنین زن و شوهری را از ترکه بیکدیگر محروم کرده است. بر طبق قانون مصوب سال 1891 در صورتیکه شوهر بدون داشتن فرزند یا وراث نسبی دیگری فوت کند تمام تر که اصلاً و منفعتاً متعلق بزنی خواهد بود و در صورتیکه وارث نسبی در بین باشد زن فقط از منافع يك قسمت از ترکه ارث میبرد. میزان سهم الارث زن بنسبت معکوس تابع شدت و ضعف قرابت ورثه با متوفی است :

1 - در صورتیکه متوفی فرزند داشته باشد زن منافع یکربع از ترکه را بارث میبرد.

2 - در صورتیکه فرزندان متوفی از مادر دیگری غیر از زوجه فعلی باشد زن معادل منافع سهم الارث یکی از فرزندان ارث میبرد ولی در عین حال نباید این مقدار از منافع یک چهارم کلیه ترکه بیشتر باشد مثلاً اگر مردی با داشتن چهار فرزند که تمام یا بعضی از آنها از عیال فعلی او نیستند وفات نماید عیال متوفی را بجای فرزند پنجمین فرض میکنند و چون فرزند پنجمین مانند هر يك از فرزندان يك پنجم از ترکه را میبرد عیال متوفی هم بمنافع یکپنجم ترکه ذیحق خواهد بود

اگر متوفی يك يا دو فرزند كه هر يك يا هر دو از عيال ديگر هستند داشته باشد عيال او بجای فرزند دوم يا سوم فرض ميشود و قاعدتاً بايستی منافع نصف يا ثلث تركه را ببرد لکن بيش از منافع يك چهارم باو داده نميشود.

3- در صورتیکه ورثه متوفی عبارت باشد از فرزندان نا مشروع با فرزندان مشروع فرزند نا مشروع يا برادر و خواهر يا پدر و مادر و اجداد عيال متوفی منافع نصف تر كه را به ارث ميبرد.

4 - قانون مورخه 29 آوريل 1925 برای مزید بهبود وضعيت ميراثی زن در تکميل قانون سابق الذکر مقرر داشته كه اگر ورثه غير از اشخاصی باشند كه تاکنون ذکر شده اند ( اعمام و احوال و فرزندان آنها) زن نسبت بکليه رقبات تر كه حق انتفاع دارد چون استفاده از حقی كه قانون راجع به منافع اصول و رقبات تركه برای زن قائل شده ممكن است در عمل مواجهه با اشكالات زيادی گردد زیرا چنين ملكی کمتر خريدار پيدا ميكند و بنا بر اين مالك نخواهد توانست مادامی كه زن حیات دارد آنرا بهیچ روی مورد استفاده قرار دهد اينست كه قانون بورثه اجازه داده از زن تقاضا و باو تحميل نمايد كه بجای حق الانتفاع مادام الحيوه ساليانه مبلغ معينی دريافت دارند. در صورتی كه ورثه در اين موضوع متفق الكلمه باشند زن ناچار بايد قبول كند و اگر اختلافی داشتند دادگاه رسيدگی كرده بنحو مقتضی حكم ميكند همچنين اگر راجع بمبلغ و كيفيات تأمين و تضمين پرداخت آن اختلافی بين طرفين روی دهد باز تعيين تكليف بعهدہ دادگاه خواهد بود.

تا قبل از آوريل سال 1917 چنين مقرر بود كه اگر زن شوهر كرد و ورثه فرزند يا فرزندان متوفی بودند حق الانتفاع او ملغی ميگرديد - منطق اين تصميم اين بوده كه اولاً زن پس از شوهر كردن ديگر چندان از لحاظ مخارج ضروری زندگی در مضيقه نبوده و در نتيجه بحق الانتفاع سابق نياز مند نيست و ثانياً نميخواسته اند زن ثروت خانواده شوهر سابق را با بودن فرزندان بخانه شوهر جديد ببرد و اين امر باز یکی از مظاهر اعتقاد به مالکيت جمعی و لزوم ابقای ثروت هر خانواده ميباشد.

در سال 1917 در نتيجه فشار جنگ و احتياج شديد بتكثير نفوس و تسهيل توالد و تناسل متوجه اين نکته شدند كه اين تصميم زنان بيوه را از شوهر كردن و مردان را از زن گرفتن (چون حقوق و مقررات ميراثی برای زن و شوهر يکسان است ) باز خواهد داشت لذا قانون مورخه سوم آوريل 1917 مقررات سابق نسبت بالغاء حق الانتفاع زن رانسخ و در هر حال اين حق را برای زن تثبيت نمود.

باید دانست که محدودیتی که برای مورث در خصوص وصیت سابقاً ذکر شد استثنائاً مورد توارث زن و شوهر در قانون فرانسه وجود ندارد باین تعبیر که شوهر میتواند نسبت بتمام سهم الارث زوجه خود بنفع غیر وصلت کند(1) در صورتیکه در مورد سایر ورثه چنانچه دیدیم ناچار مقداری از ترکه بنام مقدار ذخیره باید از وصیت معاف باشد. ممکن است شوهر بدون اینکه ترکه خود را بنفع شخص بخصوصی مورد وصیت قرار دهد فقط زن را از ارث محروم دارد(2) تنها رعایتی که از چنین زنی شده اینست که اگر زن هیچگونه تمول و مکتبی نداشت و برای مصارف ضروری زندگی نیازمند مساعدت دیگران بود قانون باو حق داده معادل احتیاجات روزانه از منافع ترکه استفاده و بدینوسیله ارتزاق نماید.

در شریعت اسلام زن در هر صورت از ترکه شوهر ارث میبرد اگر متوفی فرزند داشته باشد يك هشتم و اگر نداشته باشد يك چهارم تر که متعلق باو است و در صورتیکه هیچگونه وارث دیگری وجود نداشته باشد بر طبق نظر بیشتر فقها بقیه ترکه نیز بعنوان رد بزوجه تعلق خواهد یافت. در مورد طلاق اگر رجعی باشد و شوهر در ایام عده وفات کند زن ارث میبرد در غیر اینصورت چون دیگر علقه زوجیت وجود ندارد از یکدیگر ارث نمیبرند. اگر زن از متوفی فرزند داشته باشد نسبت بتمام رقبات و اقالام ترکه حق ارث دارد و اگر از او فرزند نداشته باشد بعضی معتقدند که از اعیان غیر منقول ارث نمیبرد فقط از اموال منقول و عرصه غیر منقول حق دارد باین توضیح که عمارات و اشجار را تقویم کرده از قیمت آن حصه زن را میپردازند بعضی دیگر از فقها برآنند که فقط در مورد خانه از عین زمین محروم است و نسبت باملاک مزروعی با دیگران تفاوتی ندارد سید مرتضی فقیه و دانشمند بزرگ شیعی معتقد است که هوگونه زمین (خانه - ملک - معدن و غیره) را باید تقویم کرده سهم زن را از قیمت پردازند.

### 3 - میراث دختر

در قانون مدنی فرانسه و بیشتر کشورهای مغرب زمین میراث دختر و پسر متساوی است لکن بطوریکه در صفحات گذشته دیدیم در قرون سابق اینطور نبوده بلکه در بسیاری از قوانین مطلقاً بدختر سهم الارث نمیداده اند هنوز هم حتی در بعضی نقاط متمدن گیتی این رویه معمول

ص: 164

- 1- احکامی که نسبت بمیراث زن گفته میشود عیناً نسبت بمیراث شوهر هم وجود دارد و بطور کلی سهم الارث زن و شوهر متساوی و حدود آن یکسان است منتها چون منظور فقط ذکر حقوق میراثی زن بوده از تفصیل حقوق شوهر خودداری شده است.
- 2- این خصوصیت آزادی و محدود نبودن در وصیت زن و شوهر نسبت بسهم الارث یکدیگر باز ناشی از اینست که قوانین ارثی فرانسه پیش از همه جا بر اصل محبت متقابل متوفی و ورثه مبتنی است.

است در فرانسه تا قبل از تدوین کد ناپلئون یعنی تا آخر قرن 18 پسر بر دختر و ارشد بر غیر ارشد از لحاظ ارث برتری قابل ملاحظه داشته . دختر جز از يك قسمت (1) از اموال «بیقدر و قیمت» یا «دانی» (2) پدر ارث نمیرد اموال عالی (3) و اموال موروثی (4) پدر متعلق بارشد فرزندان ذکور . آداب و رسوم قدیم فرانسه در ناحیه لاند و پیرنه دختر را مطلقاً از ترکه پدر محروم میکرد. میراث پدر مخصوص پسران بود ترکه مادر را بین پسران و دختران بتساوی قسمت میکردند .

در قانون مدنی ژاپن هنوز هم سهم الارث دختر خیلی ناچیز است کد ژاپن در ماده 970 بین اموالی که متوفی از طریق ارث بکف آورده با آنچه شخصاً در ایام زندگانی تحصیل کرده تفاوت گذاشته است . اموال موروثی خاص پسران و در غیاب آنها متعلق پسران درجه دوم ( نواده ) خواهد بود و در صورتیکه فرزند ذکور از هیچ درجه وجود نداشته باشد بخویشان ذکور از طبقات دوم و سوم تعلق خواهد گرفت اموال اکتسابی نیز متعلق پسران متوفی است لکن در غیاب آنها بدختران میرسد ماده 788 همان کد مقرر میدارد: دختری که شوهر کرد جزو خانواده شوهر محسوب است و دیگر بخانواده اصلی و پدری خود بر نمیگردد جز با طلاق و بالتیجه این قبیل دختران تا در خانه شوهر هستند از میراث خویشان نسبی خود محروم خواهند بود .

در چین دختران فقط موقع شوهر کردن مقداری اثاثیه بنام جهیز از پدر یا مادر میگیرند و از میراث آنها محرومند. در ارمنستان قدیم فقط بموجب وصیت ممکن بود چیزی بدختر بدهند ژوستی نین در سال 535 امر کرد مانند روم وضعیت دختر و پسر را یکسان کردند . در صربستان قراطاغ - ملداوی و یونان قبل از جنگ بین المللی گذشته دختر ارث نمیرد جز با نبودن پسر آنهم از آنچه متوفی شخصاً تحصیل کرده است. در روسیه تزاری هم دختر را نسبت باموال پدر با وجود پسر محروم . میکردند در مجارستان ربع ترکه را بین دختران هر چند نفر باشند تقسیم میکنند و سه ربع متعلق بفرزندان ذکور است. در کشورهای اسکانندیناوی سوئد - نروژ و دانمارک بدختر بجای سهم الارث فقط موقع زناشویی جهاز میدادند و امکان ازدواج فقط به رأی دهنده جهیزیه پدر یا مادر یا برادر یا نزدیکترین خویشان ذکور و با نبودن این اشخاص قیم - منوط بود. در 1262 برای دختر سهم الارثی معادل ثلث قائل شدند. در سال 1872 سهم الارث پسر و دختر مساوی شد در بیشتر از نواحی سویس ( کانتونها) پسر بیش از دختر ارث میبرد. در لیوسرن و زوک از ترکه پدری پسر 5 و دختر 4 سهم میبرد لکن سهم پسر و دختر نسبت بترکه مادری مساوی است در تورگوین پسران همیشه در غیر منقول 15 صدم و در منقول 5

ص: 165

1- قسمتی که متوفی در زمان حیات بدست آورده Acquits

2- Rotouriers

3- Nobles

4- Propre

صدم بیش از دختران میبرند در فریبورگ پسران يك پنجم ترکه خالص را ( پس از ادای دیون و مخارج ترکه) قبلاً میبرند بعد بقیه بطور تساوی بین پسران و دختران تقسیم میشود. در زوریخ تا سال 1825 دختر از ترکه پدری نصف پسر ارث میبرده در سال مزبور اکثریت ملت با 25251 رأی در مقابل 16236 رأی خواستار تساوی شدند. در کانتن مزبور کتابخانه و ساعت و زنجیر ساعت و انگشتر و تمام جواهر آلات و آنچه مربوط بتزیین شخص متوفی بوده به ارشد پسران تعلق مییابد ( مانند حبوه در اسلام) بشرطی که قیمت کلیه آنها از 5 در صد ترکه تجاوز نکند اگر تجاوز کرد قیمت آنچه تجاوز کرده را باید بتر که رد کند. در انگلستان تمام ورثه ذکور نسبت باموال غیر منقول بر اناث ورثه مقدم ولی با قید ارشدیت یعنی پسر ارشد سایر پسران را هم محروم میکند حتی اگر پسر ارشد فوت کرده باشد فرزند ارشد او بر همه ورثه حتی بر پسران بلا- واسطه متوفی مقدم است. این مقررات از نهایت علاقه قانونگذار ببقای املاک و اراضی موروثی هر خانواده و تمرکز شخصیت و اختیارات در فرزند ارشد آن خانواده که در همه شئون زندگی سمت ریاست دارد حکایت مینماید در مذهب یهود دختر با بودن پسر مطلقاً از ارث محروم است.

در شریعت اسلام اصولاً- میراث دختر معادل نصف سهم الارث پسر است و در صورتیکه جزیک دختر از طبقه اول نباشد تمام تر که متعلق باو است ( نصف بصورت فرض و نصف دیگر بصورت رد ) و اگر وراث منحصر بدو دختر یا بیشتر باشد باز تمام ترکه بالتساوی بین آنها تقسیم میشود (دو ثلث بصورت فرض بقیه بعنوان رد). در صورتیکه پدر و مادر یا یکی از آنها با دختر با دختران در میراث شرکت داشته باشند يك ششم بصورت فرض بهر يك از ابوين تعلق میگیرد نصف یا دو ثلث (بسته باین است که يك دختر باشد یا بیشتر) هم متعلق به دختر یا دختران است بقیه که بر حسب اختلاف موارد ممکن است يك ششم یا دو ششم باشد ( و نیز ممکن است چیزی باقی نماند و آن در صورتی است که ابوين هر دو حیوة داشته باشند و دختر هم بیش از یکنفر باشد در این صورت ابوين دوششم یعنی يك ثلث و دختران هم دو ثلث میبرند و برای رد چیزی باقی نمیماند) بین والدین و دختران بنسبت فرض اولیه ارباعاً یا اخماساً تقسیم میشود. لکن اگر شرکای پدر و مادر فرزندان ذکور متوفی باشند دیگر رد موضوع ندارد بلکه پس از تسلیم فرض هر يك از والدین - يك ششم - بقیه بین فرزندان متوفی تقسیم میشود - اگر همه ذکور باشند بالتساوی و اگر مختلط باشند پسر دو برابر دختر سهم میبرد

در هر صورت اسلام سهم الارث دختر را نصف پسر و سهم زن را نصف شوهر و حق خواهر را نصف برادر معین کرده است منطق نقصان میراث دختران و زنان اینست که در شریعت اسلام

بارگران زندگی و کفالت مصارف ضروری خانواده منحصرأ بدوش مرد تحمیل شده و بطوریکه سابقاً گفتیم بر خلاف قوانین اروپائی زن را بهیچ روی در امور مادی و مشکلات مالی زندگانی سهم و وظیفه نیست مسئولیت زن در زندگی خانوادگی فقط ناظر بامور معنوی و خانه داری و تربیتی بوده و بهیچوجه مستلزم تمکن مالی نمیباشد در عین حال رعایت اصل طبیعی همخونی و مراعات حیثیت و موقعیت اجتماعی و حقوقی زن که همواره در تمام شئون حیوتی و جبهه همت تعلیمات اسلام بوده اقتضا داشته که برای دختر از ترکه پدر و برای زن از ماترک شوهر سهم الارث قائل شده و اوضاع جاهلیت را که زن از نظر ناچیزی مطلقاً در مواریث حقی نداشت برهم زده باشند. ظاهراً این فکر که از انتقال ثروت خانواده ها بوسیله شوهر کردن دختران و بردن سهم الارث خود بخانه شوهری جلوگیری شده باشد در قوانین میراثی اسلام مداخله نداشته است زیرا اصولاً مبانی تعلیمات اسلامی از این قبیل افکار فارغ بوده و تشکیلات امم و اقوام اسلامی را با نظر بلندتری مورد مطالعه قرار داده است

## فصل هفدهم سنجش ارزش و کیفیات روحی زن و مرد

بعد از فراغت از تشریح حقوق زنان در شرایع و قوانین مختلفه برای اینکه ارزش واقعی اجتماعی زن و مرد را در مقابل یکدیگر نیز مورد نظر قرار داده و سنجیده باشیم در پایان کتاب این فصل را باین موضوع مهم اختصاص میدهیم .

در این باب دو نکته دقیق قابل توجه است یکی اینکه آیا با مراجعه بسوابق تاریخی و بررسی اوضاع دنیای فعلی میتوان معتقد بود که زن بطور کلی همیشه کوچکتر و ضعیفتر از مرد بوده و همواره تحت تأثیر و نفوذ او قرار گرفته است یا نه؟ دیگر اینکه در صورت ضعیف تر بودن آیا این ضعف طبیعی و لاعلاج است یا مربوط بنقص تربیت و تعلیمی است که طی هزاران سال در باره آنها معمول گردیده و بالنتیجه میتوان با اصلاح و رفع نقیصه مزبور میزان قوای فکری و عقلی و جسمی زن را بحدی بالا برد که از هر حیث با مرد همدوش و برابر گردد .

راجع بموضوع اول گمان میکنم ضعف زن نسبت بمرد محتاج بحث و قابل تردید نیست البته منظور اکثریت زنان و مردان است چند نفر زن بخصوص بطور استثناء اگر از يك عده مردان در زمان و مکان معینی خوش فهمتر و خوش فکرتر و لایقتر و تواناتر بوده یا هستند اصل کلی ما را نمیتواند نقض نماید .

بطور کلی در جمیع امور مردها قویتر از زنها هستند و بخوبی میتوانند زنها را زیر نفوذ فکر و اراده خود نگاهدارند. با مراجعه بتاریخ عمومی دنیا معلوم میشود که همیشه و همه جا در همه امور سیاسی - مذهبی - اقتصادی - اجتماعی - علمی - ادبی - صنعتی و فنی مرد بر زن تفوق داشته و بطور کلی قیادت و راهبری با او بوده است

در خصوص موضوع دوم که از نظر اجتماعی حائز کمال اهمیت است عده زیادی از متفکرین معتقدند که ضعف و نقص زن و برتری مرد امری است فطری و طبیعی و بهیچ وسیله نمیتوان آنرا جبران کرد. از جمله دلائلی که بر این مدعا دارند یکی اینست که از بدو آفرینش انسان چه شد که مرد بر زن تفوق و برتری پیدا کرد؟ اگر امتیاز و تفاوت طبیعی غلبه و فعالیت را بمرد نمیداد قبل از اینکه در سنخ تربیت زن و مرد فرقی پیدا شود در ایامی که این دو جنس هر دو



آزادی عمل داشتند و یکسان می‌توانستند در صحنه نبرد و آزمایش گیتی برای احراز سیادت و برتری بکار و مبارزه پردازند چه شد ریاست خانواده و مشاغل اجتماعی و سیاسی بمرود واگذار شده چرا زن از همان روز اول که مرد و زن هر دو با تجهیزات طبیعی متساوی یا بعرضه نبرد و معرکه تنازع گذاشتند ناچار شد از مرد متابعت و فرمانبرداری کند پس این غلبه امری است طبیعی و تغییر ناپذیر

دیگر اینکه در تمام انواع مختلفه حیوانات مشهود است که غلبه و برتری با جنس مذکر بوده و همیشه بر ماده حکومت میکند باضافه مطابق تحقیقات علمی و فنی بطور قطع و زن دماغ و حجم قلب زن بنسبت قابل توجهی کمتر از مرد است

بعکس آنچه ذکر شد عده دیگری از محققین و علمای اجتماعی تصور میکنند همانطوری که زن و مرد در عنوان اولیه انسانیت و بشریت با هم شریکند و در اطلاق این مفهوم بر آنها تفاوتی نیست در کمیت و کیفیت انسانیت هم با یکدیگر امتیازی ندارند و تفاوتی که در لیاقت و فعالیت این دو طبقه بنظر میرسد فقط معلول امتیازاتی است که قرنهای ممتد و متوالی در سنخ تربیت و تعلیم زن و مرد وجود داشته است. بهمین دلیل میبینیم هر چه بیشتر تربیت این طایفه همت گماشته شده موجبات رشد و ترقی آنها بیشتر فراهم شده در امور اجتماعی و علمی و دیگر شئون حیوتی بیشتر ترقی و پیشرفت کرده اند. الان در کشورهای متمدنه زنان متصدی مشاغل عالیه سیاسی و اجتماعی شده حتی بنماینده‌گی در جلسات جامعه ملل هم انتخاب گشته اند (1) و نزدیک است در تمام امور و شئون زندگانی با مردان هم‌دوش بشوند.

اینست دو عقیده متباین که در این باب اظهار شده نویسنده را عقیده ثالثی است متفاوت با هر دو نظر که شرح آن مستلزم ذکر مقدمه مختصری است:

در ساختمان بدن انسان چندین عضو رئیسه وجود دارد که هر یک در حد خود ضامن بقاء زندگانی است و در صورت اختلال هر یک حیوة مختل خواهد شد و با اینکه قلب یا دماغ مثلاً حائز کمال اهمیت و وجود آن در درجه اول لزوم است در عین حال نمیتوان گفت از کبد یا ریه یا کلیه یا معده مهمتر یا لازمتر است زیرا با نبودن و کار نکردن هر یک از این اعضاء ادامه زندگانی غیر ممکن است پس همه اعضاء رئیسه در حد خود مهم و در جای خود لازم هستند بدون اینکه از لحاظ اهمیت بتوان برای آنها طبقه بندی قائل شد. همینطور در امور اجتماعی نمیتوان گفت آهنگر - مسگر - نساج - خیاط - کفاش - نقاش - مجسمه ساز - موسیقی دان - نویسنده و بالاخره شاعر

ص: 169

---

1- اخیراً سفیر کبیر دولت اتازونی در نروژ یکی از خانمهای امریکایی بود

کدام مهمتر و وجودشان لازم تر است زیرا هر کدام عهده دار انجام يك سلسله از حوائج ضروری زندگی میباشند. اصلاً مقایسه بین این مشاغل و اصناف بی مورد است حتی در زندگانی عادی اجتماعی تشخیص مهمتر و لازم تر هم صحیح نیست زیرا همه در حد خود يك درجه لازم و مفیدند

بلی در مواقع بحرانی و غیر عادی مواردی پیش می آید که وجود بعضی از اصناف از قبیل نانوا و قصاب و آهنگر لازمتر از دیگران است ولی برای زندگی عادی انسان تمام این احتیاجات بیکسان باید مرتفع شود. وقتی جمیع حوائج مادی رفع و مایلزم زندگی از قبیل خوراک و پوشاک و سکنی و غیر آن تأمین گردید انسان احساس میکند باز خاطرش ناراضی است و هنوز برای ارضاء عواطف درونی خود احتیاج بتماشای مناظر بدیع طبیعت و مظاهر زیبای خلقت دارد. پس از دیدن این جمال جمیل نیازمند طبع سلیم و توانای گوینده است که بنام شاعر یا نویسنده این همه زیبایی و جمال را برای او توصیف و تعریف کند یا بعنوان نقاش آن صور بدیعه را برای حظ چشم و روح او ترسیم نماید پس وجود جمیع ارباب حرف و صنایع مختلفه در جای خود نهایت لزوم و اهمیت را حائز است

از طرف دیگر میدانیم که طبیعت شاعر و حکیم بهرکس وسیله که برای اظهار وجود و حفظ حیوة او لازم بوده عطا کرده است - بهر که هر چه سزا بود حکمتش آن داد - اگر به کارگر یا سرباز جسد قوی و بازوی توانا داده بشاعر و نویسنده هم قلب حساس و فکر نقاد عنایت کرده است و رشد و موفقیت هر کس هم موقوف باین است که قوای طبیعی و ذوق فطری خود را تقویت و تعقیب نماید.

با بیان این مقدمه میخواهیم بگوئیم زن و مرد دو خلقت متفاوت بوده و هر يك برای کار معین و مخصوصی ساخته شده. اندم مراجعه بمختصات طبیعی این دو جنس و امتیازاتی که بین ساختمان فکر و عقل و بدن و احساسات و عواطف زن و مرد مشهود است مدعای فوق را ثابت میکند.

تمام کسانی که تصور میکنند زن و مرد از لحاظ خاصیت سنخ واحد و برای منظور واحدی آفریده شده اند در اشتباهند چه آنهایی که زن و مرد را بالفطره در قوت و ضعف و قدرت و ناتوانی برابر و ضعف فعلی زن را نتیجه سوابق تاریخی و تربیتی میدانند و چه اشخاصی که زن را بالذات ضعیف تر و کوچک تر از مرد میشناسند هر دو خطا رفته اند حتی کسانی هم که میخواهند میزان و مبلغ ارزش و اهمیت این دو جنس را از يك تراز و بفهمند اشتباه میکنند

ساختمان جسمی و عقلی - مادی و معنوی این دو طبقه و مأموریت و وظیفه و خاصیت آنها در گیتی بکلی با یکدیگر متفاوت و متخالف است. زنان با خاصیتهای مخصوص و برای منظور و مقصود خاصی ساخته شده مرد برای وظیفه دیگر و بطرز و طور دیگری آفریده شده است.

مرد برای مبارزه و مقاومت با مشکلات و موانع خارجی - فعالیت - حیوة استقلالی - تشکیل خانواده - تحصیل مواد معیشت - پدر شدن و حمایت کردن از زن آفریده شده بعکس زن برای قبول فعالیت ( انفعال ) ابراز شفقت و دلجوئی - اظهار حب و عاطفه - دوست داشتن و محبوب بودن - مهر ورزیدن - دلبری و طنازی - مادر شدن - بچه آوردن - بچه پروردن - خانه داری - از خود گذشتگی و فداکاری ساخته شده است. از این نظر است که زن و مرد از حیث خلیات و خاصیت دو موجود کاملاً متمایز و متفاوت میباشند.

مرد برای اینکه بتواند فعال - موجد ثروت و مئونه زندگی و پدر خانواده باشد عاقل - مدبر خشن - بطئ التأثر و منفعت جو آفریده شده مأموریت تحصیل معاش خانواده بعهدہ او است تحصیل معاش مستلزم اینست که در میدان پر کشمکش حیوة و صحنه تراحم و تهاجم با مشکلات طبیعی و موانع اجتماعی نبرد کند.

لزوم این مبارزه طبیعت را بران داشته که مرد را بسلاح عقل و متانت - تدبیر و تفکر و قدرت تصمیم طوری مجهز سازد که کمتر تحت تأثیر احساسات و هیجان عواطف قرار گیرد . حب ذات و خودخواهی و منفعت جوئی را در نهاد او بحدی قوت بخشد که تمام اقدامات روزانه خود را بر مدار تأمین احتیاجات خود و عائله اش قرار دهد تا بتواند معیشت خانواده را کفایت نماید.

در صورتی که حیوة زن و مأموریت او در خلقت چیز دیگری است و بهمین جهت با تجهیزات دیگری مجهز شده است

زن برای اینکه مادر باشد و زحمت حمل - وضع حمل و پرورش نوزاد ضعیفی را که مدتها به حفظ و حمایت و مهر و عنایت موجودی قوی تر از خود نیازمند است عهده دار گردد - حمل - صبور بردبار - فداکار و از خود گذشته ساخته شده برای اینکه بتواند رنج بچه پروردن و مشقات مادری را تحمل کند دارای روحی است که از شادی و آسایش دیگران بیش از لذت خود شاد و از رنج آنها بیش از آلام خود دردمند میگردد بجای خود خواهی و خود پرستی نوع دوست و نوع پرور است برای اینکه دوست دارد و دوست داشته شود سریع التأثر و عاطفی است .

بالا-خره چون منظور آفرینش از ساختمان زن این بوده که با ایجاد زوج و همسری برای مرد بقاء نوع و تولید مثل را تضمین کرده باشد خاصیت‌های مختلفی باین دو جنس عطا کرده که اولاً هر يك وظیفه اختصاصی خود را انجام دهند و ثانیاً مانند جریان مثبت و منفی برق بایکدیگر جفت و جور شوند. اگر هر دو واجد يك سنخ احساس و عاطفه و اخلاق بودند هیچوقت مقدورشان نبود عمری با هم بسر برده و وظائف جداگانه را انجام نمایند .

در ابتدای آفرینش و قبل از هرگونه سابقه تربیتی و تاریخی زن و مرد با آزادی عمل و با شرایط مساوی پا بعرضه حیوة گذاشتند تفاوت خاصیت و وظیفه وضعیت آنها را از هم متمایز کرد. خانه نشینی زنان و مهجور ماندن آنها از امور اجتماعی و سیاسی، بطوری که بعضی تصور کرده اند نتیجه بی عدالتی و بیدادگری جامعه و بی اعتنائی بحقوق زنان نیست بلکه معلول متابعت از سنت خلقت و رعایت صلاح حال زن و مرد و لازمه تضمین بقاء نوع است. بر هم زدن این اختلاف موقعیت تصنعی و خلاف طبیعت و موجب اختلال نظم جامعه خواهد بود.

گمان نمیکنم کسی مدعی باشد زن قوی تر و نیرومندتر از مرد ساخته شده وظائف او در زندگی باید بیشتر و مشکلتر از تکالیف مرد باشد فوق آنچه بعضی از متفکرین معتقدند تساوی زن و مرد از حیث توانائی و تکلیف است اگر بگوئیم زن میتواند و باید در وظائف سنگین مرد شرکت و مانند او با مشکلات و حوادث خارجی زندگی مبارزه کند یعنی بامور بازرگانی - کشاورزی - وکارگری پردازد ناچار باید زن را قویتر و تواناتر از مرد فرض کرده باشیم زیرا موضوع آبستنی - زایش - شیر دادن کودکان - خانه داری و پرورش اولیه نوزادان از وظائف خاصه زن است و بهیچوجه مرد نمیتواند در این باره زن را یاری کرده باری از دوش او بردارد آنوقت در صورتی که در امور اختصاصی مرد هم برای زن تکلیف قائل بشویم پس بالتبلیحه باید زن را قوی تر از مرد بدانیم در صورتیکه قطعاً اینطور نیست .

از آنچه گفته شد دو نتیجه میگیریم :

یکی اینکه سنخ ساختمان زن و مرد در همه چیز با هم متفاوت است و اصلاً سنجش این دو طبقه از لحاظ قوت و ضعف بزرگی و کوچکی مورد ندارد و وجود هر يك در حد خود دارای کمال لزوم و اهمیت است عیناً مانند دو نفر تاجر و شاعر که در تماشای يك جنگل هر کدام از جهت مخصوصی بدرختهای قوی هیکل توجه میکنند اولی فقط متوجه منافعی است که از نظر صنعت و تجارت ممکن است بدست آورد و دو می جز جمال زیبای طبیعت و منظر دلربای درختان سبز و خرم چیزی نمی بیند و جز با تناسب اندام این موجود زیبا و ظریف سروکار ندارد - مرد تاجر فکر میکند چگونه چوب درختان مزبور از نظر فنی و صنعتی میتواند مورد استفاده قرار گیرد ولی شاعر فقط متوجه این است که بچه ترتیب میتوان از منظره خرم و سایه راحت افزای درختان لذت برد همینطور اعصاب و عضلات دماغ و قلب مرد برای فعالیت و نبرد با مشکلات و مبارزه با عوامل طبیعت ساخته شده بعکس جسم و روح زن برای زیبایی و دلربائی - رقت قلب - ملایمت - خانه داری - وضع حمل و پرورش فرزند آفریده شده. مرد توانا و فعال که تمام روز را کار کرده است و هرگونه مشقت

و سختی را تحمل نموده در سرما و گرما فرسوده شده شب بخانه بر میگردد اینجا محل امن و امان است - جایگاه راحت و آسایش روح و جسم او است همه ناملايمات و ملاليتها اینجا فراموش و زنگ هر غمی از خاطر مرد زدوده میشود. درون خانه کعبه آمال مرد است زن خانه خدای این کعبه است. نوباوگان معصوم فرشتگانی هستند که درون خانه گرد کانون مهر و صفا طواف میکنند. زن موجود عجیبی است ساختمان این جنس لطیف و ظریف نهفتن و تعبیه این احساسات متضاد در قلب نازک زن از شاهکارهای بینظیر خلقت است. ستارگان آسمان نظر انسان را از دو جهت بخود جلب مینمایند یکی اینکه روشنند و هر روشنی چشم را بخود متوجه میسازد دیگر اینکه مرموزند کیفیت وجود و چگونگی خلقتشان بر همه پوشیده است و هر مرموزی جلب توجه

در روی زمین ستارگانی هستند روشنتر و مرموزتر از کواکب فلکی و آنها زنانند. چگونگی خلقت این روح پر معما و مرموز بر مردان پوشیده است معلوم نیست در این روح ظریف و خاطر نازک چه عواطف و احساسات متضادی بودیعه گذاشته شده. رأفت - ملايمت - بردباری - دلجوئی مهربانی - وفاداری - صدق - خلوص - بغض - کینه - انتقام جوئی - نفاق - تزویر - حسد - کبر و نخوت خودخواهی و خودپسندی مختصری است از آنچه در این معجون مرموز و اعجوبه آفرینش تعبیه شده است. مردان بزرگ و قوی النفس عالم با همه عظمت و کبریا در برابر این موجود زیبا و کوچک زانو زده و تسلیم شده اند - مرد عظیمی مانند محمد (صلی الله علیه و آله) بزن اظهار تعلق و عشق میکرد کلینی و اشغلینی یا حمیرا. میگفت جهانگشا و جنگجوئی چون ناپلئون در مقابل زن زانوی عجز زمین میزد و سر تسلیم فرو میآورد.

پس نتیجه اول این شد که وجود زن در حد خود لازم و مهم است و چون برای انجام وظائف مخصوصی ساخته شده مقایسه او با مرد در بزرگی و کوچکی مورد ندارد و مانند سنجش اهمیت شیشه و آهن است.

نتیجه دوم که از بیانات فوق میگیریم اینست که چنانچه در مشاغل اجتماعی باید هر کس را بکار مخصوصی که برای آن متناسب است گماشت و موضوع تخصص را که اخیراً عامل مهم موفقیت بشمار میرود هیچگاه از نظر دور نداشت راجع بزن و مرد هم باید هر يك را بانجام وظیفه مخصوص خود واداشت انکار نمیکنم که اصولاً زن میتواند در کارهای مرد شرکت کند ولی اولاً رشد و نبوغ لازم در کارهای مردان نصیب او نمیشود و ثانیاً از وظیفه مهم و اختصاصی خود باز خواهد ماند.

همانطور که گفته شد مرد نمیتواند در وظیفه طبیعی و مشکل زن باو کمکی بکند زن هم نمیتواند هم وظیفه خود را انجام دهد و هم در کار مرد شرکت نماید نتیجه این میشود که دستگاه

ایجاد و تربیت نسل جدید تعطیل خواهد شد.

نویسنده معتقد است که اگر زنان يك کشور بجای اشتغال بسیاست - تجارت - فلاحت صنعت و کارگری بکار خود بپردازند و در فن خانه داری و بچه داری با رعایت مصالح اقتصادی صحی و تربیتی خانواده ماهر و متخصص شوند و با تشکیل خانواده های متقن و با اساس برای اداره کارهای مختلفه کشور فرزندان رشید و قوی بنیه و صالح تربیت کنند هزاران بار بیشتر به پیشرفت امور اقتصادی و نظامی و صناعی کشور کمک کرده اند.

در خاتمه تکرار میکنم که مشقت زن در ایام حمل و وضع حمل و نگهداری و پرورش کودکان خردسال بهیچوجه از زحمت مردانی که در پرواز از فراز اقیانوسهای عظیم و بریدن کوههای آسمان خراش و پیش رفتن در زیر آتش بانواع مشکلات و مخاطرات مواجه میشوند کمتر نیست .

ص: 174









بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

